

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228985

UNIVERSAL
LIBRARY

صفحه

۲۸	مجمع الابرار عرفی شیرازی	۱۱۱
۲۹	زبدة الافکار نیکویی اصفهانی	۱۱۴
۳۰	مرکز ادوار شیخ فیضی فیاضی	۱۱۵
۳۱	مثنوی زاهد	۱۲۶
۳۲	مثنوی میر محمد معصوم خان فامی	ایضا
۳۳	مثنوی مولانا علی احمد نشانی	۱۲۷
۳۴	تحفة میمنه محمد حسن دهلوی	۱۳۱
۳۵	مثنوی شانی تکلر	۱۳۲
۳۶	منبع الانهار ملک قومی	۱۳۳
۳۷	دیدة بیدار حکیم شفقانی اصفهانی	۱۳۴
۳۸	زبدة الاشعار قاسمی گونابادی	۱۳۶
۳۹	دولت بیدار ملا شیدا	۱۳۸
۴۰	مثنوی شیخ بهاء الدین عاملی بهائی	۱۳۹
۴۰	حسن گلبوسوز زلالی خوانساری	۱۴۰
۴۳	نوی باقر کاشی خرد	۱۴۳
ایضا	سی حاجی محمد جان مشهیدی	..
۱۴۴	د قلعه	۱۴۴

مفحه

- ۴۷ مثنوی الهی ... آبادی ۱۴۶
- ۴۸ مثنوی ابراهیم ادهم صفوی ۱۴۷
- ۴۹ مثنوی غافل محمد تقی ۱۴۸
- ۵۰ مثنوی فدایی محمود بیگ ایضا
- ۵۱ مثنوی مولانا غیاث سبزواری ایضا
- ۵۲ مظهر الانوار هاشمی بخاری ۱۴۹
- ۵۳ مثنوی صفا محمد باقر نایینی ایضا
- ۵۴ مثنوی ملا صبغی بیدرم بیگ ایضا
- ۵۵ مثنوی ملا محمد شریف ۱۵۰
- ۵۶ مثنوی فایز میرزا علاءالدین محمد ایضا
- ۵۷ مثنوی طاهر وحید ۱۵۱
- ۷۷ مثنوی مشرق الانوار از مولوی عبدالرحیم گورکھپوری
تمنا تخلص عرف عام دهری ۱۴۸
- ۷۸ مثنوی چاره بیمار - از ابوالعاصم عبدالخلیم عاصم تخلص ۱۴۹
- ذکر چند مصرع گویدان بسمله ۱۷۱
- ذکر به گزینی و احتیاز در مثنویهای این بحر ۱۷۳

مجموعه

- ۶۶ مثنوی خفاف ۱۵۹
- ۶۷ مثنوی ابو شعیب ۱۵۸
- ۶۸ مثنوی صادق تفرشی ۱۵۷
- ۶۹ مثنوی لایق میر محمد مراد ۱۵۶
- ۷۰ مطمح انظار شیخ محمد علی حزین اصفهانی .. ۱۵۵
- ۷۱ مثنوی حکیم میرزا حبیب الله شیرازی متخلص بقآنی ۱۵۴
- ۷۲ مثنوی درد و داغ اسد الله خان غالب ۱۵۳
- ۷۳ مثنوی رنگ و بوی از غالب مذکور ۱۵۲
- ۷۴ مثنوی یک ورقه او ۱۵۱
- ۷۵ دیگر مثنوی یک ورقه او ۱۵۰
- ۷۶ مثنوی تاج سخی ۱۴۹
- ۵۹ مثنوی درویش حسین واله هروی ۱۵۲
- ۶۰ مثنوی سنجر کاشی میر محمد هاشم ۱۵۳
- ۶۱ مثنوی میرزا فصیحی هروی ۱۵۴
- ۶۲ مطمح الانوار میر باقر داماد اشراق تخلص .. ۱۵۵
- ۶۳ مثنوی میرزا جلال اسیر شهرستانی اصفهانی .. ۱۵۶
- ۶۴ مثنوی میر یحیی کاشی ۱۵۷
- ۶۵ مثنوی اشرف مازنی ۱۵۸

* فت آسمان *



* بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ *

الحمد لله رب العالمين * و الصلوة على رسوله محمد الامين *

و على آله و اصحابه اجمعين * اما بعد فقيد كثير التّقصير، احمد وامي نمايد كه پيشتر از اين اهالي كميتي اشياءك سوسيتي كلكته نصف اول از جلد دوم سكندرنامه كه درين ديار بحري اشتهار دارد بتصحيح جناب داکتر اسپرنگر صاحب و آغا محمد شستري بطبع آورده بودند - و درين روزها كه سنه يک هزار و هشتصد و شصت و نه عيسوي (۱۸۶۹) و سنه يک هزار و دو صد و هشتاد و پنج (۱۲۸۵) هجري مي باشد ارباب كميتي مزبور نصف اخير آن بتصحيح فقير طبع کردند - سپس خواستند كه ترجمه مصنف آن شيخ بزرگوار نظامي گنجوي عليه الرحمه با نبدے از بيان مثنوي كه آن چيست - و از كي - و از كيست - و وزنش چند - و مضمونش چه - سيما كيفيت پنج گنج او كه بخمس نظامي شهرت دارد و جوابهاي آن نيز مرقوم و مطبوع شود - بنابران از تذکرها همچو نفحات الانس و بهارستان جامي عليه الرحمه - و تذکرة الشعراي دولت شاه سمرقندي -

و تذکره هفت اقلیم محمد امین رازی - و مرآة الخیال شیرخان لودی -
و مرآة العالم بختاورخان عالمگیری - و تذکره میرزا طاهر نصرآبادی
اصفهانی - و ریاض الشعرا علیقلی خان والہ داغستانی - و آتشکده آذر
اصفهانی - و کلمات الشعرا سرخوش - و خزانه عامره آزاد بلگرامی
(که در ذکر شعرا صاحب صله است) و کتب عروض و قوافی
و رسائل قواعد و صنایع و بدایع و جزآن آنچه تعلق بدین داشت
استنباط و التقاط نمودم - و درین اوراق بتحقیق که میسر شد
ثبت کردم - امیدواری از کرم باری آنکه این نسخه نیز همچو
رساله ترانه ام پیرایه قبول یابد - و بنظر انصاف ملحوظ گردد - و چون
نزد محققان فن اوزان مثنوی هفت می باشد و این رساله بالأصالة
در بیان آنست این را هفت آسمان نام کردم - و براوج و هفت آسمان
و افق مرتب - و من الله التوفیق و علیه التکلان *

اوج

پیش از آنکه از اصل مقصود سخن رود چیزت از کیفیت طبع آن
برگذاشته می آید - در طبع این نصف اخیر التزام چند امر
کرده شد - فرق در یابی معروف و مجهول وضعی که در آخر کلمه
بود بشکل مستوی و معکوسی - و ثبت تشدید - و کسره علامت
اضافت و اتصاف - و وصل در الفاظی که بترکیب بمنزله یک کلمه

(۱) چنانکه میرخسرو دهلوی رحمه الله در کتاب دو وزن دیگر
برین هفت افزوده نام آن کتاب نه سپهر نهاده - و ملا جامی علیه الرحمه
نام مثنویات سبعة خودش هفت اورنگ گذاشته - و هر یک می آید ۱۱

گشته - و فصل ^س آن - و نشان دادن اختلاف نسخها *
و هنگام تصحیح این هفت نسخه از جلد دوم سکندرنامه
پیش نظر بوده - یک نسخه که بخط ولایت است - و درین نسخه
هر دو جلد سکندرنامه با رعایت قاعده مقدره در فرق دال و ذال (که
اگر بعد از حرف صحیح ساکن بود مهمله است و گرنه معجمه)
مرقوم است - و بیشتر صحیح - دوم نسخه که خط این دیار است -
و این هر دو نسخه از آن کتابخانه اشیا تک سوسیته می باشد - سیم
نسخه که فقیر از نسخه که هم بخط ولایت بوده در دهاکه نویسانیده
بودم - و این در صحت قریب باؤل - و دو نسخه دیگر قلمی که بخط ملکی
و از کتابخانه دهلی است - و دو نسخه مطبوع سنگی یک از مطبع
حسینی - و یک نول کشوری - این چار نسخه و نسخه دوم اکثر غلط
خاصه هر دو نسخه مطبوعه که در قافیه و وزن هم خلل داشته *

تحقیق مثنوی و تعریف آن

مثنوی منسوب بمثنی که (بفتح میم و سکون نای مثلثه
و فتح نون و الف مقصوره) اسم است معدول از اثنین اثنین
بمعنی دو دو - الف بقاعده مولوی در حالت الحاق یای
نسبت بواو بدل گشته - چون در هر بیت مثنوی دو قافیه
می باشد آنرا مثنوی نام کردند - مولانا قاسم گاهی در
رساله قافیه نوشته که شعرا گفته اند در غزل ردیف زب است و در
مثنوی عکس آن - انتهی *

و مثنوی همچو رباعی و غزل از مخترعات عجم است - و
پسینان عرب از ایشان فرا گرفته اند و مزدوج^۱ه نام کرده - کما قال صاحب
المیزان الوافی - ولم تكن للمتقدمین من العرب إلا القطعات و القصاید -
و المتأخرون اخذوا سائر انواع الابیات من العجم كالرباعی المشتهر
بالدبیت - و المزدوجة المعروفة بالمثنوی - انتهى *

و تعریف مثنوی در میزان الوافی چنین ست - و المثنوی^۲
عند العجم ابیات متفقة الوزن - کل مصراع^۳ منها یوافق المصراع
الآخر الموحادی فی القافیة - انتهى - و ملاحسین واعظ کاشفی نیز
در بدایع الافکار رقم کرده - که مثنوی در لغت چیزی را گویند که
منسوب باشد بمثنی یعنی دو دو - و در اصطلاح شعره باشد که
هر مصرعه ازو مستلزم قافیه بود - پس هر بیت را دو قافیه لازم بود
و این را مزدوج نیز گفته اند - و معنی ازدواج جفت گردانیدنست
یعنی شاعر در یک بیت دو قافیه جمع کرده است - انتهى -
و هكذا فی مجمع الصنایع و غیره *

و ملاحسین واعظ کاشفی افاده نموده که این نوع شعر
(ای مثنوی) در قصص و اخبار و حکایات و تواریخ استعمال کنند
از انجهت که نظم وقایع و مطولات احوال بریک قافیه^(۲) از قبیل
مستحیلاتست چون شاهنامه و امثال آن - تم کلامه *

(۱) در مصراع و غیره - ازدواج - جفت و قرین شدن باهم ||

(۲) ای بریک نوع قافیه که در غزل و قصیده می باشد ||

و نزد جمهور مثنوی را هفت وزنست چنانکه در میزان الوافی گفته - للمثنوی سبعة اوزان معروفة - اثنان من الهزج المسدس ، و اثنان من الرمل المسدس ، و واحد من السریع ، و واحد من الخفیف المسدس ، و واحد من المتقارب المثنی - انتهى - و همچنین است در مجمع الصنایع و هفت قلزم و دریای لطافت و مخزن الفوائد و غیره - و در کشف الاصطلاحات نوشته - و از استقرا معلوم شده که در بحرهای بزرگ مثنوی گویند چنانکه بحر رجز تام و رمل تام و هزج تام و امثال آن - و اوزان مثنوی همانست که در خمسة نظامی ست کذا فی جامع الصنایع - انتهى *

من میگویم یک از رمل مسدس ای - فاعلاتن فاعلاتن فعلات - (که بقول ملا جامی رحمه الله اول امیر خسرو دهلوی علیه الرحمه مثنوی بدین وزن گفته) در متأخرین هم کم مستعمل ست - و دیگر شش وزن که در پنج گنج شیخ نظامی قدس سره السامی داخل است کثیر الاستعمال - و توضیح این می آید انشاء الله تعالی *

طرح مثنوی گویی

دولتشاه سمرقندی در تذکرة الشعرا نوشته که علما و فضلا بزبان فارسی قبل از اسلام شعر نیافته اند و ذکر و اسامی شعرا را ندیده اند - اما در افواه افتاده که اول کسی که شعر گفت بزبان فارسی بهرام گور بوده است ، و نیز حکایت کنند که امیر عبدالله طاهر که بروزگار خلفای عباسی امیر خراسان بوده روزی در نساپور نشسته

بود شخصه کتابے آورد و بتحفه پیش او نهاد - پرسید که این چه کتاب است گفت این قصه و املق و عذراست و خوب حکایتست که حکما بنام شاه نوشیروان جمع کرده اند - امیر فرمود که ما مردم قرآن خوانیم و بغیر از قرآن و حدیث پیمبر چیزی نمیخوانیم - مارا ازین نوع کتاب درکار نیست و این کتاب تالیف مغانست و پیش ما مردود است - فرمود تا آن کتاب را در آب انداختند - و حکم کرد در قلمرو او هر جا از تصانیف عجم و مغان کتابه باشد جمله را بسوزند - ازین جهت تا روزگار آل سامان اشعار عجم ندیده اند - و اگر احیانا نیز شعر گفته باشند مدون نکرده اند - تا قول او - اما شعر فارسی بروزگار شاهان سامانی رونق یافت - استاد ابوالحسن رودکی درین علم سرآمد روزگار بود - و قبل ازو شاعرے که در فارسی صاحب دیوان باشد نشنوده ایم - انتہی ملخصا * در عهد اسلام نخستین طرح مثنوی هم از آدم الشعرا رودکی بود رحمة الله علیه - ملا حسین واعظ کاشفی در انوار سہیلی گفته کہ - دیگر باره ابوالحسن نصر ابن احمد سامانی یکے از فضلاء زمانرا امر کرد - تا آن نسخه (ای کليلة و دمنه) را از زبان عربی بلغت فارسی نقل نموده - و رودکی شاعر بفرموده سلطان آنرا در رشته نظم انتظام داده - انتہی و در دولتشاهی نیز نوشته کہ استاد رودکی کتاب کليلة و دمنه را بموجب اشارت امیرالامرا نصر ابن احمد در رشته نظم در آورده - و او از اقسام شعر قصاید و مثنوی را نیکو میگفته - انتہی -

و هكذا في مرآة الخيال - وواله داغستاني در ریاض الشعرا نوشته که حکیم
 محمد رودکی السمرقندی - اسم اصلش عبدالله و کنیتش ابوجعفر
 و ابوالحسن بوده - از قدمای طبقه علیّه بلغا و از فصحای طایفه
 شریفه شعراست - جمیع شعرای زمان ریزه خور خوان بلاغت
 و خوشه چین خرمین فصاحت اویند - الحق وی نادره دوران و
 اعجوبه زمان بوده - در شیوه سخنوری و آئین بلاغت گستری مخترع
 طرز و اطوارست - و اوست که زبان طعن عرب را از عجم کوتاه کرده - و
 عرب را بفصاحت عجم معترف ساخته - استاد رشید در حق وی
 گفته است * شعر *

گرسری یابد بعالم کس به نیکو شاعری * رودکی را بر سر آن شاعران زبید سری
 شعر او را من شمردم سیزده ره صد هزار * هم فزونتر آید از چنانکه باید بشمری
 شعرای عالیمقدار اکثر مدّاحی او کرده اند - انتهای - و آذر اصفهانی
 در آتشکده آورده که استاد ابوالحسن رودکی در روزگار دولت
 سلاطین آل سامان بوده - و نخست در گنجینه شعر فارسی را او بکلید
 زبان گشوده - گویند بغیر شعر از بهرام گور و مصرع از خلف
 یعقوب ابن لیث صفار شعر بزیان فارسی گفته نشده - و اگر هم
 شده یحتمل که بعثت دولت عرب ضبط نشده - بهر حال تا زمان
 رودکی شاعر صاحب دیوان نبوده - نقل است که قصّه کلیده و دمنه را
 بنظم در آورده و از امیر نصر نوازشات و صلات گرا نمایه یافته - انتهای -
 در بهارستان جامی مرقومست که - رودکی رحمه الله - وی

از شعرای ماورالنهر است - و از مادر نابینا زاده اما چنان ذکی و تیزفهم بوده که در هشت سالگی قرآنرا بتمام حفظ کرده و قرائت بیاموخته و دران ماهر شده - و نصر ابن احمد سامانی او را تربیت کرده - گویند او را دویست غلام بوده و چهار صد شتر در زیر بار رخت او میرفته و بعد از وی هیچ شاعری را این مکنت نبوده و اشعار وی (العهدهُ علی الراوی) صد دفتر برآمده است - و در شرح یهیننی مذکور است که اشعار او هزار هزار و سیصد بیت بوده است - انتهای - و محمد امین رازی در هفت اقلیم گفته که فریدالدین ابوعبدالله محمد رودکی از نوادر فلکی بود - و در زمزمه انام از عجایب ایام - اگرچه اکمه بود - اما خاطرش غیرت خورشید و مه بود - اگرچه بصر نداشته - اما بصیرت داشته - تولد وی از رودک سمرقند است که از مادر نابینا شده - گویند در هشت سالگی قرآنرا تمام حفظ نمود - و بعد ازان بشعر رغبت فرمود - و لوی آن بخوبترین وجهه برافراشت - او را حق سبحانه آواز خوش و صوتی دلکش عنایت کرده بود که هرگاه قفل زبانرا در قرائت گشود قفسیانرا قلوب ربود - و اگر بکلید تلاوت دهانرا بانفتاح پیوسته اعلی و ادنی و پیرو برنا شیفته وی گردیدند - در آخر بمطربی افتاد و بریط بیاموخت - و کارش در نوازندگی بجای رسید که آب دستش در مقام نواخت هم خال ملال بباد داد و هم آتش در جگر کدورت زد - و چون آواز او

باطراف رسيد امير نصر ابن احمد ساماني که امير خراسان
و ماورالنهر بود بقوتِ خویش مخصوص گردانيد و کارش بالا گرفت -
و ثروت و نعمت او بحد کمال رسيد تا بحدی که او را دونیست غلام
زخریده بوده و چهارصد شتر در زیر بنه او میدرفته چنانچه
مولوی الجامي اظهار بدان کرده میگوید * بیت *

رودکي آنکه در شمی سفته * مدح سامانیان همی گفته

صله شعرهای همچو دُرش * بود در بار چارصد شترش

و عنصوب بتقرید در یک از قصاید خود میگوید * شعر *

* چهل هزار درم رودکي زمهر خوش * عطا گرفت بنظم کليلة در کشور *

انتهی - صاحب مفتاح التواریخ از هفت اقلیم این شعرا نقل

کرده و بجای - بنظم کليلة در کشور - بنظم کليلة و مدنه - نوشته -

و صاحب مرآة الخيال مصرع ثانی آنرا بدین اسلوب خوانده * ع *

عطا گرفت بنظم آوزي بکشور خوش * و هم صاحب هفت اقلیم

گفته - اگرچه در زمان آل طاهر و آل لیت شاعر چند مثل حنظله

بادغیسی و حکیم فیروز مشرقی و ابوسلیک گرگانی برخاستند - اما

چون نوبت بآل سامان رسيد رایت سخن بالا گرفت و عالم نظم را

نظام پیدا آمد - قدوة شعرای آن دودمان رودکي بوده - و او اول

کسے است از عجمیان که دیوان شعر ترتیب داده - و از شعرای آل سامان

دیگرے شیخ ابوالحسن شهید است - و ایضا ابو عبد الله محمد بن

موسی الفراءى ؟ - و شیخ ابوالعباس - و شیخ ابوذر معمر الجرجاني -

و ابوالمظفر نصیر بن محمد النیسابوری - و محمد بن عبد الله الجندی
و ابو منصور عماره بن محمد المروزی - و دقیقی^(۱) - که هر یک در فن
خود تمام بوده اند - و اکثری از شعرا رودکی را مدح گفته اند و در
شاعری مسلم داشته اند همچو ابوالحسن شهید - و دقیقی - و
عنصری - و رودکی را سلطان الشعرا گفتند - انتهی - و آزاد بلگرامی
در خزانه عامره رقم کرده که رودکی سمرقندی کاروان سالار شعرا ست
و مقدمه الجیش فصحا - و اول کسی که بتدوین سخن پرداخت -
و الوان گله را گلدسته ساخت - امیرنصر سامانی او را تربیت
کرد - و بفرموده او کتاب کلیده دمنه بنظم آورد - و چهل هزار درم صله
برگرفت - انتهی - در وجه تخلص او برودکی دولتشاه نوشته که بعضی
گویند بدان جهت است که در علم موسیقی ماهر بوده و بربط را

(۱) داکتر اسپرنگر صاحب از لب اللباب محمد عوفی آورده که شعرای

آل طاهر و آل لیث و آل سامان این دوازده کسی بوده اند - یکم

حکیم حنظلّه بادغیسی - دوم حکیم فیروز مستوفی - مداح عمرولیت.

سیم شیخ ابوالحسن شهید بلخی - چهارم ابوشعیب صالح بن محمد

هروی - پنجم استاد ابوعبد الله محمد رودکی - ششم شیخ ابوالعباس

الفضل ابن عباس - هفتم شیخ ابو ذراعه معزی جرجانی - هشتم

ابوالمظفر ناصر بن محمد نیشاپوری - نهم ابوعبد الله محمد بن

عبد الله جنیدی - دهم ابو منصور عماره بن محمد مروزی - یازدهم

ابوموید بلخی - دوازدهم ابوموید بخاری - انتهی *

نیکو نواخته - و بعضی گویند که رودک موضوعی است از اعمال بخارا و رودکی از انجاست - انتهی و در شرح الشعرا نوشته که قبل از رودکی هیچ شاعری که اشعارش متداول و مشهور گردیده باشد نبود - طرح قصیده و غزل را بانی است - و طریق مثنوی نیز ازو بامثله فرهنگ جهانگیری معلوم میشود اگرچه مثنوی ازو دیده نشد چنانچه این بیت * شعر * داشته آن تاجر دولت شعار * صد قطار سار اندر زیر باره * انتهی - غالبا این بیت از کلیده و دمنه بود - و در جهانگیری از استاد رودکی بعضی بیت مثنوی بوزن تقارب هم مسطور است چنانچه بیاید - و در هفت اقلیم نوشته - با آنکه اشعار رودکی از حد و عد متجاوز بود اما درین وقت بنابر حکم قلت از یاقوت اصفرو کبریّت احمر عزیزتر است - انتهی - و قاسم ایرانی در سلم السموات گفته - حکیم رودکی اسمش ابوالحسن و اصلش از بخارا موسیقی دان و فاضل بوده - از جمله حکما مدتی ندیم مجلس ابونصر بن احمد بود کتاب کلیده و دمنه را در حدود عشرين و ثلثمایه (۳۲۰) نظم نمود - انتهی - در مفتاح التواریخ آورده که وفات مقدم الشعرا رودکی در سال سیصد و چهل و سه (۳۴۳) از هجری رو داده انتهی - این است در بیشتر کتب تذکره *

اما واله داغستانی گوید که استاد ابوشکور در قدمای حکما و استادان معتبر بلخ بود و در تقدّم زمان از رودکی و شهید گوی سبقت برده - کلام او را جسته جسته استادان بسند آورده اند شعر او

اگرچه بسیر بوده اکنون گمیاست و کتاب در سنه (۳۳۰)
 ثلثین و ثلثمایه تمام کرد - این چند بیت از انجاست * * شعر *
 تو سیمین تنی من چوزین ایاغ * تو تابان مہی من چوسوزان چراغ
 بدشمن برت زندگانی مباد * کہ دشمن درخت است تلخ از نہاد
 انتہی - و شمس الدین فقیر نیز در حدایق البلاغت ہمیں آورده
 من میگویم اگر این (ای تصنیف کتاب او در سنه ثلثین و ثلثمایه
 ثابت شود پس رودکی بخاری و ابو شکور بلخی ہردو معاصر باشند
 بلکہ رودکی در اتمام مثنوی کلیلہ و دمنہ کہ در سنه عشرين و
 ثلثمایہ زیور اختتام یافته (کما مر آنفا) اقدام بود بر ابو شکور *

دیگر از مثنوی گویان قدیم دقیقی است - در ہفت اقلیم
 مسطور است کہ دقیقی بخاری از فحول شعرا بوده - دقت سخنش
 از خفت صبا گرو برده - و لطافت ابیاتش آبیوانرا بے نام و
 نشان داشتہ - در اکثر کتب مسطور است کہ چون اکلیل سلطنت
 خراسان و توران بفرق آل سامان مکمل گردید خواستند کہ احوال
 سلاطین عجم را در سلاک نظم انتظام دهند - چون دران وقت مرتبہ
 نظم عالی نگشتہ بود و این شیوہ چندانی شیوع نپذیرفتہ ہر آیدہ
 از حیث قوہ بفعل نمی آمد - چون نوبت بامیر نوح بن منصور رسید -^(۱)

(۱) امیر نوح بن منصور از احفاد امیر نصر سامانی و معاصر

سلطان ناصرالدین سبکتگین بودہ - و در سنه سیصد و ہفتاد و ہفت

(۳۷۷) ہجری درگذشت - مفتاح التواریخ ۱۱

همگی همتش بدان مصروف گردید که سنای این اراده از مصباح عطای او بحصول پیوندد - لاجرم دقیق‌ی را که قدوة شعرای عصر و زمان بوده مشمول انعام و اکرام گردانیده قلاده این خدمت برقبه او انداخت - و دقیق‌ی بقول اقل بیست هزار و بقول اکثر هزار بیت از داستان گشتاسب در سلک نظم انتظام داده بردست غلامی کشته گردید چنانچه فردوسی اشاره بدان کرده میگوید * بیت * جوانی بیامد گشاده زبان * سخنگوی و خوشطبع و روشنروان بشعر آرم این نامه را گفت من * ازو شادمان شد دل انجمن ز گشتاسب و ارجاسب بیست هزار * بگفت و سرآمد بدو روزگار یکایک ازو بخت برگشته شد * بدست یک بنده برگشته شد و امروز شعر دقیق‌ی بغایت عزیز و نایاب است - انتهای - و در مفتاح التواریخ همین منقولست - در آتشکده آمده که - دقیق‌ی اسمش استاد منصور بن احمد - در وطن او اختلاف کرده اند بعضی او را از طوس - و بعضی از بخارا - و جمعی از سمرقند میدانند - بهر حال از اشعارش چیزی در میان نیست - اما میتوان یافت که دقت طبع و حلاوت کلام داشته - و ظهورش در زمان آل سامان - و در زمان غزنویه بدست غلام ترکی که مملوک و معشوق او بوده کشته شد - انتهای - در بهارستان جامی مرقومست که دقیق‌ی رحمه الله علیه از شعرای ماتقدم است - در زمان دولت سامانیان بوده - و ابتدای شاهنامه کرده است و بیست هزار بیت او گفته کمابیش -

فردوسی آنرا با تمام رسانیده - انتہی - فردوسی در جلد سیم شاهنامه این اشعار دقیق آورده و ذکر او در آن کرده - کما سیجی

دیگر از مثنوی گویان قدیم استاد سخنوران ملک الشعرا عنصري بوده است - جامی رحمه الله در بهارستان فرماید که عنصري -

وی مقدم شعرائی عصر خود بوده است و ویرا یمین الدوله محمود سبکتگین بنظر قبول ملاحظات فرموده - گویند ویرا

مثنویات بسیار - موشح بمدح سلطان مذکور - یکم از آن موسوم بوا مق و عذرا - اما از آنها اثری پیدا نیست - انتہی - دولت شاه

سمرقندی گفته - ابو القاسم حسن عنصري - مناقب و بزرگواری او اظهر من الشمس است - و سرآمد شعرائی روزگار سلطان محمود

بوده - و او را وری شاعری فضایل است - و بعضی او را حکیم نوشته اند - چنین گویند که در رکاب سلطان محمود چهار صد شاعر

متعین و ملازم بودند و پیش او مقدم همه استاد عنصري بوده و همه بشاگردی او معترف بوده اند - و او را در مجلس سلطان منصب

شاعری با ندیمی ضم بوده - و پیوسته مقامات و غزوات سلطانرا بقید نظم در آورده - و در آخر سلطان محمود استاد عنصري را

مثال ملك الشعرائی قلمرو خود ارزانی داشت - و حکم فرمود که در اطراف ممالک هر کجا شاعر و خوشگوی باشد سخن خود بر

استاد عنصري عرضه دارد تا استاد غت و ثمین آنرا منقح کرده بعرض رساند - دیوان عنصري قریب بسی هزار بیت است مجموع

آن اشعارِ مصنوع و معارف و توحید و مثنوی و مقطعات - و مولد استاد عنصری ولایت بلخ است - و مسکن دارالملک غزنین - و وفات او در شهر سنه احدى و ثلاثین و اربعمائه (۱۴۳۱) در زمان دولت سلطان مسعود بن محمود غزنوی بوده - انتهى - در آتشکده نوشته - گویند عنصری شب هزار بیت گفته - مثنوی و امق و عدرا اوراست - انتهى - در هفت اقلیم هم نوشته که عنصری را چند مثنویست چون نهر و عین و امق و عدرا - و خنگ بیت و سرخ بیت - که هر یک گنج بدایع و خزانه لطایف است - اما درینوقت شعر از مثنویات بنظر نیامده - انتهى - بعضی ابیات مثنوی عنصری بجای خود آید - صاحب مفتاح التواریخ گفته

* شعر *

بحین وفاتش ز حور و پری * ندای بر آمد که - یا عنصری
- سنه ۱۴۳۱ -

دیگر از قدماشیر پیشه سخنوری اسدی طوسی است - در آتشکده گفته که طبعش مستقیم و سلیقه اش مانوس و یک از شعرای سبزه است که در خدمت سلطان محمود میبوده اند - فردوسی اکتساب کمال سخنوری از وی کرده - انتهى - در دولتشاهی نیز نوشته که - افتخار الفضلا اسدی طوسی - فردوسی شاگرد اوست - ز جمله متقدمان شعراست - طبع سلیم و ذهن مستقیم داشته - و روزگار سلطان محمود استاد فرقه شعرای خراسان بوده است - و را بکرات تکلیف نظم شاهنامه کرده اند - استعفا خواسته و پیری

ارج (۱۶) پهلوان سخن فردوسی - ناصر خسرو

و ضعف را بهانه ساختند - و کتاب گرشاسب نامه که بر وزن شاهنامه است از مشهور است - و مناظرها را بغایت نیکو گفته - و از طرز کلام او معلوم میشود که مردی فاضل بوده - و فردوسی را بنظم شاهنامه دایما اشارت میکرد که این کار بدست تو درست میشود - انتهای - و هکذا فی مرآة الخیال و غیره - در مرآة العالم نوشته که اسدی در سنه چهار صد و نهم (۴۰۹) بعالم سرمدی شتافت - و بعضی رحلت او در عهد سلطان مسعود بن سلطان محمود نوشته اند - و سنه جلوس سلطان مسعود چهار صد و بیست و یک - و سنه شهادت چهار صد و سی و سه بوده - واللّٰه اعلم *

دیگر پهلوان میدان سخن گذاری ابوالقاسم منصور فردوسی طوسی شاهنامه و یوسف زلیخا ازو - و هر دو اگر خدا خواهد در آسمان ششم می آید - وفات وی در شهر سنه احدى عشر و اربعمائه (۴۱۱) بوده و قبر او در شهر طوس است بجانب مزار عباسیه - کذ فی دولتشاهی - و صاحب مفتاح التّواریخ از طبقات اکبری نقل کرده که فردوسی بن سال چهار صد و شانزده هجری فوت کرده *

دیگر حکیم ناصر خسرو علویست - و او خود را در رساله احوال خویش چنین نوشته که - چنین گوید کمترین خلق الله ناصر بن خسرو بن حارث بن عیسی بن حسن بن محمد بن علی ابن موسی الرضا علیهما السلام - در بهارستان جامی مذکور است که - ناصر بن خسرو در صغایت شعر ماهر بود و در فنون حکمت کامل -

اما بسوء اعتقاد و زندقه و الحاد متهم است - اورا سفرنامه ایست که در اکثر معموره سفر کرده و آنرا بنظم در آورده - انتهای و در دولتشاهی و مرآة الخیال آورده که اصلش از اصفهانست حکیم پیشه بود بعضی اورا عارف و موحد نوشته اند - و طائفة طبیعیه و دهریه خوانده - و فرقه ناسخیه - و الله اعلم - و تخلص حجت میکند چه او در آداب بحث با علما و حکما حجت و برهان محکم بوده - و کتاب روشنایی نامه در نظم از مؤلفات اوست - وفات حکیم ناصر در سنه احدی و ثلاثین و اربعمائه (۴۳۱) بود - و صاحب سلم السموات گوید که اورا کتابهای نظم است و همانا یکے بسعادت نامه موسوم است - و دیگرے بروشنایی نامه - انتهای - ابیات مثنوی او در آسمان سیوم بیاید انشاء الله تعالی *

دیگر فخرالدین اسعد گرجانیست - صاحب مثنوی و پس ورامین که نظم کرده است بنام شاه رکن الدین ابوطالب طغرل بیگ محمود سلجوقی ایرانی - که سنه جلوس او (۴۲۹) و سنه وفات (۴۵۵) می باشد - و معاصر ارسلانخان شاهشام و القایم بامرالله خلیفه بغداد بوده - و فخری پیش طغرل بیگ محمود شاه منصب داشته - کما فی کشف الظنون - و الله داغستانی در ریاض الشعرا نوشته که - فخرالدین اسعد الجرجانی از اعظم فصحای زمان - و از اکابر بلغای دوران بوده - صیت بهای فضیلتش سامعه افروز پرده نشینان صرامع ملکوت - و طنط و صفای طبعش زنگ زدای

قلوب خلوتیان عالم ناسوت - از قدمای شعراست - محمد عوفی
در تذکره خود نوشته که بغیر از مثنوی ویس و رامین شعر
از وی در روزگار نمانده - و الحق چنین است مگر این قطعه که چند
بیت از آن نوشته میشود *

بسیار شعر گفتم و خواندم روزگار * یکیک بجهد بر ثقه الملک شهریار
شاخه تر از امید بکشتم بخدمتش * آن شاخ خشک گشت و نیاورد هیچ بار
دعوی شعر کرد و ندانست شاعری * و انگاه نیز کرد بنادانی افتخار
زو گاو تر ندیدم و نشنیدم آدمی * در دولتش عجب غلطي کرد روزگار
مثنوی ویس و رامین من اوله الی آخره بنظر راقم حروف رسیده -
اگر چه اشعارش ساده واقع شده لیکن حق این است که با وجود
سادگی و بے تکلفی نهایت پختگی و قوت دارد - و در بعضی جا اگر
تساهل بکار رفته باشد - نظر باینکه ابتدای این فن بوده معذور است -
چه در آن وقت جمال عرایس سخن بجای تکلفات هنوز پیراسته
نشده بود - مانند جادو نگهان صحرا نشین بے منت سرمه و غازه
صید افکنی دلهای حوین می نموده اند - مع هذا آنقدر سلاست و
فصاحت در آن کتاب درج است که وصف ندارد - حقیقت این سخن
بسختدان روشن خواهد بود - انتهی کلامه - و کنیت او صاحب
هفت اقلیم ابو ذراعه نوشته و قطعه دیگر نیز از او نقل کرده و گفته که
ابو ذراعه معمار دیار فطنت - و معیار دینار صنعت بود - فخر زمان
و اسعد دوران بوده - لطف طبعش بر سپاه لفظ قهرمان - و کمال

هنرش بر ولایت معنی نافذ فرمان - قوت فضل و ذوق شعری از کتاب
ویس و رامین ظاهر میگردد - انتهای

دیگر حکیم قطران - درد و لذت شاهی نوشته که حکیم قطران بن منصور
الاجلی از جمله استادان شعر است و انوری شاگرد او بوده - و ترمذیست
اماد بلخ می بوده - و قوسنامه بنام امیر محمد ابن امیر قماچ که در روزگار
سلطان سنجر رالی باغ بوده نظم کرده است - رشیدی سمرقندی و روحی
و اکثر شعرای بلخ و ماورالنهر شاگرد قطران بوده اند در علم شعر ماهر و
صاحب تصنیف است - و رشید و طواط میگویند که من در روزگار خود
قطران را در شاعری مسلم میدانم و باقی را شاعر نمیدانم از راه
طبع نه از راه علم - انتهای - صاحب هفت اقلیم بعد از نقل این
میگوید که او را چند مثنویست که هر یک عنوان نامه فصاحت و
برهان دفتر بلاغت تواند بود - انتهای - و می آید - آذر اصفهانی
گوید - حکیم قطران ابن منصور دولت شاه او را ترمذی و محمد
عوفی و سایر ارباب تذکره او را تبریزی نوشته اند نظر باینکه مداح
سلاطین تبریز بوده قول ثانی راجع است - انتهای - و سنه وفات
قطران (۴۸۵) - داکتر اسپرنگر از تقی کاشی *

دیگر از مثنوی گوین قدیم مسعود سعد سلمانست - در موله
و منشأ او اختلاف است بعضی همدانی دانند - و بعضی جرجانی -
و بتحقیق آزاد بلگرامی هندی الموله - و الله اعلم - در خزانه عامره
نوشته که مسعود سعد سلمان از کبرای شعراست ادیب صابم

و حکیم سنایی و جمال الدین عبدالرزاق در اشعار خود او را ستوده اند - نام او باضافه نام پدر و جد شهرت یافته و در اشعار خود اکثر هرسه نام را معاً می آرد - و مسعود مثنوی دارد در کمال سلاست و عذوبت - و نظامی عروضی گفته که مسعود تا سنه پانصد و پانزده در حیات بوده - انتهای - و سنه وفات او (۵۲۵) - داکتر اسپرنگر از تقی کاشی *

دیگر از حکمای قدما و عرفای شعرا حکیم سنایی غزنویست - علیه الرحمة و الرضوان - در نفحات الانس مسطور است که حکیم سنایی قدس الله تعالی روحه - کنیت و نام وی ابوالمجد مجدود بن آدم است - وی از کبرای شعرای طایفه صوفیه است و سخنان و برا باستشهاد در مصنفات خود آورده اند - و کتاب حقیقه الحقیقه بر کمال وی در شعر و بیان افراق و مواجید ارباب معرفت و توحید دلیل قاطع و برهان ساطع است - از مریدان خواجه یوسف همدانیدست انتهای - درو و در دولتشاهی مرقوم است که - سبب توبه وی آن بوده که سلطان ابوالاسحاق ابراهیم غزنوی در فصل زمستان بعزیمت گرفتن بعضی دیار کفار از غزنین بیرون آمده بود - و سنایی در مدح وی قصیده گفته بود و میفرست تا بعرض رساند - بدر گلخن

(۲) در نفحات و بعض دیگر کتاب - سلطان محمود سبکتگین -

مرقومست و غالباً سهو بود چه وفات سلطان محمود غزنوی علی الاصح

در سنه (۴۲۱) بوده پیش از ولادت حکیم سنایی - - فاحفظ ۱۱

رسیده که یکم از مجذوبان از تکلیف بیرون رفته (که مشهور بود به لای خوار - زیرا که پیوسته لای شراب خورد) در آنجا بود آواز شنید که با ساقی خود میگفت پر کن قده تا بکوری ابراهیمک غزنوی بخورم - ساقی گفت ابراهیم پادشاه عادل خیر است گفت بس مردکی ناخوشنود است آنچه در تحت حکم وی در آمده است در حیز ضبط نیارده - و میرود تا مملکتی دیگر گیرد - و آن قدح گرفت و بخورد - باز گفت پر کن قده دیگر بکوری سناییک شاعر - ساقی گفت سنایی مردی فاضل و لطیف طبع است - گفت غلط مکن که بس مردکی احمق است - اگر وی لطیف طبع بود بکار مشغول بود که ویرا بکار آمده - گزافه چند در کاغذ نوشته و نام شعر نهاده و از روی طمع هر روز بها در پیش ابله دیگر ایستاده که هیچ کاری نمی آید و او نمیداند که ویرا برای چه کار آفریده اند - اگر روز عرض اکبر از وی سوال کنند که سنایی بحضرت ما چه آوردی چه عذر خواهد آورد - اینچنین مرد را جز ابله و بوالفضول نتوان گفت - سنایی چون آنرا شنید حال بروی متغی شد و پای در راه نهاده بسلوک مشغول شد - و دیوان مدح ملوک را در آب انداخت - انتهی - جامی رح فرموده که ویرا برای حدیقه سه کتاب مثنوی دیگر است همه بر وزن حدیقه اما مختصر - تاریخ تمامی حدیقه چنانچه خود بنظم آورده سنه (۵۲۵) خمس و عشرین و خمسایه بوده است - و بعضی تاریخ وفات ویرا همین نوشته اند و الله

اعلم - انتہی - در مرآۃ الخیال نوشته کہ حضرت مولوی جلال الدین رومی کہ قطب وقت بودہ ہم در مثنوی و ہم در دیوان خود بہ پیروی او اقرار کردہ و با آن ہمہ فضل و کمال خود را از متابعان او دانستہ - در مثنوی میفرماید

* بیت *

دیگ جوشی کردہ ام من نیم خام * از حکیم غزنوی بشنو تمام و در غزلیات میگوید

* بیت *

عطار روح بود و سنایی دو چشم او * ما از پی سنایی و عطار آمدیم و حکیم شصت و دو سال عمر کردہ - انتہی ملخصا - و آنچه در مرآۃ الخیال زمان و تاریخ ولادت حکیم سنایی رح نوشته درست و ثابت نہ - در ہفت اقلیم نوشته کہ آنچه امروز از شیخ متداول است دیوانیست و دیگر حدیقہ و ایضا کنزالرموز و کارنامہ کہ شعر ہردو یکیست - وفات شیخ بقول اصح در پانصد و بیست و پنج بودہ - انتہی - والہ داغستانی گوید کہ حکیم سنایی غزنوی * شعر * کتاب فضل را آب بحر کافی نیست * کہ ترکیبی سرنگشت و صفحہ بشماري مصنفات و منظوماتش چہرہ شاهد حالش را آینہ ایست روشن - سخنان معجز آیاتش در اثبات علو قدرش حجتی ست مبرہن ، وفاتش در سنہ (۵۲۵) در غزنین بود - مثنویاتش حدیقہ و زاد السالکین و طریق اتحقیق - انتہی - و فی کشف الظنون الہی نامہ فارسی منظوم کلسیخ محمد ابن آدم المعروف بالحکیم سنایی - انتہی - و در دیباجہ مؤید الفضلا و مدار الافاضل - ستہ سنایی مرقوم است -

نزد صاحب مخبرالواعلین تاریخ وفات پانصد و بیست و پنج یا سی و پنجاه است چنانکه گوید * شعر *

آن حکیم زمان سنایی بود * عالم از روی بروشنایی بود
قدوة اولیای حق بوده * زبده اصفیای حق بوده
در جهان بود افسح الشعرا * در زمان بود احسن الفصحا
از تصانیف او حدیقه بدان * بگل و میوه دقایقه بدان
سال نقلش برتبه و مکنت * گفت هاتف - ز گل جنت

۵۲۵ هـ

عقل تاریخ نقل او گفتا * طوطی اوج جنت والا

سنه ۵۳۵ هـ

نزد تقی کاشی سنه وفات پانصد و چهل و پنج (۵۴۵) و نزد
دولتشاه پانصد و هفتاد و شش (۵۷۴) و صاحب خزینة الاعفیا
گوید که تاریخ وفات پانصد و بیست و پنج (۵۲۵) بر تخته
مزار پرانوار حکیم سنایی کنده است - و الله اعلم *

دیگر عمیق بخاریست - در بهارستان جامی مسطور است که او
استاد شعرای وقت بوده انتہی - دولتشاه گفته که عمیق از شعرای
بزرگ است و در زمان سلطان سنجر بوده - و قصه یوسف علیه السلام را
نظم کرده است که در دو بحر میتوان خواند - و استاد رشید الدین
و طواط سخنان او را در حدایق السحر با استشهاد می آورد و معتقد
اوست - انتہی - و هکذا فی هفت اقلیم و هفت قلزم و سلم السموات

و مجمع‌الصنایع - آذر اصفهانی نوشته - گویند صد سال متجاوز عمر کرده و مثنوی یوسف زلیخا که ذو بحرین گفته بنظر نرسیده - و سنه وفات او (۵۴۳) - داکتر اسپرنگر از تقی کاشی *

دیگر از مثنوی گویان نظامی عروضی سمرقندیست بقول بعض - و او صاحب مجمع‌النوادر و چهارمقاله است بالاتفاق - در تذکرة الشعرا نوشته که او مردی اهل فضل بوده و طبع لطیف داشته - از جمله شاگردان امیر معزیست و در علم شعر ماهر بوده و داستان ویسه و رامین را بنظم آورده - انتهى - و هکذافی آتشکده - و در هفت اقلیم گفته که او در مثنوی از متقدمان صنعت است چند تالیف دران پرداخته - انتهى - درو و در خزانه عامره دو نظامی دیگر نیز مذکور اند که معاصر نظامی عروضی در مرده بوده اند *

دیگر فصیحی جرجانیست - دولت‌شاه گفته که از جمله ملازمان امیر عنصرالمعالی کیکاؤس بن اسکندر بن قابوس است و قصه وامق و عذرا بنظم آورده و بسیار خوب گفته است - انتهى - و هکذا فی هفت اقلیم *

پس عهد فرخی مهد نوح الشعرا نظام‌العرفا استاد سخنوران امام مثنوی گویان شیخ نظامی گنجوی - علیه‌الرحمة المتوالیه من الله القوی - رسیده - و ازو زبانرا شستگئی - و وزن و قافیه را نظامی - و حقایق و معارف را حسن بیان - و شعر و شاعری را جمالی - و فن

اوج (۲۵) فوح الشعرا نظامی گنجوی

مثنوی را کماله روداده - و الحق وی منتے عظیم بر سخنوران
نهاده - و فصاحت و بلاغت را پایه با آسمان رسانده * شعر *

رحمت حق هزار بر جانش * دم بدم باد تا بروز شمار
و از معاصرین او رشیدی سمرقندی و حکیم خاقانی شروانی
و ظهیر فاریابی و حکیم ازرقی هروی و شیخ عطار نیشاپوری
علیهم الرحمة مثنوی گفته اند - و مولوی روم قدس سره بسالے چند
بعد از حکیم نظامی گنجوی بوده - و سیجی * *

واضح باد که فقیر در ذکر شیخ نظامی گنجوی رحمة الله علیه
بنظر اینکه درین جا او اصل است چیزے طوالت روا میدارم -
و عبارت و اعتقاد هر یک نسبت بدو نقل میکنم - و اگر در بعض
مقام تکرار رو دهد ناظران خورده نگیرند و درگذرند * ع *
فان المسک ما کررتہ يتضوع *

ذکر شیخ بزرگوار حضرت نظامی قدس سره السامی
لقب شیخ بزرگوار نظام الدین - و کنیت او ابو محمد بن یوسف بن
مؤید است - من دولتشاهی - شیخ نظامی و هو ابو محمد الیاس یوسف
ابن مؤید - آتشکده - نام او ابو محمد نظام الدین احمد بن یوسف -
ناکتر اسپرنگر - و فی کشف الظنون نظامی و هو شیخ جمال الدین
یوسف بن مؤید الکنجوی - انتهى *

مولد شریف او گنجه است - دولتشاهی و غیره - و در هفت اقلیم

اوج (۲۶) نوح الشعرا نظامی گنجوی

نوشته که شیخ نظامی اگرچه بگنجه منسوب است اما ظاهراً مولد وی از قم بوده چنانچه در اقبالنامه اظهار شده بدان کرده می آرد

• شعر *

نظامی * ز گنجینه بگشای بند * گرفتاری گنجه تا چند چند
چو در گرچه در بحر گنجه گم * ولی از قهستان شهر قم
انتهی - واله داغستانی گفته که اصلش از قم بوده لیکن موطنش
گنجه است - و آذر اصفهانی نوشته که گنجه از اقلیم پنجم شهره
نزه و خطه دلگشاست - و همین که شیخ نظامی قدس سره از
عراق رفته در آنجا ساکن شد بخوبی آن دیار دلیلیست واضح -
و اصل آنجذاب از خاک پاک تفرش است که از اعمال قم شمرده
میشود - او یا والد ماجدش بگنجه که از بلاد معتبر آذربایجان و
بخوشی آب و هوا مشهور است رفته و آنجذاب در آنجا متولد شده
و خود در اقبالنامه میفرماید

* شعر *

نظامی ز گنجینه الخ چو در گرچه الخ - انتهی *

شیخ برادر قوامی مطرز است که از شاعران استاد بوده و قصیده
گفته که تمامی صنایع شعری در آن مندرج است - دولتشاهی -
و هكذا فی ریاض الشعرا - و سلم السموات * و دولتشاه گفته که شیخ
نظامی بمطرزی اشتها ر یافته *

(۱) هر چند نسخه اقبالنامه یعنی سکندرنامه بحری که بنظر فتیر

رسیده در این شعر نیافته ام همان شعر اول است و بس ۱۱

و شیخ از مریدانِ اخی فرج زنجانی قدس الله سره العزیز
برده - دولتشاهی و آتشکده *

گویند شیخ در آخرِ عمر منزوی و صاحب خلوت شده بود -
و با مردم کمتر اختلاط کرده - درین باب میگوید * شعر *

گلِ رعنا درون غنچه حزین * همچو من گشته اعتکاف نشین
دولت‌شاهی و مرآة الخیال - اتابک قزل‌ارسلانرا از روی صحبت
شیخ نظام بود بطالب شیخ کس فرستاد - نمودند که شیخ منزویست
و بسلاطین و حکام صحبت نمیدارد - اتابک از روی امتحان
بدیدن شیخ رفت - و شیخ بنور ولایت و از روی کرامت دانست
که از روی امتحان می‌آید و بچشم حقارت بشیخ می‌نگرد -
شیخ از عالم غیب شمه بچشم اتابک جلوه‌گر ساخت - اتابک
دید تخت پادشاهانه از جواهر نهاده اند و کریاسه دید که صد هزار
چاکر و سپاهی و تجملهای پادشاهانه و چهره‌ها با کمر مرصع و حاجبان
و ندیمان برپای ایستاده - و شیخ پادشاهوار بران تخت نشسته -
چون چشم اتابک بران عظمت و شوکت افتاد مبہوت شد و
خواست که از روی تواضع قدم شیخ را بوسه دهد - درین حال
شیخ از عالم غیب بشهادت آمد - اتابک دید که پیر مردی حقیر
برپا نهاده بر درِ غار نشسته و مصحفی و قلم و دوات و مصلا
و عصای پیدش نهاده - بتواضع دست شیخ را بوسه داد - و من بعد

اعتقاد او نسبت بشیخ درجه عالی یافت - و شیخ نیز گوشه
خاطر و همت بدو حواله کرد و گاه گاه بدیدن اتابک آمد و
صحبت داشته - دولتشاهی و مرآة الخیال و آتشکده - ملاجایی
رحمة الله علیه در نفحات بذکر شیخ قدس سره نوشته که وی
عمره گرانمایه را از اول تا آخر بقناعت و تقوی و عزلت و انزوا
گذرانیده است - هرگز چون سایر شعرا از غلبه حرص و هوا ملازمت
ارباب دنیا نکرده - بلکه سلاطین روزگار بوی تبرک می جسته اند
چنانکه میگوید

* شعر *

چون بعهده جوانی از بر تو * بدر کس نرفتم از در تو
همه را بر درم فرستادی * من نمیخواستم تو میدادی
چونکه بر درگاه تو گشتم پیر * ز آنچه ترسیدنیست دستم گیر

انتهی - و هکذا فی هفت اقلیم و آتشکده *

بعمر هشتاد و چار ساله فوت کرده - و مرقدش بیرون شهر گنجه
واقع است - مفتاح التواریخ و نزد داکتر اسپرنگر صاحب سن وی
شصت و سه سال و شش ماه - و غالباً همین صحیح بود - در نفحات
نوشته که تاریخ اتمام سکندرنامه که آخرین کتابهای ویست
سنه اثنتین و تسعین و خمسماية (۵۹۲) بوده است - و عمروی
هر انوقت از شصت گذشته بوده است - رحمه الله تعالی سبحانه
انتهی - و در خاتمه سکندرنامه بحری فرموده

* شعر *

بشصت آمد اندازه سال من * نگشت از خود اندازه حال من

وفات شیخ بزرگوار نظامی در عهد سلطان طغرل بن ارسلان در
شهر سنه ست و تسعین و خمسماية (۵۹۴) بوده - مرقد شیخ
در نجه است - دولتشاهی - و نزد تقی کاشی سنه وفات ششصد
و شش (۶۰۶) و داکتر اسپرنگر گفته و نزد بعضی ششصد و دو
(۶۰۲) - صاحب مخبرالواصلین گوید * شعر *

شیخ دنیا و دین نظامی بود * قدره اولیای نامی بود
گنجه را گنج دین شده حاصل * بطفیل و جود آن کامل
خمسۀ مثنوی ز تصنیفش * برتر از حصر عقل تالیفش
سال نقلش بر مکت و مکت * شد رقم - گنجوی گل جنت
صاحب مفتاح التواریخ گوید که از مصرعه آخر پانصد و نود و دو
حاصل میشود - اما ابیات که نظامی در تاریخ سکندرنامه گفته
پانصد و نود و هفت است * تاریخ *

بگفتم من این نامه را در جهان * که تا دور آخر بود در جهان
بتاریخ پانصد و نود و هفت سال * چهارم محرم بوقت زوال
سپهر سال چارم محرم بد است * ز ساعت گذشته چهارم بد است
انتهی و داکتر اسپرنگر صاحب نیز گفته که جلد اول سکندرنامه
در سنه پانصد و نود و هفت (۵۹۷) تمام شد و بقول جامی
در صفحات در پانصد و نود و دو و انتهی - من میگویم این اشعار تاریخ
در آخر هیچیک از نسخ جلد اول سکندرنامه بنظر فقیر نیامده غالبا
از نظامی گنجوی نبود - و رکات ابیات و تکرار قافیه مؤید این معنی -

و ملاحامی در ثبت تاریخ تصریح جلد اول فرموده کما مر آنفا -
و غرض او اتمام جلد دوم است - شیخ در تاریخ جلد دوم ای
سکندر نامه بحری فرماید * بیت *

جهان بر دهم روز بود از ایار * نودنه گذشته زیانصد شمار
و در بعضی نسخه - نود دو الخ پس احتمال است که شیخ در همین
نود و دو بعد از اتمام کتاب رحلت فرموده باشد - و بر تقدیر صحت
نسخه نود نه - تاریخ - گنجوی گل جنت - صحیح نبود مگر آنکه -
گلے جنت - برسم خط قدما بتحتانی نوشته شود و ششصد و دو
ازان برآید - و از کشف الظنون معلوم میشود که نزد بعضی (۵۹۹) هم
تاریخ وفاتست در آتشکده نوشته که مزار کثیر الانوارش حال نیز محل
زیارت اکابر و اعظم آن دیار می باشد - انتهی *

در تذکره الشعراء دولت شاه سمرقندی مرقوم است که در
بزرگواری و فضیلت و کمال شیخ زبان تحریر و تقریر عاجز است -
سخن او را و رای طور شاعری ملاحظه و آنیست که صاحب کمالان
طالب آنند انتهی - شیخ آذری اسفراینی رح درین معنی چه
خوش فرموده * قطعه *

اگرچه شاعران نغزگفتار * زیک جام اند در بزم سخن مست
ولے با بادے بعضی حریفان * فریب چشم ساقی نیز پیوست
مبین یکسان که در اشعار این قوم * و رای شاعری چیزے دگر هست
و کلام اهل دل سراسر حال می باشد - و دیگر انرا همین مقال - سخنی

اوج (۳۱) امام مثنوی گویان نظامی

که از دل خیزد بدلتها جا گیرد - و اگر همین از زبانست غایت عروجش
اینکه بزبانها رسد - نه تشریف قبولی یابد و نه موجب رحمت
گردد * مصرع *

ببین تفاوت ره از کجا ست تابکجا

و شریف ایرانی راست گفته * شعر *

* فرق سخن عشق و خرد خواستم از دل *

* گفت آمده دیگر بود و ساخته دیگر *

و کلام عشاق را نیز مرتبها ست - هرکرا معشوق زیباتر سخن او
رسانتر - و هر چند عاشق خسته و شکسته تر کلام او درست و برجسته تر -
م^۱ جامی رح در نفحات الانس فرموده که شیخ نظامی رحمه الله تعالی -
ویرا از علوم ظاهری و مصطلحات رسمی بهره تمام بوده است - اما از
همه دست برداشته بوده است - و روی در حضرت حق سبحانه
و تعالی آورده چنانکه میگوید * شعر *

هرچه هست از دقیقهای نجوم * یا یکیک نهفتهای علوم
خواندم و سر هر ورق جستم * چون ترا یافتم ورق شستم
همه را روی در خدا دیدم * و آن خدا بر همه ترا دیدم
مثنویهای پنجگانه وی که به پنج گنج اشتهار یافته است اکثر آنها
باستدعای سلاطین روزگار واقع شده - امیدواری آنرا که نام ایشان
بواسطه نظم وی بر صفحه روزگار بماند استدعا نموده اند - و اکثر آنها
بحسب صورت افسانه است - اما از روی حقیقت کشف حقایق

اوج (۳۲) امام مثنوی گویان نظامی

و بیان معارف را بهانه است^(۱) - یکجا در بیان آن معنی که صوفیه گفته اند که طالبانِ وصال و مشتاقانِ جمالِ حق را دلیلِ وجودِ او هم وجودِ اوست - و برهانِ شهودِ او هم شهودِ او میگردد * شعر *
پژوهنده را یاقه زان شد کلید * کنند از خوشبختی در تودید
کسے کز تو در تو نظاره کند * ورقهای بیهوده پاره کند
نشاید ترا جز بتویافتن * عذاب باید از هر درے تافتن

و جای دیگر در همین معنی گوید * شعر *

عقل آبله پای و کوی تاریک * وانگاه ره چو موی باریک
توفیق تو گر نه ره نماید * این عقده بعقل کی گشاید
عقل از در تو بصر فروزد * گر پای درون نهد بسوزد
و یکجا در ترغیب و تحریص بر اعراض از ماسوای حضرت حق
سبحانه و اقبال بر توجه بجناب کبریای وی میگوید * شعر *
بر پر ازین دام که خونخواره ایست * زیرکی از بهر چنین چاره ایست
گرگ ز روباه بدنندان نرست * روبه ازان رست که پُردان ترست
جهد دران کن که وفا را شوی * خود نپرستی و خدا را شوی
انتهی - و همین در هفت اقلیم منقولست - و نیز در بهارستان جامی
مسطور است که از شعرائی گنج شیخ نظامیست - فضایل
و کمالات وی روشن - احتیاج بشرح ندارد - و آنقدر لطیف و دقیق
و حقایق که بکتاب پنج گنج درج کرده است کس را میسر نیست

(۱) * شعر * خوشقرآن باشد که سر دلبران * گفته آید در حدیث دیگران

ارح (۳۳) امام مثنوی گویان نظامی

بلکه مقدور نوع بشر نه - ^(۱)انتهی کلامه - صاحب مرآة الخیال گفته - که بیان فضایل و کمالات او که تا دور قیامت بر زبانها جاریست درین اوراق گنجایی ندارد - ^(۲)انتهی - آذر اصفهانی در آنشکده نوشته شیخ نظامی در مراتب شاعری از آنچه نویسم افزونست - و برای فقیری که از ارکان اربعه دیار سخن است - ^(۳)انتهی - و در ذکر انوری گفته که بزعم فقیر از عهد دولت آل سامان که استاد رودکی قانون شاعری ساز کرده الی الآن که یک هزار و یکصد و هشتاد (۱۱۸۰) هجریست چهار کس گوی فصاحت از همگنان ربوده - و هریک بمفتاح زبان قفل از گنجینه سخنوری گشوده - و درین مدت کسی نیامده که لاف برابری با ایشان بزند - اول حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی - دوم شیخ نظامی قمی الاصل گنجوی المسکن - سیم شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی - چهارم حکیم اوحدا الدین انوری ابیوردیست - در بعضی نسخها ملاحظه شد که جمعی از موزنان از جمعی دیگر سوال از تمیز میان سعدی شیرازی و امامی هروی و میان شیخ نظامی و خسرو دهلوی و میان انوری و ظهیر فاریابی کرده قطعات گفته - بزعم فقیر این مقوله سوالات از تاثیر ورق الخیال است و الا باندک ربط این تشکیک خارج از دایره اذصاف است - ^(۴)انتهی - در سلم السموات نوشته - شیخ نظامی گنجه دستور شعری عجم - و مشهور اقالیم عالم است - تفصیل او بر امیر خسرو دهلوی داده اند -

و خمسۀ او را بر کلیات خسروی ترجیح نهاده اند شعر *

نظامی^(۱) که استاد این فن ویست * درین بزمگه شمع روشن ویست
 ز ویرانه گنجه شد گنج سنج * رسانید گنج سخن را به پنج
 چو خسرو بدان پنج هم پنجه شد * وزان بازوی فکرش رنجه شد
 کفش بود زانگونه گوهر تهی * زرش ساخت لیکن زرده دهی
 و الحق نظامی در نظم سنجی مزید زمان بلکه و حید جهان بوده -
 و شیخ نظامی از مبادی حال خلوت نشین و عزلت گزین بوده -
 و بصحبت حکام و سلاطین اقدام ندموده - بلکه قزل ارسلان و دیگرے
 از حکام را که رغبت ملاقات شیخ بوده بصومعه او شتافته فیض صحبت
 یافته اند - و شیخ نظامی خود در اشارت این میگوید * شعر *

چون بعهد جوانی الخ اما در منتهای زمان اجابت التماس بعض
 ملوک فرموده - و بملاقات ایشان قدم رنجه نموده - او را تعظیم تمام
 نموده اند - و بجهت او قیام کرده اند - انتهی - علیقلیخان والہ
 داغستانی در ریاض الشعرا گوید شیخ مغفور (یعنی شیخ نظامی رح)
 از فحول شعرای زمان - و امجد بلغای دورانست - الحق از آغا
 آفرینش لغایت حال سخنورے مثل او بعرضه وجود نیامده -
 آدم عالم فصاحت - و نوح جهان بلاغت است - اگرچه در عرب و
 عجم شعرای * زبردست عالیمقدار بسیار گذشته اند که هریک در
 ملک سخنوری صاحب تاج ولوا بوده - لیکن در فن مثنوی گویی

ارشد و اعظم همه شیخ مغفور است^(۱) گو در فنون غزل و قصیده
دیگرانرا بروی مرتبت باشد - حقیقت این بیان بر سخندان روشن
خواهد بود * امولفه *

زبانان زبانم می شناسند * سخن فهمان بیانم میشناسند
حکایت میکنم از حسن یوسف * عزیزان داستانم میشناسند
اگر اندیشه اطناب نمی بود از مثنویات[●] خمه قلیله درین کتاب
بعنوان نمایش درج میکردم - لیکن بیم رفت که مبادا از فرط
علو مرتبه سخن و کمال پایه بیان در گشودن آن کتاب خاطر را
بترک هیچ یک از ابیات راضی نتوان کرد - و تا خبر شدن تمام
خمه درین تذکره نوشته شده باشد - پس حواله بهمان کتاب نمود
انتهی - میر غلام علی آزاد بلگرامی در خزانه عامره نوشته - شیخ
نظامی گنجوی استاذ آفاق است - و سرآمد مثنوی گویان بالاتفاق -
چمن فصاحت را بیدم تربیت او بهار است - و متاع بلاغت را
بطفیل ترویج او روز بازار - فتم *

در آتشکده آمده که رجایی هروی - اسمش مولانا حسن عی
خراسی است گویند در خواب از جناب افصح الشعرا شیخ نظامی
رجایی تخلص یافته - انتهى *

دولتشاه گفته که در روزگار شیخ خمه را جمع نکرده بودند
هریکه را داستان جدا جدا بوده - بعد از وفات شیخ این پنج کتاب را

ارج (۳۴) امام مثنوی گویان نظامی

در یک جلد جمع کردند - و فضلا خمس نام نهادند - انتهى - لیکن
در شعرا خمس نظامی گنجوی از آنکه مملو از گوهر آبدار است
بلقب پنج گنج اشتهار دارد کما مرّ نقلا عن النّفحات - آره * مصرعه *

* خمس او هست بهین پنج گنج *

در کشف الظنون نوشته - پنج گنج فارسی منظوم من منظومات
النّظامیّ الکنجی المتوفی سنه (۵۹۹) - و نظمه فی غایة اللّطافة
و الجزالة علی ما شهد به المولوی الجامی - انتهى - در آتشکده
آمده - بعد از آنکه همای روح مطهرش بآشیان قدس پرواز کرد
فضلا و عرفای شعرا این کتاب را که امروز از خیالات شیخ درمیانست
جمع نموده مسمی بخمس نمودند که هر یک ازان باستدعای صاحب
تاج و سریر منظوم شده چنانچه در دیباجه هر یک از آنها خود
نقل کرده - اگرچه بتصاریف زمان و عدم ربط کتاب خمس ازان
صحیح نماند اما باز رکنی از پنج گنج است که مفلسان تهی کيسه
بازار نظم جیب و دامان دل و دیده را ازین خزاین جواهر رنگین
کرده و میکنند - انتهى *

در بهارستان جامی مرقومست که بیرون ازان کتاب (ای
پنج گنج) از وی شعر کم روایت کرده اند و این غزل از سخنان
ویست * غزل *

جوبجو محنت من زان رخ گندم گونست
که همه شب رخ چون کاهم ازان پر خونست

تا آخر - انتہی - اما در دولت شاهی نوشته - دیوان شیخ نظامی درای
 خمسہ قریب بہ بیست ہزار بیت باشد غزلیات مطبوع و موشحات
 و اشعار مصنوع بسیار دارد - انتہی - و ہذا فی جواہر العلوم -
 در کشف الظنون ہم مسطور است - دیوان نظامی فارسی من
 النظامی الغنچي صاحب الخمسہ هو ابو محمد بن یوسف -
 انتہی - آذر اصفہانی گوید کہ آن دیوان حال در میان نیست -
 و نزد بندہ احمد یلک موجز دیوان شیخ نظامی گنجوی محتوی
 برقصاید و غزلیات و رباعیات عارفانہ کہ تخمینا ہمگی پانصد بیت
 خواہد بود موجود است - و کتابخانہ ام را ازو شرف نامحدود *

صاحب مخزن الفوائد گفته کہ - مثنوی گفتن نزدیک اساتذہ
 از جمیع اقسام شعر مشکل است - و درین فن فردوسی طوسی و
 خواجہ نظامی یدبیدا میداشتند - دیگر مثنوی گویان مثل
 امیر خسرو دہلوی و مولوی جامی و ہاتفی متبع ایشانند -
 انتہی - فقیر میگویم در مثنوی شیوہ قدیم ہمین سادہ گویی
 و سخن گذاری بودہ است - و با این غرابت الفاظ و نامطبوعی اوزان و عدم
 استحسان قوافی ہم بعضی جا وجود میداشت - چنانچہ شاہنامہ
 و یوسف زلیخای فردوسی طوسی و مثنوی و بس ورامین فخری گرگانی -
 کتاتر فی ترجمۃ الفخری - و خواجہ نظامی گنجوی تغیر
 شیوہ قدیم دادہ - و در مثنوی گویی طرز نوے اختراع کردہ - و شاہد

اوج (۳۸) امام مثنوی گویان نظامی

سخن گذاری را خال و خط داده - نخست وی این ره باریک دشوار گذار
نموده - و خس و خاشاک الفاظ قبیحه و سنگ و خشت اوزان
نامطبوعه و قوافی ناپسندیده ازین راه پاک فرموده - و ملک
نظم را نظامی داده - و چمن سخن را پیرایشه - راست است آنچه
نخودش گفته * شعر*

منم سرو پیرای باغ سخن * بخدمت کمر بسته چون سرو بن
سخن چون گرفت استقامت بمن * اقامت کند تا قیامت بمن
همه خوشه چین اند و من دانه کار * همه خانه پرداز و من خانه دار
خلاصه دی در فن مثنوی مبدع است - و درین شیوه مخترع -
چنانکه خاقانی شروانی در قصیده - و سعدی شیرازی در غزل -
و ابن یمن در قطعات - و عمر خیام در رباعیات - هاشمی کرمانی
گفته و در انصاف سفته * شعر*

چهره گشای صور معنوی * مخترع خال و خط مثنوی
شیخ نظامی در دریای جود * گوهر شهوار محیط وجود
نکته سرای که بحسن کلام * ملک سخن یافت ز نظمش نظام
و امیر خسرو دهلوی و ملا جامی که هر یک در سخنوری بعد از خود
نظیر ندارند و دیگر شعرائ متاخر همه متبّع و پیرو طرز شیخ نظامی اند
و گام برگام او می نهند و خوشه چین شیوه اویند - چنانچه
اعتراف شاگردی و اتباع و پیروئی شیخ نظامی گنجوی از هر یک بجای
خود آید - صاحب مخزن الفوائد گفته که - از سنه چارصد هجری

اوج (۳۹) امام مثنوی گویان نظا می

شعر فارسی رواج یافت و دران عصر عنصری و عسجدی و فرخی
باستانی شهرت یافتند - بعد ایشان در سنه پانصد هجری فلکی
شروانی و خاقانی و رودکی^(۱) و دیگر چند کس درین فن نام برآوردند
و ازیشان هر یک حکیم وقت بود - چون عهد خواجه نظامی گنجوی
رسید آنچه ثقات سخن بود بر طرف نمود - و بسیار فصاحت
و بلاغت را داد - و جمیع شعرای متوسطین و متأخرین پیروی
او کردند - انتہی - و در مجمع الفنون همین منقولست باز دیار این
فقہ - و اورا خدای سخن گفتند *

و آنچه دولت شاه در ذکر فردوسی نوشته که عزیز است * قطعه *
در شعر سه تن پیمبرانند * هر چند که لا نبی بعدی
اوصاف و قصیده و غزل را * فردوسی و انوری و سعدی
انصاف آنست که مثل قصاید انوری قصاید خاقانی را توان
گرفت باند که کم و زیاد - و مثل غزلیات شیخ بزرگوار سعدی
غزلیات خواجه خسرو خواهد بود بلکه زیباتر - اما مثل اوصاف
و سخن گذاری فردوسی کدام فاضل شعر گوید و کرا باشد - میتواند که
شخصه این سخن را مسلم ندارد و گوید که شیخ نظامی را درین باب
پد بیضا ست - درین سخن مضایقه نیست - و شیخ نظامی
بزرگ بوده و سخن او بلند و متین و پرمعانیست - اما از راه
انصاف تأمل در هر دو شیوه گو بکن - و ممیز بوده حکم براستی

(۱) او پیش از عنصریست و وفاتش در سنه سیصد و سی هجری. کما مر //

درمیان گو بیار - انتہی - حکمت بیش نیست و دعویٰ بلا دلیل
خودش اعتراف این معنی میکند کہ سخن شیخ نظامی بلند و متین
و پرمعانیست - و در ذکر شیخ نظامی میگوید کہ سخنِ اورا
درای طور شاعری ملاحظت و آنیست کہ صاحبکمالان طالب
آنند - و از آن فردوسی همین سخن گذاری دیگر هیچ - هر دو شیوہ
جداگانه اما شیوہ نظامی احسن و برگزیدہ تر از شیوہ فردوسی
و ہمہ شعرای متوسطین و متأخرین پیروی طرز نظامی دارند
نہ اقتدای طوسی - انصاف آنست کہ فردوسی صرف در رزم
اشعار خوب دارد و درین میدان جز نظامی گنجوی کسی دیگر ہمسر
او نہ - اما در عشقیہ و غیرہ هیچ - ازینجاست کہ یوسف زلیخای
فردوسی کہ ہم بوزن شاهنامہ است پر بیمزہ افتادہ - و درین راہ
بشاگردان نظامی یعنی خسرو جامی ہم نمیرسد - و جمہور بترجیح
نظامی اند بر فردوسی - چنانکہ از بعضی استادان بسماع فقیر رسیدہ
و در حاشیہ معیار بلاغت بنظر ہم آمدہ کہ یکے بقایل قطعہ مذکور
گفتہ کہ تو فردوسی و انوری و سعدی را پیمبر فن شعر گفتی -
و نام نظامی کہ استاد بے بدل است نبردی - او در جواب گفت کہ
من ذکر پیمبران سخن کردہ ام و او یعنی نظامی خدای سخن
است - انتہی - و علیقلیخان والہ داغستانی کہ قول فیصل او درین
باب گذشت در ذکر فردوسی می نگارد - اینکہ اشعارش خوبست مسلم
لیکن کیفیت چیزست و رای آن - و شیخ نظام امام این فن است -

اوج (۱۴۱) امام مثنوی گویان نظامی

از انجبت که هر قصه را در بحر که شایان آن بود بکمال
شایستگی و پختگی و عذوبت و سلاست و صنایع و بدایع که
ما فوق آن متصور نیست ادا فرموده - انتہی - رای دیگران درین باب
گذشته - و می آید - در شرح الشعرا مذکور است که شیخ نظامی
رحمه الله در پخته گویی بے بدل و در مثنوی پردازی بے نظیر است
همه شعرای متقدمین و متأخرین متفق اند که همچو او پخته گویی
در عرصه ظهور نیامده خسرو راست * شعر *

نظم نظامی بلطافت چو در * وز در او سر بر آفاق پر

پخته ازو شد چو معانی تمام * خام بود پختن سودای خام

پنج نسخه در رشته نظم کشیده - شاعران دیگر و امیر خسرو دهلوی
که در فنون و علوم عربی و فارسی و هندوی همچو او بے در جهان
نخاسته بجواب آن خمسه داد سخنوری داده - اما انصاف آنکه
به پختگی اشعار نظامی نرسیده - پس بدیگران که جوابش را عازم
گشته اند چه رسد - اگرچه همعصران نظامی چنانچه بدیل خاقانی
و انوری و ظهیر فاریابی هر یک علم فصاحت و لوای بلاغت
برافراشته اما او بنوع گلستان سخن را آب داده که خزان ازو
محروم - انتہی *

در مخزن الفوائد نوشته - بدانکه هریک داستان مثنوی را خواه
قلیل باشد خواه کثیر تمهید شرط است و سلسله ربط کلام واجب -
و دیباجه مثنوی را چند چیز لازمست - توحید - مناجات - نعت -

اوج (۴۲) امام مثنوی گویان نظامی

مدح سلطان زمان - تعریف سخن و سخنورین - و سبب تالیف و تصنیف کتاب - و این جمیع مدارج دیباجه مثنوی را موجد نظامی گنجویست - و قبل از نبوده فقط مثنوی از قصه آغاز میکردند - مثل تحفة العراقرین خاقانی و مثنوی مولوی روم و دیگر مثنویات قدیم انتمی - بعضی ازین مدارج در بعضی مثنوی قدمایافت شده چنانچه در دیباجه شاهنامه فردوسی توحید و نعت و منقبت و سبب تالیف هست - و در دیباجه ویس و رامین فخری گرگانی توحید و مدح و سبب تصنیف - آری التزام این همه امور از شیخ نظامی گنجویست - و بیان معراج و نصیحت فرزند - و ابیات ساقی نامه و مغنی نامه نیز از مخترعات اوست - و امیر خسرو و جامی و غیرهم ذکر پیر طریقت و پیر سخن که نظامی گنجوی می باشد هم در دیباجه یا خاتمه مثنوی لازم کرده اند *

الغرض شیخ نظامی رحمة الله علیه در طرز خود مجتهد و امام فن است - و در روش خود مقتدا و پیشوای زمن - نامی رهنمایست مثنوی نگارانرا - گرامی استادیست داستان گذارانرا - متأخرین را باوی خیال همسری محال - و متبیین را اندیشه تفوق چه مجال - و فات ویرا ششصد سال بیش است - ازان باز هیچ کدام از استادان فن برنخاسته که جز از شاگردی دم زده باشد - یا کلام احدی نسبت برابری درست کرده باشد - اگر در بعضی مواقع یک دو شعر متأخری یا پاره کلام متببعی در موازنه برابریا

بہتر برآید قطع نظر از ~~بہتر~~ سخن در عیار شیوہ کلامش از قضیہ کلیہ
میرود نہ جزئیہ عجیبہ را شاید کہ گفتہ اند - صدق متابعت

صورت کمال خصوصیت و منتج تصحیح نسبت باشد * ع *
* شاگرد رفتہ رفتہ با استاد میرسد *

بلکہ اگر نیکو تأمل بکار برند میتوانند یافت کہ ہر گاہ پیشرو چراغ
در دست دارد پسروانرا در متاع نیک بدست آوردن و قدم
چست نہادن آسانی باشد - دیگرہ این مقدمہ خود مسلم است
کہ ہر علم و صناعت بتعاقب انظار و تناوب افکار مرتبہ کمال می
یابد - با این ہمہ لازم حذاقت و جالت مولانای ممدوح را کہ
قضیہ اینجا بالعکس است - گزین مخترعہ خود را خودش بدان
پایہ کمال رسانیدہ کہ پسینانرا دست فکرت و بال بلند پروازی ازان
کوتاہ آمدہ - لقد صدق القايل * شعر *

گردیگران امیر بسیم و زرند لیلک * این سگہ را بنام نظامی زدند و بس
فیضی فیاضی کہ بعد ازو همچو او یہ در ہند نبودہ است در قصیدہ
کہ ذکر سخنوری شعرائ نامور میکند میگوید * شعر *

* ز سحرکاری گنجور گنجہ خیز مپرس *

* کہ داشت کلکش برگنج غیب ثعبانی *

* بنظم او برسد نظم غیر اگر برسد *

* مخیل متنبی بنص قرآنی *

صاحب شرفنامہ گفتہ * رباعی *

سلطان سخن بجز نظامی نبود * مثل سخنش دُر گرامی نبود
پیش سخن بے سخنش عرض سخن * از پخته سخن برون ز خامی نبود
عالمیجناب استاذی حافظ اکرام احمد رامپوری متخلص بضیغم
علیه المغفرة و الرحمة که بعصر خود در شاعری خصوص صنایع
و بدایع و عروض و قوافی نظیر نداشته و روز کے چند است که
غریب رحمت ایزدی شده در ستایش نظامی و پنج گنج او
فرموده * شعر *

جلوه ده تاج و نگین سخن * تازگی افزای زمین سخن
در یتیم است پی گنج سنج * همچو حواس بشری پنج گنج
خاتم خوش رنگ نگین سخن * غنچه بستان زمین سخن
آشوب تورانی صاحب صولت فاروقی در ترجیح نظامی گنجوی
بر فردوسی طوسی گوید بخطاب او * شعر *

نظامی بشعر از تو بس برتر است * که شعر تو شعر است و او ساحر است
چه سحر بهزدین و مذهب حلال * نه سحرے که بر ساحر آرد وبال
مضامین رنگین عبارات بین * همان شوخی استعارات بین
ز یک رنگ صد نقش انگیختن * بیک لفظ صد معنی آمیختن
کلام حقایق نشانش شنو * ز توحید و عرفان بیانش شنو
بیک پرده صد نغمه را کرد ساز * بمستان نیاز و بزاهد نماز
جوانرا زده چشمک نای و نوش * به پیران اشارت که دیگر خموش
عشاقش از حسن معشوق ناز * بمعشوقش از عشق عاشق نیاز

اوج (۴۵) امام مثنوی گویان نظامی

بجولانگر بهای میدان * جنگ * کشیدن بر اسبان جنگیش تنگ
ز کندِ سُمِ بورِ هر رز مخواه * زدن بر فلک گردِ آردگاه
ز غوغای نقاره و طبلِ جنگ * کفاندن ز هیبتِ دلِ خاره سنگ
همین یک سخن پرده صد کمال * بیک پرده اش جلو صد جمال
بتعریفِ آن ناظمِ نکته سنج * ز گفتارِ او شاهدم پنج گنج
در اسکندری قیل و قالش نگر * بشیرین و خسرو مقالش نگر
دگر هفت پیکر که بے گفتگو * عروسِ سخن راست هر هفت زو
غرض هر چه او گفت کارِ تونیست * چنین شاعریها شعارِ تونیست
چگویم - چقدر کلامِ امام نظام بطبایعِ انام از خاص و عام مقبول
افتاده - و اشعارِ او بزبان و دلِ موزنان جا گرفته - و کتابِ او بچشم
و دستِ رنگین طبعان بوده و می باشد - در ریاض الشعرا مذکور است
که قاضی محمد رازی بسیار خوش طبع و بامزه بوده و با شاه طهماسب
مصاحبتها کرده - تمامِ خمسهِ نظامی را و اشعارِ دیگر ازان مقوله
از هر کس بسیار در خاطر داشته انتهای میرزا طاهر نصرآبادی
نوشته که ملا واقف خلخالی از ولایت خلخالست تتبع اشعار
شیخ نظامی و مثنوی مولانا بسیار نموده چنانچه بحقیقت سخن
ایشان فی الجمله پی بوده - اکثر اشعارِ خمسهِ و مثنوی بخاطر
داشت انتهای *

و از آثارِ مقبولیتِ کلامِ نظامی است بکثرت بقراءت و مطالعه
آمدن - و تا حال سلسلهٔ تتبع و پیروی خمسهِ او منقطع نگشتن -

اوج (۴۶) امام مثنوی گویان نظامی

و بیشتر اشعارِ او را تضمین کردن - و کاملانِ فن را توارک افتادن -
و شعرِ او را باندک تغیرے در اسلوب یا در لفظ یا در وزن و قافیه
آوردن - اگر خواستِ خداست کیفیتِ هر یکِ بخوبترین وجه
در ذکرِ جوابها حالی ناظران خواهد شد *

و بعضے متتبعین چنان قدم بر قدم پیشوا نهاده اند که مَثَم
بدزدی گشته اند - صاحبِ مخزنِ الفوائد گفته توارک آنست که
شعر یا مصرعه یا مضمونِ شاعرِ دیگر در کلامِ شاعرِ وارد گردد و او را
بدان علم نباشد که این از غیر است چنانکه درین شعرِ خسرو
توارکِ مصرعِ نظامی گنجوی شده - امیر خسرو * شعر *

ای صفتِ بنده نوازندگی * از تو خدایی و ز ما بندگی

نظامی * شعر *

دو کار است با فرو فرخندگی * خداوندی از تو ز ما بندگی *
مولوی عبد الرحمن جامی را در نسخهٔ یوسف زلیخا اکثر توارک
ابیات و مضامینِ کذابِ شیرین و خسروِ نظامی واقع شده - شعرِ
مولوی جامی * شعر *

مرا ای کاشکی مادر نمیزاد * و گر میزاد کس شایم نمیداد

نظامی گوید * شعر *

مرا ای کاشکی مادر نَزاده * و گر زاده بخورد سگ بداده

ایضا مولوی جامی گوید * شعر *

زن از پهلوی چپ شد آفریده * کس از چپ راستی هرگز ندیده

نظامی گوید

* شعر *

زن از بهلوی چپ گویند برخاست

نیاید هرگز از چپ راستی راست

بعضی نوشته اند که خانه شعر و شاعری نظامی گنجوی تاراج کرده
مولوی جامی و خسرو دهلویست - الحق در تصانیف و کتب
نظم ایشان داستانی نیست که درو یک دو مصرعه یا شعر
نظامی نیست - ظاهراً معلوم میشود که کلام خواجه نظامی
در مزاولت این هردو شاعر بسیار بوده بدلیل آنکه کلامی که در
نظر نگذشته باشد و بسماعت نرسیده باشد تواری آن نمیشود -
احیاناً شود - این مذموم نیست - دلالت بر علو طبیعت شاعر
کند یعنی فکر آن استاد و فکر این کس باهم توأمیت دارند -
و کسانی که مولوی جامی و امیر خسرو دهلوی را درین باب
منسوب بسرقه کنند محض غلط است انتهای - شیخ سعدی شیرازی
رح مصرع شیخ نظامی گنجوی را در مرثیه اتابک ابوبکر ممدوح
خودش بطریق تضمین آورده و گفته

* شعر *

چه شاید گفت دوران زمانرا * نخواهد پرورید این سغله رادے

خردمندان پیشین راست گفتند * مرا ای کاشکی مادر نژادے

من میگویم این قسم اخذ در شعرای متقدمین بلکه در متأخرین هم
ما عهد علی حزین عیب نبوده تا آنکه بعضی قسم آنرا از قبیل صنعت
انسته اند - و مستحسن داشته - در حدایق البلاغت آورده - اما قسم

اول از نوع ظاهر سرقه آنست که شعر دیگر را بے هیچ تغییری در لفظ و معنی اخذ کنند و این را نسخ و انتحال نامند - و چنین سرقه بسیار مذمومست - و این قسم را شعری صاحب قدرت ارتکاب نمی نمایند مگر بر سبیل توارد خاطر - و نزدیک باین قسم است سرقه که معنی را بتمام اخذ نمایند بے تغییر ترتیب نظم و جمیع الفاظ یا بعض الفاظ را مترادف بیاورند - چنانکه این دو بیت -

مولوی جامی

* بیت *

میل خم ابروی توام پشت دوتا کرد * در شهر چو ماه نوم انگشت نма کرد

* حزین *

بارغم عشق تو مرا پشت دوتا کرد * در شهر چو ماه نوم انگشت نма کرد
اما قسم دوم از ظاهر سرقه آنست که معنی را با جمیع الفاظ یا بعض الفاظ اخذ نمایند و ترتیب نظم را تغییر دهند - و این قسم را اغارة و مسخ نامند - و درین قسم اگر شعر ماخوف از ماخوف منه ابلاغ باشد مقبول و مدحست - و اگر هردو در رتبه مساوی باشند فضل و رجحان اولین راست - و اگر ماخوف از ماخوف منه پست باشد مذموم و مردود است چنانچه این دو بیت * ملا محمد صوفی *

چنانم با رفیقان در ره عشق * که مور لنگ با چابک سواران

* حزین *

سلوکم در طریق عشق با یاران بدان ماند

که مور لنگ همراهی کند چابک سوارانرا

ظاهر است که شعر اول باعتبار اختصار لفظ ابلغ است - اما قسم سیوم از ظاهر سرقه آنست که معنی را تمام اخذ نمایند و در کسوت الفاظ دیگر ادا سازند^(۱) - درین قسم نیز شعر ثانی همان حکم دومین قسم دارد بهر سه حالت - تا قول او - قسم پنجم از نوع غیر ظاهر سرقه آنست که بعضی از معانی شعر دیگر را اخذ نمایند و چیزهایی که مورت مزید حسن کلام باشد بران بیفزایند - ازین باب است این دو بیت - حکیم سنایی

* بیت *

کودک از سرخ و زرد نشکبید * مرد را سرخ و زرد نفریبید

* خاقانی *

مرد از پی لعل و زر نپوید * طفل است که سرخ و زرد جوید

شعر خاقانی بسبب لفظ لعل و زر رنگ دگر پیدا کرده - و اقسام غیر ظاهر سرقه نزد بلغا مقبول و ممدوحست بلکه اطلاق سرقه بران روا نیست چنانکه صاحب تلخیص گفته - و اکثر هذه الانواع و نحوها مقبولة - و منها ما اخرج حسن التصرف من قبيل الاتباع الى حيز الابتداع - و كل ما كان اشد خفاء كان اقرب الى القبول - و باید دانست که حکم بسرقة وقتی می توان کرد که عام باخذ شاعر حاصل باشد - و این اشعار اساتذہ که بطریق امثله مذکور شد ممکن است که بر سبیل توارید خاطرها باشد انتہی ملخصا - عبارت تلخیص المفتاح و مختصر المعانی اینکه - فان كان الثاني

ابْلَغَ مِنَ الْأَوَّلِ لاختصاصه بفضيلة كحسن النظم او الاختصار او الايضاح
 او زیادة معنی فممدوح - و افکار دونه فهو مذموم - و انکان مثله فابعد
 من الدّم و الفضلُ للاول - و در آخر بحث سرقه گفته هذا كله
 انما يكون اذا علم ان الثاني اخذ من الاول بان يعلم انه كان يحفظ
 قول الاول حين نظم - او بان يُخبر هو اي الآخذ عن نفسه انه اخذ
 منه و الا فلا - لجواز ان يكون الاتفاق في اللفظ و المعنى جميعا او
 في المعنى وحده من قبيل توارد الخواطر - انتهى - و هكذا في
 مجمع الصّنايع و هفت قلزم و خلاصة البدائع - در مجمع الصّنايع و
 مجمع الفنون و هفت قلزم نیز نوشته که در جميع اقسام سرقه اگر شعر
 دوم در فصاحت الفاظ و بلاغت معاني و حسن تركيب و غیر آن بهتر
 از اول باشد مقبول و احسن می شمارند - انتهى - در بدائع الافکار
 نوشته - ارباب معني گفته اند چون شاعری را معني دست دهد و
 آنرا کسوت عبارتے ناخوش پوشاند و دیگرے همان معني را
 فراگیرد و بلفظ پسندیده ادا کند آن معني ملک او گردد و
 شاعر را فضل السبق پیش نباشد - انتهى - در رساله عبدالواسع
 هانسوي بعد از ذکر اقسام سرقه آورده - اما در معني کلام
 دیگرے چندان تصرفات حسنه بکار برد که بمرتبه کلام جدید برسد
 این از سرقات شعريّه نیست بلکه محتسّن است و این را در
 اصطلاح اهل بدیع ابداع گویند چنانچه عرفی در مضمون این
 بیت فرخی

طبع من دادِ لطافت بسخن داد چنان

که گهر غرقِ عرق گشت و بدریا افتاد

تصرفاتِ بلیغه را کار فرموده و لوازمِ زادنِ طبع و دل و اصلِ خویش

و یتیم را رعایت کرده میگوید * بیت *

ز زاده دل و طبعم اگر شود آگاه * باصلِ خویش بتازد ز شرم در یتیم

و شمس الدین فقیر در خلاصه البدایع گفته اکثر اقسام غیر

ظاهر بسببِ خفای اخذ مقبول و ممدوحست بلکه از سرقه

و اخذ دور و بتصرف و ابداع نزدیک است - انتهای -

و ملا جامی قدس سره السامی خودش این معنی را در بهارستان

بذکر سلمان ساوجی بیان کرده و گفته - که در جواب استادان قصاید

دارد بعضی از اصل خوبتر - و بعضی فروتر - و بعضی برابر - اورا معانی

خاصه بسیار است - و بسیاری از معانی استادانرا بتخصیص کمال

اسمعیل را در اشعار خود آورده - چون آن در صورتِ خوبتر و اسلوب

مرغوبتر واقع شده محلّ طعن و ملامت نیست * قطعه *

معنی نیک بود شاهد پاکیزه بدن

که بهر چند درو جامه دگرگون پوشند

کسوت عار بود باز پسین خلعت او

گر نه در خویش از پیشتر افزون پوشند

هنر است آنکه کهن خرقه پشمین ز برش

بدر آرند و درو اطلس و اکسون پوشند

انتهی - در تتبعِ خمسَه نظامی پسرانرا همین مطمح نظر می باشد -
 و بعضی جا که صورتِ سرقه مذمومه مشاهده می افتد جزم بدان
 نمیتوان کرد - چه در بعضی قسم آن احتمال الحاقِ کاتب نیز هست چنانکه
 احتمالِ توارد در همه اقسام آن - کمالِ اصفهانی گوید * شعر *
 نگر تواردِ خاطر که در مجاری آن
 نه ممکن است که کس معترض شود بروی
 دو راهرو که برای روند بر یک سمت
 عجب نباشد اگر افتند پی بر پی

آغازِ اوزانِ مثنوی

آسمانِ اول در بحرِ سریعِ مطوی موقوف

تقطیعش - مفتعلن مفتعلن فاعلات - دوبار * و جایز است درین وزن اینک
 مکسوف یعنی فاعلن بجای رکنِ موقوف آید - جامی * شعر *
 پنج نماز است به از پنج گنج * به که بدین پنج شوی گنج سنج
 بهر تو پنجاه به پنج آمده * طبعِ توزین پنج برنج آمده
 و گاهِ مقطوع بجای مطوی آید بآیینِ تسکین یعنی مفعولن
 بجای مفتعلن خواه همین در صدر چنانکه نظامی فرماید * شعر *
 کاخر لافِ سگیت میزنم * دبدبه بندگیت میزنم
 خواه همین در حشو چنانکه خاقانی فرموده * شعر *

حلقه ار گم شود از زلفِ تو * خاتمِ جم خواهی تاوانِ آن

یا در صدر و حشو هردو چنانکه هم او گفته * شعر *

قمری از دستان خاموش گشت * فاخته از لحن فرو ایستاد
در و آفیه گفته که این تغییر زحاف را عوام سکنه شعر خوانند انتهی -
و بعضی که درین چنین مقام بتحریریک خوانند محض بیجاست
چه در مدّه الف حرکت ممکن نخواهد بود *

میرزا قتیل بدریای لطافت گفته که این وزن مثنوی سوای ذکر
حالات عاشق و معشوق طرف هر چیز است انتهی * و هکذا فی معیار البلاغه
(۱) برین وزن است مخزن الاسرار امام مثنوی گویند نظامی
رح - تاحال کدامی مثنوی از متقدمان عهد امام برین وزن
ندیده ام - ابراهیم تقوی شارح مخزن نیز گفته که - پیش از
مخزن الاسرار کتابی درین بحر تصنیف نشده * انتهی -

شیخ نظامی این نسخه متبرکه را با استدعای سلطان بهرامشاه
ابن داود شاه والی روم پیرایه تصنیف داده چنانکه هاشمی کرمانی
در مظهر الاسرار این حکایت را نظم کرده - و می آید - مفتح مخزن
این ابیات بلند است * شعر *

بسم الله الرحمن الرحيم * هست کلید در گنج حکیم

فاتحه فکرت و ختم سخن * نام خداست برو ختم کن

شیخ نظامیست که اول این اقتباس بسمله کرده - و سخن را بپهلوی
آیه نشانده - گنج حکیم کنایه از مضامین عالیّه معارف و توحید و
معانی لطیفه حق و یقین است بموجب : والله تحت العرش کنز

مفاتیحها السنۃ الشعراء - و در بیت درم فائحه فکرت دلالت برین دارد - در مخزن الفوائد نوشته منقولست که چون آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بمعراج رفت زیر عرش مکانی دید مقفل - فرمود که یا اخي جبریل این چه مکانیست - عرض کرد یا رسول الله این مخزن معانیست - و السنۃ شعراي امّت تو مفاتیحش - فرمود چیزی ازین گنجدان بمن هدیه کن - جبریل علیه السلام دو شعر ازین آورده گذرانید - آنحضرت در خاطر داشت - آخر الامر روزی بحسان ابن ثابت قرطاسی ساده عطا فرمود که یوم الجمعة قصیده حمد و نعت گفته آوری - حسان کاغذ از دست مبارک گرفته زمینی خدمت ببوسید و در خریطه پیرهن گذاشت - اتفاقاً فراموش نمود - چون روز جمعه رسید طلب فرمود که قصیده بخواند - چون نگفته بود - از پاس ادب چیزی نگفت و فوراً بر منبر برآمده و کاغذ ساده از خریطه بیرون بر آورده فی البدیهه قصیده بکمال فصاحت و بلاغت خواندن آغاز کرد - حسب الاتفاق همان دو شعر که جبریل در معراج بآن صاحب المعراج داده بود منجمله دیگر ابیات از زبانش برآمد - آنحضرت فرمود که این دو شعر غیر از من کس نمیدانست حالا جبریل در طبیعت حسان القا کرد - معلوم شد که بدیهه قصیده گفته انشاد نمود - آنحضرت صلی الله علیه و سلم بسیار تحسین فرموده در حق او دعای خیر^(۱) کرد - و نیز از زبان

وحی ترجمان ارشاد شد که معنی در طبیعت شاعر الهام
غیبی ست بے تایید الهی حاصل نمیشود - خواجه نظامی
گنجوی در مخزن الاسرار این حکایت را تلمیح نموده * نظم *

قافیه سنجان که علم برکشند * گنج دو عالم بسخن در کشند

خاصه کلیدے که در گنج راست * زیر زبان مرد سخن سنج راست

زاتش فکرت چو پریشان شوند * با ملک از جمله خویشان شوند

بلبل عرشند سخن پروران * باز چه مانند باین دیگران

بلبل عرش مراد از طایفه محمود شعرا - و دیگران اشاره بطایفه

مذموم - انتہی در بعضے حاشیہ این کتاب مستطاب بنظر آمده

که گنج حکیم مراد از سورۃ فاتحہ^(۱) بموجب خبر حضرت خیرالبشر

صلی اللہ علیہ وسلم - سورۃ الفاتحہ کنز من کنوز العرش - و اگر

گنج حکیم مراد از - و للہ تحت العرش کنز - گرفته شود اولی

وانسب است زیرا کہ مطالب مندرجہ این کتاب اسرار مکشفه و

مراقبہ ملاست لهذا تنبیہا بذات خود میفرماید کہ ای نظامی

اگر میخواهی کہ اسرار مستودعہ باطن خود را در قید نظم آری -

باید کہ بہ - بسم اللہ - کہ کلید گنج عرش حکیم همین است ابتدای

کتاب کن تا ادای مطالبی کہ از عرش آوردہ باحسن وجه نمایی -

انتہی - کمال خجندی رح مصرع دوم بسمله را چه خوش تضمین

کرده - میگوید * قطعه *

کرد حکیم ز نظامی سوال * گامی بسر گنج معانی مقیم
 هست در انگشت کمال آن قلم * یاکه عصایست بدست کلیم
 گفت قلم نیست عصای ز نیست * هست کلید در گنج حکیم
 درین کتاب بعد از توحید دو مناجاتست و چار نعت و در بعضی
 نسخه پنج و بیان معراج و مدح فخرالدین بهرامشاه سلطان روم
 و وجه نظم کتاب و فضیلت سخن و سخنوران - میفرماید * شعر *
 شاه فلک تاج سلیمان نگیں * مفخر آفاق ملک فخر دین
 یکدله شش جهت و هفت گاه * نقطه نه دایره بهرامشاه
 آنکه ز بهرامی او وقت زور * گور بود بهره بهرام گور
 خاص کن ملک جهان بر عموم * هم ملک ارمن و هم شاه روم
 من که سراینده این نو گلم * باغ ترا نغزنوا بلبلم
 عاریت کس نپذیرفته ام * آنچه دلم گفت بگو گفته ام
 شعبده تازه برانگیختم * هیکلی از قالب نو ختم
 اشاره است بتجویز وزن نواز برای مثنوی - و مثنوهای پیش
 از نظامی گنجوی ببحر سکندرنامه و مثنوی معنوی - بیشتر بوده -
 و بوزن شیرین خسرو و هفت پیکر کمتر * بیت

مایه درویشی و شاهی درو * مخزن اسرار الهی درو
 ملا حسین واعظ کاشفی در بدایع الافکار رقم فرموده - که اسرار جمع
 سراسر است و سرچیز پوشیده را گویند و در اصطلاح شعر باشد
 مبتدا، بر معارف ربانی و مواجید سبحانی و منبئی از قواعد

حقایق تصوف و قوانین دقایق تعرف - چون اشعار شیخ فریدالدین
عطار و مولانا جلال الدین رومی و شیخ فخرالدین عراقی قدس
الله اسرارهم و امثال ایشان - و این نوع شعرا بجهت آن اسرار
خوانند که معانی آن بر بیشتر خلائق پوشیده باشد جز بدست یاری
توفیق الهی و تایید جذبات نامتناهی بمرحله این سخن نتوان
رسید انتهى * شعر *

برشکر او نقشسته مگس * نی مگس او شکر آلی کس
نوح درین بحر سپر افکند * خضر درین چشمه سببوشکند
نامه دو آمد ز دو ناموسگاه * هردو مسجل بدو بهرامشاه
دو نامه اشاره است بحدیقه حکیم سزائی که بنام بهرامشاه بن
مسعودشاه غزنوی پرداخته شد - و همین مخزن الاسرار که بنام
بهرامشاه رومی ساخته شد * بیت *

آن زرے از کان کهن ریخته * وین درے از بحر نوانگینخته
یعنی حدیقه سزایی که شعرا و همچو زر می باشد بزبان و شیوه
قدیم است و مخزن اسرار که شعر تر او همچو گهر است بموجب ابداع
سخن تازه و طرز نوے دارد - و بحر نیست که پیشتر مثنوی بدان نگفته اند.

(۱) ملا حسین واعظ کاشفی در بدایع الافکار نوشته که متقدمان

گفته اند که ابداع آنست که شاعر معنی بدیع را کسوت لفظ جزل

پوشاند و معنی انگیزد که دیگرے مثل آن نبسته باشد انتهى و

هكذا فی مجمع الصنایع و هفت قلزم ۱۱

آن بدر آورده ز غزنین علم * دین زده بر سگه رومی رقم^(۱)
 گرچه دران سگه سخن چون ز راست * سگه نظم من ازان بهتر است
 گر کم ازان شد بنه و بار من * بهتر ازانست خریدار من
 شیوه غریب است مشو نامجیب * گر بنوازش نباشد غریب
 این سخن رسته تر از نقش باغ * عاریت افروز نشد چون چراغ
 و اشاره بهمعصران خود میکند و شاعران ستایشگر قصیده گو را یاد
 می آرد - و در آن وقت همین قصیده گویی شیوع داشت چنانکه
 در متأخرین غزل سرایی

* بیت

گرچه بدین درگه از ایندگان * روی نهادند ستاینندگان
 راهروانی که درین ره روند * گر سخن از سر سخن بشنوند
 پیش نظامی بحساب ایستند * او دگر است این دگران کیستند^(۲)
 منکه درین منزلشان مانده ام * مرحله پیشترک رانده ام
 تیغ ز الماس زبان ساختم * هرکه پس آمد سرش انداختم
 ای من شاعران همعصر را پس گذاشته مرحله چند درین راه پیشتر
 رفته ام - و تیغ از الماس زبان تیز بیان ساختم هرکه در شیوه سخنوری
 و مثنوی گویی تتبع من کرد سرا و انداختم - آری چون امیر خسرو دهلوی
 و ملا جامی برابر او نتوانستند رفت دیگران کجا باشند * شعر *
 گرچه خود این پایه به همسریست * پای مرا هم سر بالاتر است
 سفره ز انجیر شده صفروار * گر همه مرغ آمده انجیر خوار

سیمکشانے کہ بزر مرده اند * سگه این کار بزر برده اند
هرکه بزر نکتہ چون روز داد * سنگ ستد لعل شب افروز داد
منکہ درین شیوہ مصیب آمدم * دیدنم ارز که غریب آمدم
شعر بمن صومعه بنیاد شد * شاعری از مصطفی آزاد شد
زاهد و راهب سوي من تاختند * خرقة و زنار در انداختند
سرخ گل و غنچه مثالم هنوز * منتظر باد شمالم هنوز
گر بنمایم سخن تازه را * صور قیامت کنم آوازه را
هرکه وجود است ز نو تا کهن * فتنه شود بر من جاد و سخن
صنعت من برده ز جاد و شکیب * سحر من افسون ملایک فریب
بابل من گنجہ هاروت سوز * زهره من خاطر انجم فروز
زهره این منطقه میزانی است * لاجرمش منطق روحانی است
سحر حلام سحری قوت شد * نسخ کن نسخه هاروت شد
شکل نظامی که خیال من است * جانور از سحر جلال من است
بعد از آن چهار خلوت و بیست مقاله در انواع پند سودمند و
حکایات عبرت آیات - و در آخر کتاب اشعار بقلّت زمان تصنیف
می نماید *

انچه درین حجله خرگاہی است * جلوه گر چند سحرگاہی است
و آنکہ شیخ رحمۃ اللہ علیہ در شاعری رعایت شرع و ادب میدارد
اشاره بدان میکند *

هرسخنی که از لبش دوری است * دست برو مال که دستوری است

و آنچه نه از شرع برآرد علم * گرمم آن حرف دروکش قلم
 گرنه درو داد سخن دادم * شهر بشهرش نفستادم
 مرغِ قلم رای بیروز کرد * بر سرِ قرطاس دوپرباز کرد
 پای ز سر کرد و ز لب درفشاند * مخزنِ اسرار بپایان رساند
 بود حقیقت بشمارِ درست * بیست و چهارم زربیع نخست
 از گه هجرت شده تا این زمان * پانصد و پنجاه و نه افزون از آن^(۱)
 شکر که این نامه بعنوان رسید * پیشتر از عمر بپایان رسید
 شکر که این نظمِ حقایق نظام * گشت بتوفیقِ الهی تمام^(۲)
 گوهرِ دریای گرامیست این * مخزنِ اسرار نظامیست این
 بار خدایا ز کرم عفو کن * از خلل و سهو ز صاحب سخن
 و آنکه بود طالبِ این نظمِ خوش * در خطِ جرّمش قلم عفو کش
 در نظر هر که رسد این کلام * خاتمتش خیر بود و السلام

این شعر * شکر که این نامه الح در آخرِ بعضی نسخه‌های گلستان سعدی
 شیرازی رح دیده شد پس یا الحاقیست یا توارد - و مستعار خود
 نتواند بود چه دعوی رح در آخرِ آن نسخه متبرکه بعدم استعارت
 تصریح کرده و فرموده * شعر *

کهن جامه خویش پیراستن * به از جامه عاریت خواستن
 در کشف الظنون آورده - مخزن الاسرار نظامی نظم
 لبهرامشاه و ائمه فی اربع و عشرين من ربیع الاول سنه (۵۵۹) ویرا پنج

هزار دینار سرخ و پنج اشتر اهواز بجایزه فرستاد - هکذا ذکر
 فی تاریخ جهان آرا - و فی جوابه و بحره مثنوی^۱ لخسرو الدهلوی
 و خواجو کرمانی و للشّمعی - و مرصد الاحرار فی سیر مرشد
 الابرار لابی اسحق الکازرونی فارسی منظوم - انتهى - آزاد بلگرامی
 در خزانه عامره گوید که شیخ مخزن اسرار بنام بهرام مشاه رومی
 گفته و پنج هزار دینار سرخ و یک قطار شترپربار اقمشه یافته -
 درین کتاب ستایش سخن میکند و حق قدر افزایی موزنان بجا
 می آرد * شعر * قافیه سنجان الخ ببلبل عرشد الخ * شعر *
 پرده راز که سخن گستر است * شاهدی^(۱) از پرده پیغمبر است
 پیش و پس قلب صف کبریا * پس شعرا آمده پیش انبیا
 شعر بر آرد بامیریت نام * الشعراء^(۲) امراء الکلام
 ما که نظر بر سخن افکنده ایم * مرده اویم و بدو زنده ایم
 و در نعت گوید * بیت *

بود درین گنبد فیروزه خشت * تازه ترنج زسرای بهشت
 رسم ترنج است که در روزگار * پیش دهد میوه پس آرد بهار^(۳)
 انتهى - بخطاب حضرت محبوب رب العالمین این بیت چه خوش
 فرموده * شعر *

بوی کزان عذیر لزان دهی * گر بدو عالم دهی ازان دهی
 خسرو رح همدین معنی گفته * فرد *

(۱) ن - مایه از پرتو الخ || (۲) ن - الشعراء هم الخ (۳) ای گل و شکوفه ||

قیمت خود هردو عالم گفته * نرخ بالا کن که ارزانی هفتوز
میر مرتضی رضی راست * شعر *

بیا رقیب که قسمت برادرانه کنیم * جهان و هرچه درو هست از تو بار از من
ملا طغرای مشهدی در آشوبنامه نوشته - شیخ نظامی چون
در مدینه سخنوری گردیده از خمسة مثنویات به پنجتن پاک
رسیده - چون در خانه فکر کمر نطق بطلب مخزن بست - گرد
ناصافی از نزدیک دامن کلامش دور نشست * قطعه *

مخزن او نه چنان رتبه اسرار گرفت * که نگویند کلامش بنظر آیه نماست
مصرع اول آن بسمله را گشت دوم * مفتی این سخن از علم حقیقت طغراست
شرح مخزن الاسرار یکی از محمد بن رستم بن احمد بن محمود
البلخی - و درو نوشته که شیخ نظامی اعجوبه جهان و نادر گیهانست
چنانکه خسرو که یکی از عجایب خلقت خدای تعالی بوده در
خمس مدح او فرموده * شعر *

نظامی کابحیوان ریخت در حرف

همه عمرش دران سرمایه شد صرف

چنان در خمسة داد اندیشه را داد

که با سبع شدادش بست بنیاد

نظامی خود سخن ناگفته نگذاشت

ز خوبی گوهر ناسفته نگذاشت

و همه سباب شاعری شیخ نظامی را جمع بود انوری گوید

* نظم *

شاعری را سه چیز می باید * تا که اشعار بر مراد آید

طبع و تحصیل و فیض یزدانی * هرکرا نیست ژاژ میخاید

این شرح در کتابخانه دهلی است و هم در کتابخانه سوسیٹی
نمبر (۸۲۹) اما ناتمام - و یکم از ابراهیم تتوی - و یکم از امان الله -
این هردو در کتابخانه دهلی *

(۲) و برین وزنست مطلع الانوار امیر خسرو دهلوی که
در برابر مخزن الاسرار گفته - نام او ابوالحسن و لقب عین الدین و
ترك الله - چه پدر او از امرای قبیله لچین بوده که از اترک نواحی
بلخ اند - و مدعو در قیامت به محمد کسه لیس کذا فی النفحات -
و در شعرا ملقب بطوطی هند - زاد بلگرامی نوشته اول کسه که
خمسۀ شیخ نظامی را جواب گفت امیر خسرو دهلویست سپس
خواجوی کرمانی انتهای در بهارستان مسطور است که خسرو
دهلوی در شعر متفنی است غزل و مثنوی ورزیده و همه را بکمال
رسانیده - هرچند در قصیده بخاقانی نرسیده اما غزل را از وی
گذرانیده - جواب خمسۀ نظامی کسه به ازو نگفته انتهای در خزینة
الاصفیا آورده که بر اشعار فی البدیهه گفتن طبعش آنچنان قادر
بود که کتاب مطلع الانوار که در جواب مخزن الاسرار شیخ نظام الدین
گنجوی فرموده است در دو هفته تمام کرد - و این رتبه و شیرین کلامی
محض اورا از برکت آب دهن پیر روشن ضمیر خود حاصل

شده که سلطان المشايخ نظام الدین قدس سره از راه عنایت
 بدهانش انداخته بود انتهای دولت شاه نوشته خسته امیر خسرو
 گویند هر ده هزار بیت است و خسته شیخ نظامی بیست و
 هشت هزار بیت - هر آینه ایجاز در فصاحت و بلاغت مطلوب است
 و مرغوب - خواجه خسرو پادشاه عاشقانهست - ازانش خسرو نامست - و
 در ملک سخنوری این نامش تمامست - در حق او مرتبه سخن گذاری
 ختم است و امیرزاده بایسنغر خسته امیر خسرو را بر خسته شیخ
 نظامی تفضیل داد - و خاقان مغفور الغیبیگ انار الله برهانه
 قبول نکرد و معتقد نظامی بود - و در میان این دو پادشاه
 بکرات جهت این دعوی تعصب دست داد - و بسبب خمستین
 باهم مقابله کرده اند - اگر آن تعصب درین روز بود خاطر
 نقاد جوهریان بازار فضل این روزگار که عمرشان بخلود ابد پیوسته
 باد راه ترجیح نمودند - القصه معانی خاص و نازکیهای امیر
 خسرو دهلوی و سخنهای پر شور عاشقانه او آتش در نهاد آدمی میزند
 انتهای - سرآمد روزگار او ملا جامی که استادی و حکمی او نزد همه
 مسلم است راه ترجیح نموده و پنج گنج نظامی را پراز در و گوهر
 فرموده و خسرو را از زر ده دهبی چنانکه گفته * شعر *

کفش بود زانگونه گوهر تهی * زرش ساخت لیکن زر ده دهبی
 زر از سیم اگر چند برتر بود * بسے کمتر از در و گوهر بود

بر همین قول فیصل اند والہ داغستانی و آذر اصفهانی و صاحب
 سَلَّمَ السَّمَوَاتِ و شرع الشعرا و غیرهم کما مر - خسرو ملک سخنوری
 رحمۃ اللہ علیہ شبِ جمعہ فوت شدہ است در سنہ (۷۲۵)
 خمس و عشرين و سبعمائه - و مدتِ عمرِ وی هفتاد و چهار سال
 بوده است - و در پائینِ شیخ خودش دفن کرده اند - طوطی شکر مقال
 مادّة تاریخ وفات - در بداونی مسطور است - خسرو شاعران علیہ الرحمۃ
 و الرضوان خمسہ را در سنہ (۶۹۸) ششصد و نود و هشت بنام
 سلطان علاء الدین در مدتِ دو سال تمام ساخته و ازان مطلع الانوار را
 در دو هفته گفته - مولانا شہابِ معنائی در تاریخ وفات او قطعہ
 گفته بر تختہ سنگی نقش فرمودہ بالای مزارِ میر نصب ساخته و
 قطعہ این است .

میر خسرو خسرو ملک سخن * آن محیطِ فضل و دریای کمال
 نشرِ دلکش تر از ماءِ معین * نظمِ او صافی تر از آبِ زلال
 بلبلِ دستانِ سرایِ بیقربین * طوطی شکر مقالِ بيمثال
 از پیِ تاریخِ سالِ فوتِ او * چون نہاد سرِ بزانوی خیال
 شد عديم المثل یک تاریخِ او * دیگرے شد - طوطی شکر مقال

مطلع مطلع الانوار

* بیت *

بسم اللہ الرحمن الرحيم * خطبہٴ قدس است بملکِ قدیم

* در توحیدِ باری تعالی *

معرفت آموزِ شناسندگان * معصیت آموزِ هراسندگان

زنده باقی که جهان آفرید * کی مرد آن زنده که جان آفرید

انوریانرا به شعری نمود * عنصریانرا بر باعی ستود

* در مناجاتِ اول *

گر همه عالم بهم آیند تنگ * به نشود پای یکی مورِ لنگ

جمله جهان عاجز یک پای مور * وای که بر قادرِ عالم چه زور

به که ز بیچارگی جان خویش * معترف آیم بنقصانِ خویش

* در نعتِ اول *

ابلقِ ایام در آخر گهش * زاویه فقر تفاخر گهش

گیسوی و رو نور و دخانش بهم * ابوری او با مژه نون و القلم

در مدحِ پیرِ خودش سلطان المشایخ نظام الدینِ اولیا قدس سره

سکه کارش بفروع و اصول * تابع قال الله و قال الرسول

عین شریعت بطریقش در است * شرع اگر عین نباشد شر است

مفتخر از وی بگلامی منم * خواجه نظام است و نظامی منم

در اینجا خود را بصنعتِ شاعری نظامی ساخته

* در مدحِ سلطان علاء الدین *

بیخ نهال که تو آبش دهی * میوه شاخش نبود جز بهی

* در صفتِ سخن و سخنور *

ملکِ سخن کان صفتِ برتر است * نسخه دیداجه پیغمبر است

و آنچه کند اهلِ سخن باز بست * معجزه گر نیست کرامات هست

* در خلوتِ دوم *

نعره زنان دولتِ فروخ لقا * متعک الله بطول البقا

* در مقاله اولی *

قول سه کس نیست بدهر استوار * شاعر و قرعه زن و اختر شمار
خسرو من کوش بوا صواب * تات شود ترک خدایی خطاب
بد اونی گفته که در نفحات از سلطان المشایخ نظام الاولیا قدس الله
سره العزیز نقل میکنند که روز قیامت هرکس بچیزه نازد و
ناز من بسوز سینۀ این ترک الله است - و میر خسرو غالباً باین
معنی اشارت میفرماید * بیت * خسرو من کوش الخ انتهى -
و هم خسرو رح فرماید

برزبانت چون خطاب بنده ترک الله رفت
دست ترک الله بگیر و هم باللهش سپار
چون من مسکین ترا دارم همینم بس بود
شیخ من بس مهربان و خالقم آمرزگار

* در مقاله چهارم *

قطره آبے نخورد ماکیان * تا نکند رو بسوی آسمان
دولتشاه گفته که در توحید این بیت خاصه امیر خسرو است -
خان آرزو در سراج نوشته - گویند که بعد خمسہ گفتن میر خسرو
خمسۀ میر را بسبب همین بیت سخن فہمان ہندوستان بر خمسہ
شیخ نظامی ترجیح دادند - قوسی ایرانی شستری گوید کہ ای عجب
کہ بیست و پنج ہزار بیت شیخ کہ ہر بیت با نظم ثریا دعوی

برابری میکند یک مرتبه باین بیت نیافتند معینا مضمون این
بیت از خاقانیست که در چند موضع تکرار نموده * شعر *

مرغ که آبکی خورد سر سویی آسمان برد

گویی اشارت‌یست این بهر دغای شاه را

انتهی در سبب نظم کتاب اشاره بحکیم نظامی و تتبع مخزن الاسرار او
کرده و گفته * بیت *

آن نمط آرم که همه ناقدان * فرق ندانند ازین تا بدان

کوکب خسرویم شد بلند * غلغله در گور نظامی فکند

در بعضی نسخه - دبدبه خسرویم الخ محمد قاسم هندو شاه استرآبادی
مشهور بفرشته در تاریخ خودش می آرد که در تذکرة الاتقیاء مسطور است
که امیر خسرو نسبت باستادان ماضیه زبان طعن گشود خصوص
در آنوقت که خمسة نظامی را جواب میگفت - و سلطان المشایخ از باطن
ایشان ترسانیده منع کرد و امیر خسرو در جواب گفته که در پناه
شمایم آسیه بمن نرسد - قضا را وقت که این بیت گفت * کوکب خسرویم اه
تیغ برهنه حواله امیر خسرو شد - و امیر خسرو نام شیخ و شیخ
فریدالدین مسعود گنج شکر بزبان آورد - درین صورت دسته پیدا شد
و سر آستین بدم تیغ داد و تیغ ازان گذشته بر درخت گذار که
در آنجا بود رسید - و امیر خسرو بخدایت شیخ آده خواست
که اظهار آن حال نماید - شیخ سر آستین بدو نمود - من بعد
امیر خسرو سر بزمین نهاد و دعا کرد انتهى و در خزینة الاصفیاء

نیز بذکر شیخ نظامی قدس سره آورده که چون خواجه
امیر خسرو بجواب کتاب مخزن الاسرار کتاب مطلع الانوار تصنیف
کرد و در وی نوشت * شعر * دبدبه خسرویم اه از غیرت این سخن
شمشیر برهنه از غیب بروی نمودار شد حضرت سلطان المشایخ
نظام الدین بحمایت وی در رسید و آستین مبارک خود در پیش
شمشیر گذاشت و آستین آنحضرت قطع گردید انتهی صاحب
غیاث در مفتاح الکدور رقم کرده گویند چون حضرت امیر خسرو بر قبر
حضرت نظامی رفته این بیت خواند * شعر * دبدبه خسرویم اه *
ناگاه از قبر حضرت نظامی رح شمشیر برهنه برآمد مگر حضرت
نظام الدین اولیا شفاعت کردند انتهی رفتن امیر خسرو بر قبر شیخ
نظامی و آنکه اینچنین کلمات بے ادبانه بر زبان آوردن استبعاد
تمام دارد - حقیقت آنست که پیشتر مذکور شد - شاعر گفته

* نظم *

تیغ نظامی که برآمد چو برق * از سر خسرو سر مو بود فرق
ماه رخس راست دوپیکر شده * گرنشده پنجه پیرش چو درق

* در خاتم کتاب *

بر سر هر نامه که آصف نوشت * قد رحم الله من انصف نوشت
تا قول او

* شعر *

از اثر اختر گردون خرام * شد بدو هفته این مه کامل تمام
ور همه بیت آوری اندر شمار * سیصد و ده برشمر و سه هزار

سال که از چرخ کهن گشت بود * از پس ششصدنود و هشت بود
صبح که خورشید جذابش نوشت * مطلع الانوار خطابش نوشت
(۳) و برین وزنست نسخه عجبده قران السعدین که نغزک مثنوی
است مخاطب بمجمع اوصاف و امیر خسرو رح پیش از خمرسه آنرا
در بیان ملاقات ناعمرالدین بقراخان حاکم بنگاله با پسر خود سلطان
معزالدین کیقباد پادشاه دهلی تصنیف کرده - و دران اوصاف
دهلی و مسجد جامع و مناره و حوض و قصر و فواکه و نوادر انجارا
و چتر و تیر و قلم و دیگر چیزهای شاه را یکیک بخوبترین وجه
باز نموده - و داد سحرپردازی و صنایع داده سیما صنعت ایهام را پایه
برتر نهاده - و در میان بدیشتراستان غزلهای هوش ربا گفته -
و شگرفیهایی داستانرا بنظم بریک قافیه و وزن ادا کرده که اگر همه را
جمع کنند یک قصیده جلوه گر شود - و این از اختراعات اوست

* سرخی اول آن *

شکر گویم که بتوفیق خداوند جهان * بر سر نامه ز توحید نوشتم عنوان
نام این نامه والاست قران السعدین * کز بلندیش بسعدین سپهر است قران
* اشعار اول این نسخه *

حمد خداوند به ایم نخست * تا شود این نامه بنامش درست
واجب اول بوجود قدم * نه بوجود که بود از عدم
پیشتر از فکر خردپوران * پیشتر از وهم فراستگران
فکرت صاحبخردان خاک او * معترف عجز در ادراک او

دل متحیر که چه داند ورا * روح درین گم که چه خواند ورا
 کن مکن ادراست ز نو تا کهن * آنچه کند کیست که گوید مکن
 مورچه جاییکه نهد پای راست * او بشب تار بداند کجاست
 * در نعت *

چون بسریرِ عرب آن جم نشست * ربِّ عرب بر همه عالم نشست
 کرد لوا نصب در ایوان هو * تحت لوا آدم و من دونه
 موی بمو گیسوی او مشک خشک * فرق نبوده سر موی ز مشک
 بے غلط آنجا که چنین موبود * مشک نگویم که از آهو بود
 در مدح سلطان معزالدین کیقباد

* شعر *

نافه و خلقت که زد از مشک دم * هردو بهم زاده شد از یک شکم
 لیک جزین فرق نشاید گزید * کز طرف مشک شد آهو پدید
 * در صفت مناره *

دیدنِ اورا کله^(۱) افکند ماه * بلکه فتادش گه دیدن کلاه

* در صفت حوض *

بسکه زمین رفت بهمراهیش * گاو زمین شد خورش ماهیش
 در ته آبش ز صفا ریگ خورد * کور تواند بدل شب شمرد

(۱) کله افکندن - انداختن - کنایه از شادی و خوشحالی نمودن

و فریاد زدن از روی شوق و انتعاش خاطر باشد در بدست آمدن

چیزه که مرد مان همه طالب آن باشند - برهان و مدار ۱۱

* سرخی *

صفت آتش و آن گرم رویهاش بدی * که شب و روز بود شمع دل و میوه جان
 آتش از آنجا که بدل جای کرد * دود برآمد ز نفسهای سرد
 گرچه زبردستِ عناصرنشست * گشت بسرما همه را زبردست
 بسکه جهانسوزی و گرمی نمود * چوب چنان خورد که برخاست دود
 * در صفت کشتی گفته و در سفته *

ساخته از حکمت کارآگاهان * خانه گردنده بگرد جهان
 نادره حکم خدای حکیم * خانه روان خانگیانش مقیم
 گاه روش همزه او گشته آب * آبله در پاش شده از حباب
 جاریه هند زبانش سلیم * حامل چندین بچه لیکن عقیم
 عکس که بنمود بآب اندرون * کشتی خصمست که بینی نگون
 ماه نوے کاظمی از سال خاست * گشت یک ماه بده سال راست
 در مدار الافاضل آورده که سال معروف یعنی دوازده ماه و نام
 درختیست معروف در هند که از آن کشتی سازند - گویند چون این
 بیت امیر خسرو دهلوی بمولوی نورالدین عبدالرحمن جامی
 رسید در معنی سال و ماه تردد بسیار کردند و رساله دران باب
 تحریر فرمودند اما بمراد نرسیدند الا بهمین قدر که فرمودند - یا
 چیزے خواسته که بزبان هند مخصوص باشد - دیگرے گوید * شعر *
 هلالے بهر آن مه ساخت از سال * مهیا کرد زورق دایه فی الحال
 انتہی در نفایس المآثر نوشته که شیخ جمالی دهلوی در زمان

حضرت خاقان مغفور سلطان حسین میرزا بخراسان رفته و ادراک خدمت اکابر آن زمان سیمّا حضرت مخدومی المولیٰ الجامی قدس الله سرّه السّامی و شیخ الاسلام و میرعلیشیر نموده - و رسیده بدانچه رسیده است - منقولست که حضرت ملا ازو پرسیدند که این بیت حضرت میرخسرو چه معنی دارد * شعر * ماهِ نوب الخ شیخ جمالی گفته سال نام چوبیست در هندوستان که کشتی از آن میسازند انتهای در بیان زمان تصنیف و تاریخ آن میفرماید * شعر * باز نیامد قلم تا سه ماه * روز و شب از نقش سفید و سیاه تا ز دل کم هنر و طبع سست * راست شد این چند خط نادرست ساخته گشت از روش خامه * از پس شش ماه چنین نامه در رمضان شد بسعادت تمام * یافت قرآن نامه سعدین نام آنچه بتاریخ ز هجرت گذشت * بود سنه ششصد و هشتاد و هشت سال من امروز اگر بررسی * راست بگویم همه شش بود و سی در ختم کتاب *

منکه درین آینه پر خیال * بگر سخن را بنمودم جمال کنس چه شناسد که چه خون خورده ام * کین گهر از حقّه برآورده ام ساخته ام این همه لعل و گهر * از خویی پیشانی و خون جگر هر گهره بیت و کانه درو * هر درق ملک و جهان درو صاحب هفت اقلیم گوید که قرآن السعدین چهار هزار بیتست و میرخسرو خودش درین باب فرموده * بیت *

* سوخی *

صفتِ آتش و آن گرم و یهانش بدی * که شب و روز بود شمعِ دل و میوهٔ جان
 آتش از آنجا که بدل جای کرد * دود برآمد ز نفسهای سرد
 گرچه زبردستِ عناصر نشست * گشت بسرما همه را زبردست
 بسکه جهانسوزی و گرمی نمود * چوب چنان خورد که برخاست دود
 * در صفتِ کشتی گفته و در سفته *

ساخته از حکمتِ کارآگاهان * خانه گردنده بگرد جهان
 نادره حکمِ خدای حکیم * خانه روان خانگیانش مقیم
 گاه روش همزه او گشته آب * آبله در پاش شده از حباب
 جاریه هند زبانش سلیم * حاملِ چندین بچه لیکن عقیم
 عکس که بنمود بآب اندرون * کشتیِ خصمست که بیدنی نگون
 ماهِ نوے کا ضلوعی از سال خاست * گشت یکم ماه بده سال راست
 در مدار الافاضل آرده که سال معروف یعنی دوازده ماه و نام
 درختیست معروف در هند که از آن کشتی سازند - گویند چون این
 بیتِ امیر خسرو دهلوی بمولوی نورالدین عبدالرحمن جامی
 رسید در معنی سال و ماه تردد بسیار کردند و رساله در آن باب
 تحریر فرمودند اما بمراد نرسیدند الا بهمین قدر که فرمودند - یا
 چیزے خواسته که بزبان هند مخصوص باشد - دیگرے گوید * شعر *
 هلالے بهر آن مه ساخت از سال * مهیا کرد زورق دایه فی الحال
 انتہی در نفایس المآثر نوشته که شیخ جمالی دهلوی در زمان

حضرت خاقانِ مغفور سلطان حسین میرزا بخراسان رفته و ادراکِ خدمتِ اکابر آن زمان سیمّا حضرتِ مخدومیّ المولیّ الجامی قدّس الله سرّه السّامیّ و شیخ الاسلام و میرعلیشیر نموده - و رسیده بدانچه رسیده است - منقولست که حضرت ملاّ ازو پرسیدند که این بیتِ حضرتِ میرخسرو چه معنی دارد * شعر * ماهِ نوّ الخ شیخ جمالی گفته سالِ نامِ چوبیست در هندوستان که کشتی از آن میسازند انتهای در بیانِ زمانِ تصنیف و تاریخِ آن میفرماید * شعر * باز نیامد قلم تا سه ماه * روز و شب از نقشِ سفید و سیاه تا ز دلِ کم هنر و طبعِ سست * راست شد این چند خطِ نادرست ساخته گشت از روشِ خامه * از پسِ شش ماهِ چنین نامه در رمضان شد بسعادت تمام * یافت قرآنِ نامه سعدین نام آنچه بتاریخ ز هجرت گذشت * بود سنه ششصد و هشتاد و هشت سالِ من امروز اگر بررسی * راست بگویم همه شش بود و سی در ختم کتاب *

منکه درین آینه پُر خیال * بکرِ سخن را بنمودم جمال کس چه شناسد که چه خون خورده ام * کین گهر از حقّه برآورده ام ساخته ام این همه لعل و گهر * از خویی پیشانی و خونِ جگر هر گهری بیتے و کانی درو * هر ورقِ ملک و جهانے درو صاحبِ هفت اقلیم گوید که قرآن السّعدین چهار هزار بیتست و میرخسرو خودش درین باب فرموده * بیت *

وز ز جمل بازگشایی شمار * نهصد و چار و چهل و سه هزار
 بود در اندیشه من چندگاه * کز دل دانند حکمت پناه
 چند صفت سازم و آبش دهم * مجمع اوصاف خطابش دهم
 باز نمایم صفت هرچه هست * شرح دهم معرفت هرچه هست
 طرز سخن را روش نو دهم * سکه این ملک بخسرو دهم
 نو کنم اندازه رسم کهن * پسر و می پیشروان سخن
 درنگرم تا چه در افشاندن ام * تا بچه ترتیب سخن رانده ام
 را آخر بخطاب خود گوید * بیت *

پیشه خموشی کن و دمساز شو * بابل باغ آمده باز شو
 و رهوسِ مثنویت در دلست * حل کنم این بر تو که بس مشکست
 در روشی کز تو نیاید سرو * گفت بدم مشنو و نیکو شنو
 نظم نظامی بلطافت چو در * وز در او سر بسر آفاق پر
 پس چو تو کم مایه و بسیار لاف * در شمری مهره خویش از گراف
 چیست دران کم که بجویش باز * تا چه نگفتست که گویش باز
 پخته ازو شد چو معانی تمام * خام بود بختن سودای خام
 زین دو خیال که ترا کز مرز است * جستن آن مایه خیال کز است
 بگذر ازین خانه که جای تو نیست * وین را باریک بپای تو نیست
 کالبدی داری و جان اندروست * هرچه تودانی به ازان اندروست
 تا بود این سکه بعالم درست * برتن تو کی بود این شقه چست
 به که درین جنبش طبع آزمای * سر بنهی اول و انگه پای

گفتهٔ اورا شنو و گوش باش * گفت مرا بشنو و خاموش باش
 سحرورانی که درو دیده اند * خامشی خویش پسندیده اند
 مثنوی اورا^(۱) است ثنائی بگو * بشنو و از دور دعای بگو
 این همه زانصاف نگر زور نیست * گر تو نه بینی دگرے کور نیست
 گر نبندے این نمط جان نواز * بو که دلم را بتو بودے نیاز
 لیک چو سرها همه زان بو خوشست * عود توانجا علف آتشست
 تا بود آواز قمری بباغ * کس ندهد گوش با آواز زاغ
 آنکه چشیدست می خوشگوار * درد کشد درد سر آرد خمار
 در هوست می نگدارد عذاب * میکشد دل بخيال چنان
 کوشش آن کن که درین راه تنگ * زان گل تر بوی دهند نه رنگ
 از پی بخشش بخدای آر روی * لیک عنایت ز بزرگان بجوی
 سوز سخن را نه بخامی طلب * پختگیش هم ز نظامی طلب
 سوز تکلف خس و خاکستر است * چاشنی سوختگان دیگر است
 لیک اگر پند من آری بگوش * مصلحت آنست که مانی خاموش
 چل شد و در پنجهت آمدنشست * پیش ببین پیش که آفتی بشست
 نوبت توبه است گرانی مکن * روی به پیر است جوانی مکن
 نسخهٔ شرح قران السعدین مسمی بنور العین از نور الحق خلف
 شیخ عبدالحق محدث دهلوی رح در کتابخانهٔ دهلیست ناتمام *

(۴) و برین وزنست مثنوی جلال فراهانی - فراهان

(۱) این دلالت تمام دارد بر ترجیح نظامی بر همه مثنوی گوین حتی فردوسی ۱۱

قصه ایست از اعمالِ قم - در تذکرة الشعرا مرقومست که قدوة الفضلا
جلال الدین بن جعفر فراهانی نور مرقدہ مردِ کریم و اهلِ مروت و
فتوت بوده و همواره از دهقانی و زراعت نعمت حاصل کرده و فضلا
و شعرا را خدمت نموده - شاعر خوشگویست و تتبع سخن شیخ عارف
شیخ سعدی شیرازی میکند - و جواب مخزن اسرار شیخ نظامی دارد
بہزار بیت زیاده ازان - بسیار بے نظیر گفته این داستان از انست

* بیت *

برزگرے داشت یک تارہ باغ * لاله درخشنده درو چون چراغ

* تا قول او *

تا نشوی بزرگ آسا جلال * غم نخوری در طلب ملک و مال
این داستان درین تذکرہ و آتشکدہ و ہفت اقلیم و مجمع الصنائع
و ہفت قلزم تمام منقولست - سنہ وفات سید جلال علیہ الرحمہ
(۷۳۶) نوشته اند *

(۵) و برین وزنست روضة الانوار حواجوي کرمانی کہ

ملقبست بنخلبند شعرا و معاصر شیخ سعدی شیرازیست - و مرید
شیخ علاء الدولہ سمنانی - لفظ خواجه مصغر خواجه -
در بہارستان جامی مرقومست کہ خواجه کرمانی در تزیین الفاظ
و تحسین عبارات جہد بلیغ دارد لهذا وبرا نخلبند شعرا میگویند
انتہی در ہفت اقلیم نگاشته کہ کمال الدین خواجه خمسہ را
در اثنای سفر نظم کردہ - آزاد بلگرامی در خزائن عامرہ نوشتہ کہ

خواجو مادح محمد مظفر بود آخر ازو رنجیده نزد شاه ابواسحاق والی شیراز رفت و مشمول عواطف گردید - و در رسم ختان علی سهل ابن شاه مذکور قصیده گفته بعرض رسانید - شاه طبقه پرزر عزایت کرد خواجو بمجرد مشاهده طبق زر شادی مرگ شد و روح او از فورط انبساط در هوا پرواز کرد فی سنة ثلث و خمسين و سبعمائه (۷۵۳) مضجع او در تل الله اکبر شیراز است انتهى در دولتشاهی و مرآة العالم وفات او در اثنین و اربعین و سبعمائه (۷۴۲) نوشته - و آنچه در نسخه ریاض الشعرا هشتصد و چهل و دو بفرق یکصد نوشته غالباً سهواست شعر اول روضة الانوار

زینت الروضة فی الاول * بسم الله الصمد المفضل

* در ترتیب کتاب بخطاب خود میگوید *

گرچه سخن پرور نامی تویی * معتقد نظم نظامی تویی
درگذر از مخزن اسرار او * برگذر از جدول پرگار او
خیز از آن پرده نوائی بساز * برخط آن خطه سرای بساز
خازن مخزن دل دانی اوست * مخزن اسرار خرد رای اوست
مخزن اسرار حقیقش دان * روضه انوار الهیش خوان
من چو شدم صید عبارات او * کشت مرا کشف اشارات او
از نظرش فیض بقا یافتم * کلّی قانون شفا یافتم

(۶) و برین وزنست مونس الابرار عماد فقیه کرمانی

معاصر حافظ شیرازی - در بهارستان جامی نوشته خواجه عماد فقیه

وی از کرمانست و شیخ خانقاه دار بوده است شعر خود را بر واردان خانقاه خوانده است و استدعای اصلاح میکرده - و ازینجا میگویند که شعری شعر همه اهالی کرمانست انتهی واله داغستانی نوشته شیخ عماد الدین فقیه کرمانی از دانشمندان کامل و از کاملان و اصل بوده در تصوف صاحب سلسله است در زمان محمد مظفر و شاه شجاع بوده - این هر دو از معتقدان وی بوده اند - وفاتش در سنه (۷۷۳) اتفاق شده در شیراز مدفونست - اشعار خوب از وی بسیار ضبط کرده اند انتهی در دولتشاهی نوشته که خواجه عماد فقیه کرمانی باوجود علم و تقوی و جاه و مراتب شاعر کامل بوده - شیخ آذری علیه الرحمه در جواهر الاسرار میگوید که فضلا برانند که در سخن متقدمان و متأخران احوانا حشوه واقع شده الاسخن خواجه عماد فقیه که اکابر اتفاق کرده اند که دران سخن اصلا فتور نیست نه در لفظ و نه در معنی - و از سخن خواجه عماد بوی عبیر می آید بمشام صاحب دلال و هنروران بلکه از بوی جان زیباتر مینماید انتهی -

* مطلع مونس الابرار *

حمد الهی بنگار ای دبیر * چون رقم مشک بروی حریر

* در سبب نظم کتاب *

دل ز خدا دولت توفیق جست * نفحه از گلشن تحقیق جست
وقت مصفا شد و دل شادمان * مثنوی کرد بنا در زمان
چون بصفا روی بهنگامه کرد * نامش ازین روی صفانامه کرد

آسمان اول (۷۹) مونس الابرار عماد کرمانی

نام ز دیوانِ ادب یافته * مونس الابرار لقب یافته
باد مبارک قدمش بر عماد * یافته در مقدم او هر مراد

* فی موضوع الکتاب *

دوش خرد پیر من و رهنمای * آنکه عزیز است بر اهلِ رای
گفت که موضوع کتابِ توحیست * راویِ این قصه پزغصه کیست
گفتمش ای شمعِ منیرِ دماغ * ما ظلماتیم و تو روشن چراغ
آتشِ فکرت که دلم بر فروخت * عود صفت جمله وجودم بسوخت
تا رسد امروز بهر انجمن * رایحه غنبری انفاسِ من
نظم دهم صد گهر پند را * جمع کنم موعظه چند را
واقعه قصه شیخِ عزیز * موعظه و حکمت و تاریخ نیز
جمله روایت ز بزرگان کنم * و آنچه از ایشان شنوم آن کنم
بے ادبست آنکه ز خود گفت باز * گر حقیقت شنوی در مجاز
از من سرگشته نه معقول پرس * هرچه بپرسی همه منقول پرس

* فی خاتمة الکتاب *

از در انصاف در آ ای ادیب * تا ز درِ فضل بیابی نصیب
جمله گر بگر ضمیرم نگر * زاده اقلام دبیرم نگر
هرچه ز شمع خردش نیست نور * یا بود از قاعده شرع دور
و آنچه ز نوکِ نی کلکم چکید * و آنچه ز عطرِ نفسم شد پدید
گر همه قند است بآبش در آر * و همه عود است بآتش سپار
گوش مکن هرچه ز خود گفته ام * در نبود آنچه منش سفته ام

من ز بزرگان چو حکایت کنم * نغز بود هرچه روایت کنم
 نامه ام از خامه بعنوان رسید * درد دل خسته بدرمان رسید
 هفصد و شصت و شش سال بود * کاخر این نظم نکوفال بود *

(۷) و برین وزنست گلشن ابرار مولانا کاتبی بقول والاجذاب
 داکتر اسپهنگر صاحب فهرست کتابخانه اوده که رساله وار بطبع آورده *
 نام کاتبی محمد و بسبب حسن خط کاتبی تخلص میکند چنانکه
 هرگاه او را با بدر شیروانی ملاحظه و مشاعره واقع بوده او در حق
 بدر گفته

* شعر *

لقب کاتبی دارم ای بدر اما * محمد رسید اسم از آسمانم
 محمد مرا نام هست و تو بدری * بانگشت از هم ترا بود رانم
 و نشان مولد خود چنین میدهد * شعر *

همچو عطار از گلستان نشاپورم و * خار صحرای نشاپورم من و عطار گل
 در دولتشاهی آمده مولانا کاتبی طاب ثراه و جعل الجنة مثواه
 هدایت ازلی در شیوه سخن گذاری مساعد طبع فیاض او بوده که
 از بحر معانی چندین در بساحل وجود از رشحات کلمات گویبار او
 نثار یافته - ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء - معانی غریبه صید
 دام او گشته - و توسن تند نکته دانی طبع شریف او را رام گردیده -
 باوجود لطافت طبع و سخنوری مذاق او را جامه از خمخانه عرفان
 چشانیده اند بلکه از وادی فقر بسرحد یقینش رسانیده اند - نام
 و شهرت دنیا در نظر همتش خسته نموده - و شاعر طالع نزد او

ناکسے بودے - نام او محمد است و اسم پدرش عبداللہ مولد و منشأ او طرق درویش^(۱) بوده کہ من اعمال ترشیز است - و ابتدای حال بہ نیشاپور آمد و از مولانا سیمی تعلیم خط برگرفت تا در علم کتابت ماهر شد و زیبا نوشتے و تخلص کاتبی بدان سبب بوده است - و در علم شعر و شاعری نیز وقوف یافته است و انصاف آنست کہ کاتبی در اقسام سخنوری صاحب فضلست و در ہنگام فراغت و انزوا بجواب خمسہ^(۲) شیخ نظامی مشغول شدہ چنانچہ مشہور است اکثر از کتاب خمسہ^(۲) را جواب گفتہ بروجہ کہ پسندیدہ اکابر است - در وبای عام کہ در اطراف ممالک در شہور سنۃ تسع و ثلاثین و ثمانیہ (۸۳۹) واقع بود آن فاضل غریب مظلوم در شہر استراباد دعوت حق را لبیک اجابت گفت و ازین بیشہ پراندیشہ بمرغزار جنان رسید رحمۃ اللہ علیہ - و مرقہ منور مولانا محمد کاتبی در خطہ استراباد است - و بعد از غزلیات و مقطعات و قصاید اورا چند مثنویست مثل مجمع البحرین و دہ باب تجذیسات و احسن و عشق و ناظر و منظور و بہرام و گل اندام و غیر ذلک انتہی در بہارستان جامی مسطور است کاتبی نیشاپوری ویرا معانی خاص بسیار است و در ادای آن معانی نیز اسلوب خاص دارد اما شعر وی یکدست و ہموار نیست - انتہی * آغاز گلشن ابرار *

(۱) ن - درادوش - ن - و رادس - و در بعضی ازان و در مرآۃ الخیال

طرف دراویش || (۲) ن - مخزن || (۳) ن - ناصر و منصور ||

بسم الله الرحمن الرحيم * تاجِ حکومت و کلامِ قدیم

در فهرستِ داکتر اسپرنگر صاحب - تاجِ حکومت بطبع آمده ؟

(۸) و برین وزنست ساقی نامه مسیحی که با رعایتِ

تجنیس در قافیه بدین وزن گفته - واله داغستانی نوشته مسیحی

نامِ شاعر است در زمانِ قدیم بوده - ساقی نامه گفته است این

ابیات از انجاست * نظم *

ساقی وحدتِ قدح از خُمِ آر * باز رهانِ جانِ مرا از خمار

بادِ ز جان ده بمنِ بیخبر * تا کَنَم از باغِ هوسِ بیخِ بر

دستِ طلبِ چون بغمتِ در زدم * حلقه صفتِ رویِ بهر در زدم

مژده بجانِ باد که دلبرِ یکیت * رویِ بهر جانبِ دلِ بر یکیت

(۹) و برین وزنست تحفة الاحرار ملا جامی قدس

سرة السامی که برای ناقصِ مجیبِ درجه دوم است خمس نظامی را -

جز خسرو و جامی کم کسی هر پنج کتاب را جوابِ بشایستگی تمام

بانجام رسانیده علی التخصیص مخزن الاسرار را که بقولِ صاحبِ

هفت اقلیم که مخزن الاسرار معجزه ایست در اشعار - و بقولِ

امیر خسرو دهلوی علیه الرحمة * شعر *

سحرورانی که درو دیده اند * خامشی خویش پسندیده اند

کتابِ الجوابست و ازینجاست که بیشترِ همچو هاتفی و هلالی

جواب این کتاب ندارند یا بعضی گفته اما دلپسند نیفتاده همچو

مرکزادوار فیضی فیاضی و حسن گلوسوز زلالی کما یجیی - دولت شاه

سمرقندي که معاصر مآ جاميست گفته که عارف معارف يقين نور الملة و الدين مولانا عبدالرحمن جامي ادام الله برکاته - اصل مولد بندگان مولانا ولايت جامست منشأ دارالسلطنة هرات - ابتدای حال بتحصيل علم و ادب مشغول گشت تا سرآمد علمای روزگار شد - و با وجود علم و فضل دست در دامن طلب میداشت تا درد طلب دامنگير همت عاليش گشت - و دست ارادت بجناب عرفان مآب شيخ الاسلام قبله المحققين و سيد الواصلين سعد الحق و الدين کاشغوري قدس الله سره العزيز داد که از خلفای خاندان مبارك خواجه بهاء الحق و الدين نقشبند بوده - و بندگان مولانا مدتی در قدم مولانا سعد الملة و الدين بسر بوده و خدمات پسندیده نموده و رياضات و مجاهدات فقر و سلوک حاصل ساخته - و ببرکت خدمت همایون آن مرد خدا بندگان مولانا را مقام عالي در تصوف و فقر پیدا شد - و بعد از شيخ خود خلف الصّدق و جانشين او شد چنانچه سلاطين عالم از دعا و همت بندگان مولانا استفاده ميگيرند و فضاي اقاليم بمجلس رفيع او توسّل ميجویند - متّع المسلمين بطول بقائه - و آنچه از مصنّفات بندگان مولانا حالا از قوه بفعل آمده و محبوب و مطلوب اکابر و افاضل است نفحاتست در بيان حالات اولياء الله العظام در نثر و جواب چند نسخه منظوم شيخ نظامي مثل مخزن اسرار و غيرهم و چند نسخه معما و هچند کتاب در تصوف - بعنايت ازلي و هدايت

لم یزلی بعد الیوم همواره از امواج این بحر حقیقت و معرفت
دردانها بساحل وجود خواهد ریخت انشاء الله العزیز - و مؤلف
راست * شعر *

ای نیر حقایق و دین قرنهای بتاب

وی عنصر کمال و یقین سالها بمان

انتهی - ملا عبدالغفور لاری شاگرد رشید مولانا جامی در تکملة
نفحات نوشته که ولادت حضرت جامی علیه الرحمة والرضوان
در خرداد جرد^(۱) جام بوده است وقت العشا ثالث والعشرین من
الشعبان المعظم سنة سبع عشر و ثمانمائه (۸۱۷) لقب اصلی
ایشان عماد الدین و لقب مشهور نور الدین و اسم مبارک ایشان
عبدالرحمن است - در بیان تخلص خود فرموده اند * نظم *

مولدم جام و زشکه قلمم * جرعه جام شیخ الاسلامیست

زان سبب در جریده اشعار * بدو معنی تخلص جامیست

والد حضرت ایشان احمد بن محمد الدشتیست که از دشت
اصفهانست (محله ایست از وی) و خدمت مولانا محمد یکه از
فرزندان امام محمد شیبانی را رحمة الله علیه در عقد نکاح خود
در آورده بوده اند و مولانا احمد که والد حضرت ایشانست از ویست -
و مدت حیات ایشان بهشتاد و یک که عدد حروف کاس است
رسیده بود که ساقی دور در هر دهم محرم الحرام سنة ثمان و

تسعی و ثمانمیه (۸۹۸) از خمخانۀ وحدت ذوالجلال و الافضال
جام زلال لقای حضرت بر کف گرفت و معاشرِ عشرتسرای عشق
و محبت را مؤدۀ رستگاری از تنگنای غربت کرامت فرمود، انتهى *
دیگر احوال فرخنده مآل ملا جامی و کیفیت افاده و استفاده و
تالیفات و تصنیفات وی از همین تکمله باید جست - و در سلم السموات
و ریاض الشعرا هم نوشته که اصل مولانا جامی از اصفهانست
و مولدش جام - در مرآة الخیالست - ملا جامی صفای ظاهر و
باطن بدرجۀ کمال داشت همه تصنیف او در ایران و توران و
هندوستان نزد اهل دانش مقبول افتاد هیچکس انگشت اعتراض
بران نتوانست نهاد انتهى در شرح الشعرا نوشته که مولوی عبدالرحمن
جامی جامع علوم ظاهر و باطن همچو او بی درجهان کم خاسته انتهى
واله داغستانی گوید - عدد تصانیف ملا جامی پنجاه و چهار است
موافق عدد اسمش (ای تخلص او) منظومات بسیار دارد
چهار دیوان و مثنویات سبعة و نیز مثنوی در تعریف کعبه
معظمه گفته - وی در عذوبت کلام و شیرینی سخن و صفای تقریر
و شکستگی نفس و پختگی بیان و حسن ادا و نزاکت معانی و
ملاحات الفاظ و فصاحت گفت و گو و بلاغت طرز عذیم المثل است -
تاریخ وفاتش را امیر علی شیر چنین یافته

* شعر *

کاشف سر الهی بود بیشک زان سبب

گشت تاریخ وفاتش - کاشف سراله^(۱)

انتهی آذر اصفهانی در آتشکده آورده مولانا جامی در مراتب نظم
کمال مهارت داشته و در همه فنون سخنوری استاد است هفت مثنوی
بسلک نظم در آورده مشهور بسبعة احق - بعد از خمسة نظامی^(۲)
کتابه بآن امتیاز ملاحظه نشده انتهى - ملا جامی رح در
دیباچه مثنویات هفتگانه خود فرموده که - و چون این مثنویات
هفتگانه بمنزله هفت برادرانند که از پشت پدر خامه و شکم مادر
دوات چینی نژاد بسعدت ولادت رسیده اند و از مطموره غیب متاع
ظهور بمعموره شهادت کشیده میشایند که بهفت اورنگ (که در لغت
فرس قدیم عبارتست از هفت برادران که هفت کوکب اند در جهت
شمال ظاهر و حوالی قطب شمال دایر) نامزد شوند * رباعی *

این هفت سفینه در سخن یکرنگند

وین هفت خزینه در گهر همسنگ اند

چون هفت برادران برین چرخ بلند

نامی شده در زمین بهفت اورنگند

و در خطبه مذکور که بر تحفة الاحرار نوشته است گفته که این صدف پاره
چند است بیدمقدار از جست و جوی کارگاه بے سرانجامی گرد کرده شده -

(۱) عدد این ششصد و نود و هفت است و عدد مطلوب ندارد مگر آنکه

در سراله دورا و دو الف که ملفوظست بحساب آورده شود || (۲) این

بر ترجیح سبعة جامی بر خمسة خسرو دهلوی اشعار دارد - و فیه ما فیه ||

و خنزف ریزه چند بے اعتبار از رفت وروب بزمگاه شکسته جامی
 فراهم آورده - چه قدر آن دارد که در سلک جواهر شاهوار مخزن الاسرار
 حکیم گرامی شیخ نظامی انتظامش دهند یا در جنب جام زرنگار^(۱)
 مطلع الانوار مورد بدایع لفظی و معنوی امیر خسرو دهلوی نامش
 برند - چه آن در جودت الفاظ و سلاست عبارات بمنزله ایست
 که فصیح زبانان عجم در بیان اوصاف آن اعجمی اند - و این
 در دقت معانی و لطافت اشارات بمثابه که نادره گویان عالم
 در معرض جواب آن معترف بابکم می - اما امیدواری چنانست
 که چون این میوه نیم خام از باغستان نیستی و پستی رسیده -
 و این غنچه ناتمام از خارستان فروتنی و زیردستی دمیده - بحکم
 مَنْ تَوَاضَعَ رَفَعَهُ اللَّهُ - خورای خوان کرم اخوان الصفا افتد - و
 نافدگشای مشام قبول خلائ الوفا گردد * اول تحفة الاحرار *

بسم الله الرحمن الرحيم * هست صلائے سرخوان کریم

* در مناجات چهارم *

اهل دل از نظم چو محفل نهند * باده راز از قدح دل دهند
 رشحه ازان باده بجامی رسان * رونق نظمش ز نظامی رسان
 قافیه انجا که نظامی نواست * برگذر قافیه جامی سزا ست
 * در ختم کتاب و خاتمت خطاب *

خامه که بر موجب جف القلم * خشک بیستاد ازین خوش رقم

بهر دعا از لبِ اُمِّ الْکِتَابِ * حرفِ سقا' للهش آمد خطاب
 روحِ امین دست بآمین گشاد * چرخِ برین سبحة' پروین نهاد
 گفت جزاک الله ازین فیضِ پاک * از تو بسجاده نشینانِ خاک
 نقشِ شفا نامه' عیسیست این * یا رقمِ خامه' مانیدست این
 غنچه' از گلبنِ ناز آمده * یا گلے از گلشنِ راز آمده
 صبحِ طرب مطلعِ انوارِ اوست * جیبِ ادبِ مخزنِ اسرارِ اوست
 لفظِ خوش و معنی ظاهرِ دور * آبِ زلالست و جواهرِ درو
 بسته حروفش تنقی' مشکفام * حورِ مقصورات' فی الخیام
 ماشطه' خامه' چو آراستش * از قبلِ من لقبه خواستش
 تحفة الاحرار لقب دادمش * تحفه باحرار فرستادمش
 هیکلِ آیاتِ گرامیست این * حرزِ حمایتِ گرجامیست این
 شکر که این رشته بپایان رسید * بخیه' این خرقه بدامن رسید
 مهر نه خاتمه' این خطاب * شد رقمِ خاتمِ تم' الْکِتَابِ
 و در اولِ یکم از دواوین او که مسمی بفتحة الشبایست این بیت آمده
 بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ * اعظم اسمای علیم حکیم

و در ابتدای دیوان دیگر این شعر * نظم

بسم الله الرحمن الرحيم * طرفه خطابیست ز سفر قدیم

(۱۰) و برین وزنست مثنوی 'کعبه' جامی که در مدح

کعبه' شریفه زاده الله شرفا فرموده - بعض اشعار این مثنوی

در بیان فتوح الحرمین محیی لاری می آید *

آسمان اول (۸۹) مثنوی آصفی - منظرالابصار

(۱۱) و برین وزنست مثنوی ' آصفی ' هر وی بقول آذر اصفهانی - آصفی که دیوان غزلیات او مطبوع شده از تلامذۀ مولانا جامیست - در آتشکده آورده که آصفی خواجه نعمت الله که از اعظم و اعیان هرات بوده صاحب ذهن صافی و سلیقۀ وافی و صاحب دیوانست و مثنوی در بحر مخزن الاسرار گفته که بنظر نرسیده - و بعثت وزارت سلطان ابوسعید آصفی تخلص میکرده انتہی - و هکذا فی الفهرس المطبوع للداکتر اسبرنجر *

(۱۲) و برین وزنست منظرالابصار قاضی سنجانی قاضی تخلص - در ریاض الشعرا آورده که قاضی سنجانی از اولاد شاه سنجان بوده - منظرالابصار از منظومات اوست که در جواب مخزن الاسرار بنام امیر علی شیر گفته - این یک بیت از انجاست * شعر *
خارش اگر ریخت بپا بولهب * پای گل و خار نباشد عجب
تخلصش قاضی بوده انتہی *

(۱۳) و برین وزنست فتوح الحرمین محیی لاری - او از تلامذۀ علامۀ درانی و جامع فضیلت و سخندانست در سلك شعرای سلطان یعقوب انتظام داشت و تازمان شاه طهماسب صفوی در قید حیات بوده - توفیق زیارت حرمین مکرمین یافته و بعد معاودت ازین سفر برکت اثر مثنوی فتوح الحرمین بنام سلطان مظفر بن محمود شاه گفته و صد هزار سکندری جایزه یافته *
کذا فی ریاض الشعرا و خزائن عامرة - ابتدای آن اینک * بیت *

ای همه کس را بدرت التجا * کعبه دل را ز تو نور و صفا
 در تحریرِ سفرِ حج شعرِ ملا جامی می آرد و میگوید * بیت *
 گر بودت از سخن ما ملال * گوش کن از عارفِ جام این مقال
 ای ز گلت تازه سرِ حُب دل * ماند ز حُبِ وطنت پا بگل
 خیز که شد پرده کش و پرده ساز * مطربِ عشاقِ براهِ حجاز
 در آخر کتاب گوید * نظم *

محیی ازین هردو طلبِ کامِ خویش * کامِ دلِ خویش و سرانجامِ خویش
 و آنکه در فهرستِ مطبوعه کتابخانه اوده فتوح الحرمین را بملا جامی
 نسبت کرده سهواست - سنه وفاتِ محی (۱۹۹) هـ

(۱۴) و درین وزنست مظهر آثارِ امیر هاشمی کرمانی -

در هفت اقلیم و فهرست کتابخانه سوسیته نام این مثنوی
 مظهر الاسرار رقم کرده - و در آتشده و غیره مظهر آثار - و اله
 داغستانی گوید امیر هاشمی المشهور بشاه جهانگیر قدوه
 صوفیان صفه صفا و سرحلقه سلسله اهلِ وفاست - حضرتش
 مرجعِ فضلا و درگش ملجا غریبا بوده شرح فضایلش زیاده
 از گنجایش تحریر - و بیان کمالاتش افزون از حوصله تقریر -
 در مجلس ارغون شاه بر جمیع فضلا و علما غالب آمد - مثنوی
 مظهر الآثار از نتایج آن فاضلِ تحریر است که در جواب مخزن الاسرار
 و تحفة الاحرار در سلک نظم کشیده و بسیاری از مراتب تصوف را
 در آنجا درج نموده است که قوتِ طبع و علو فطرتش را برهانیدست

ساطع - راقم حروف آن مثنوی را دیده و الحق فیضها برده است -
و تقی اوحدی نوشته که مولوی جامی را دیده و با او صحبتها
داشته است - و از مثنوی مظهر الآثار خلاف این معنی استنباط
میشود - آخر قطاع الطريق در راه کیچ و مکران ویرا بشهادت
زسانیده در معنی قاید صراط مستقیم وصال وی بحضرت عزت
شده اند انتهى و بفهرست انگریزی سنه وصال هاشمی نهصد و
چهل و هشت (۹۴۸) نوشته پس دور نیست که او را با ملا جامی
ملاقات دست داده باشد - و فی کشف الظنون مظهر الآثار فارسی
من خمسة الامیر هاشم نظمها فی مقابلة المخزن - اوله -

بسم الله الرحمن الرحيم * فاتحه آرای کلام قدیم

در نظم کتاب گوید * بیت *

بر درم این مهد کهن پرده را * در کشم از روی سخن پرده را
در نظر آرم بهزاران نیاز * از صدف سینه گهرهای راز
باز کنم قفل طلسم سخن * عرضه دهم جوهر قسم سخن
شرح کمالات نظامی کنم * پیروی خسرو و جامی کنم
نقش کنم بر ورق روزگار * وصف هنرمندی مردان کار
هم نفسان دم روح الامین * نکته سرایان سخن آفرین
خاصه حکیم که بسحر حلال * بست زبان همه اهل کمال
چهره گشای صور معنوی * مخترع خال و خط مثنوی
شیخ نظامی در دریای جود * گوهر شهرار محیط شهود

نکته سرائی که بحسن کلام * ملک سخن یافت نظمش نظام
 ساخت طلسم بهزاران خیال * سر بسر از صنعت شعب کمال
 برده سبق کفکرا جش زعرش * چشمه خورشید درو گشته فرش
 ماند دران طرفه طلسم سپنج * از گهر بحر سخن پنج گنج
 بر در آن مصطفی گنج خیز * ساخته ز الماس سخن تیغ تیز
 کرد پس از کوکبه آن بنا * بر همه اصحاب سخن این ندا
 منکه سرائند این نو گلم * در چمن فضل مهین بلبلم
 پیکر از قالب نور ختم * شعبده تازه برانگیختم
 مایه درویشی و شاهی درو * مخزن اسرار الهی درو
 تیغ ز الماس سخن ساختم * هر که پس آمد سرش انداختم
 گشت چو آن درج لای تمام * کرد روان مخزن الاسرار نام
 ملک سخن گشت مسلم برو * خواند ثنا جمله عالم برو
 خامه او از خط جف القلم * چون ز پی ختم سخن شد علم
 مهر زد از خاتم تم کتاب * بست بروی همه راه جواب
 لیک در فیض ازل بسته نیست * هیچ در بسته پیوسته نیست
 بسته بقید بست گشاد کند * هر گره بهر گشاد بست بند
 هست درین دایره تیزرو * نوبت هر کار بر وقت گرو
 چون ز قضا لایحه نو رسید * کوکبه نوبت خسرو رسید
 خامه بر آورد بفکر جواب * ماند قلم بر ورق آفتاب
 بر سر دیباجه زر و ی که داشت * این دوسه بیت که نوشتم نگاشت

کُرتِ من چون بفلکِ اندر خَش * یافت ز گنجینه توفیق بخش
 لُج بفرجِ ز معانی حَشَر * خوانده و ناخوانده درآمد ز در
 هر نمطی را که برآراستم * بهتر از آن بود که می خواستم
 کوبه خسرویم شد بلند * غلغله در گورِ نظامی فکند
 گرچه برو ختمِ سخن نقش بست * سکه من مهر زرش را شکست
 خامه خسرو چو گهر بار شد * نامه او مطلع الانوار شد
 کرد در آن نامه تکلف بے * گفت جوابی که چگوید کس
 بزمِ سخن را بسخن ساز کرد * بر همه کس راهِ سخن باز کرد
 فهمِ رموزش نکند هر کس * زانکه معانیست بے در بے
 زبده اسرارِ حقایق همه * محض اشارتِ دقایق همه
 گفته او در نظرِ نکته دان * میدهد از علمِ لدنی نشان
 آنچه درین مایده افکند شور * سر بسر از قوتِ طبع است وزور
 این می صاف از قدحِ دیگر است * مستی او را فرجِ دیگر است
 هست درین بزمگه دلفروز * نوبتِ هر اهلِ دلِ پنج روز
 دورِ قدحِ طی شد و ساقی نماند * در خمِ دوران می باقی نماند
 چون می خسرو بتمامی رسید * دورِ می عشقِ بجامی رسید
 آنکه قلمِ ابلقِ میدانِ اوست * گوی سخن در خمِ چوگانِ اوست
 شمع همه باده پرستانِ عشق * گرمی هنگامه مستانِ عشق
 در ره معنی بدمِ پیر جام * از می باقی شده فانی تمام
 زبده اشraf حقایقِ صفات * عمده اعیانِ دیارِ هرات

نادر معموره فضل و کمال * خلوتی انجمن اهل حال
 منکه و تقریر کمالات او * عاجزم از شرح مقالات او
 لوح طلب کرد و قلم برگرفت * سلسله لوح و قلم در گرفت
 آنچه ز نظمش دم تقریر یافت * این دوسه بیتست که تحریر یافت
 ای کرمت چاره گر کارها * مرهم راحت نه آزارها
 اهل دل از نظم چو محفل نهند * باده راز از قدح دل نهند
 رشی ازان باده بجامی رسان * رونق نظمش بنظامی رسان
 پست چو خاکست بریز از نوش * جرعه از بزمگه خسروش
 قافیه انجاکه نظامی نواست * برگذر قافیه جامی سزاست
 بر سر خسرو که بلند افسراست * از کف درویش گله در خورا است
 این نفس از همّت دین منست * وین هوس از بخت زبون منست
 ورنه از انجاکه کرمهای تست * کی بودم رشته امید سست
 صد چو نظامی و چو خسرو هزار * شایدم از جام سخن جرعه خوار
 گفت جواب بلسان فصیح * روح فزا همچو بیان مسیح
 نظم خوش و معنی وافی همه * بحر صفا و در صافی همه
 فاتحه لوح معانیست این * ^(۱)خمسه مخوان سبع مثنایست این
 ختم سخن گشت بدامش درست * گفت جواب همه شیرین و چست
 ملک بیان را بفصاحت گرفت * خوان سخن را بملاحت گرفت
 قلزم طبعش چو گهربار شد * نامه او تحفه الاحرار شد

کلکِ بیانش بهزاران مهر * زد رقمِ مشکِ برویِ حریر
 خاتمه بر نامهٔ دوران کشید * ختمِ سخن بر سرِ عنوان کشید
 لیلک بود نقشِ سخنِ حرفِ کُن * پیشِ سخن بند ندارد سخن
 گنجِ سخن تحفهٔ عالی بود * فیضِ الهی متوالی بود
 زین سخن اصحابِ یقین آگهند * کین همه صورت کلمات اللهند
 هست جهان نسخهٔ انشای او * مظهرِ اسما و مسماي او
 نوبتِ هر اسم ز قسمِ دگر * گردشِ هر یک بطلمسِ دگر
 بسته بهر اسم بود حکمت * خاصیت و سلطنت و نوبت
 کرد پس از دورِ سفین و شهر * نوبتِ اسمِ متکلم ظهور
 بعد دو قرن از کرمِ ذوالمنن * عشقِ بمن داد کلیدِ سخن
 با همه محتاجی و عجز و نیاز * ساختم از بسمله مفتاحِ راز
 مدرجِ هر گنج که بشکافتم * چون کفِ آزاده تهی یافتم
 پیشتر از مرتبهٔ اهلِ فکر * مصطفیٰ گنجِ سخن بود بکر
 چون در آن مصطفیٰ مفتوح شد * گنجِ معانی همه مشروح شد
 آنچه توان گفت نظامی ربود * باقیِ آن خسرو جامی ربود
 از گهر و گنجِ دران سرزمین * ماند همین جایِ تهی بر زمین
 من بچنین خشک زمین کرده جا * بسته دلِ خویش بفضلِ خدا

تا قولِ او

* شعر *

خواستم از روحِ نظامی مدد * وز نفسِ خسرو و جامی مدد

در پایانِ ستایشِ اربابِ سخن گوید

هاشمی از لوٹ غرض پاک باش * برتر ازین مشیت غرض ناک
دست بزن بر سخنان بلند * تا نرسد بر سرِ کاخش
باد معنی ز نظامی طلب * چاشنی از خسرو و جامی طلب
اهل سخن را بدعا یاد کن * روح و روان همه را شاد کن
در موعظه دوازدهم

گفته بے فایده بنهفته به * هرچه پسندیده بود گفته به
شیخ نظامی که سخن ملک اوست * گوش کن این نکته که از کلک اوست
لب مگشا گرچه درونوشهاست * کز پس دیوار بسے گوشهاست
حکایت رفتن سلطان بهرامشاه بصحبت حکیم گرامی شیخ نظامی
وجهت نیکنامی خود استدعای تالیف مخزن اسرار نمودن
دادگرے بود همایون خصال * عادل و دریادل و صاحب کمال
شاه فلک مسند و انجم سپاه * خسرو جم کوکبه بهرام شاه
بسکه نکو طبع و خردمند بود * در طلب موعظت و پند بود
داشت وزیرے بنسب نامدار * عارف موزون و فضایل شعار
طرفه شبے آن شه روشن ضمیر * روی سخن داشت بسوی وزیر
گفت چه سازم که در ایام من * زنده جاوید شود نام من
گفت وزیر از ره تدبیر و رای * کای بهمه گم شدگان رهنمای
آنکه ازو زنده بود نام کس * در دو جهان نام نکویست و بس
یا خلف بعد تو در روزگار * از تو و نام تو بود یادگار
شاه ازین نکته چو گل بر شکفت * برگ گل از غنچه برآورد و گفت

آنچه تو گفتی همه سنجیده است * دلکش و مطبوع و پسندیده است
 زین دو سخن آنچه مرا آرزوست * شهرت و آوازه نام نکوست
 بوی خلف در گل ایام نیست * گر خلف هست بجز نام نیست
 در خم این مهد کواکب گهر * نیست یکم چون پدر از صد پسر
 حمد خدا را که درین روزگار * شیخ نظامیست ز مردان کار
 به که باخلاص روم سوی او * دیده مذکور کنم از روی او
 چون بسوی پیر سخن رو کنم * روی سخن را بسوی او کنم^(۱)
 کای سخنت در همه عالم پسند * نظم خوشت گوهر بحر نرند^(۲)
 لطف کن و بهر دل چون منم * ساز کن از گنج هنر مخزن
 تا بود از نظم تو نامی شوم * در همه آفاق گرامی شوم
 بر سر پا خاست وزیر از نشاط * گفت بسلطان زره انبساط
 خضر رخت هادی توفیق باد * جلوه گهت وادی تحقیق باد
 شاه بخیل و سپه نامدار * شد زره صدق و کرامت سوار
 تا سوی شیخ ز بهر طواف * با نظر بیغش و مرآت صاف
 بهر هدایا بطریق جمیل * زر بشتر برد و جواهر به پیل
 ساده غلامان که بحسن و جمال * یافته بود از همه جا خال
 ساخت مرصع بطلا جوق جوق * کرد چو خورشید مزین بطوق
 مشک فرشتان سواد جمال * مردمک دیده ارباب حال
 آنچه بآن مرد خدا هدیه برد * عقل مهندس نتواند شمرد

چون بحضور آمد و ممتاز شد * محترم زاویه راز شد
 مکرمت بیگد و اندازه شد * عهد قدیم از سرنو تازه شد^(۱)
 چون سخن از هر طرف گفته شد * گرد تکلف ز میان رفته شد
 شاه سخندان سخن آغاز کرد * قصه پوشیده خود باز کرد
 کرد پس از مکرمت بیقیاس * از کرم حضرت شیخ التماس
 تا رقم نسخه مخزن کند * گنج نهان بر همه روشن کند
 شیخ مدد خواست ز فیاض جود * ملتمس از^(۲) شاه ولایت نمود
 از پی این مرده شه نامدار * کرد بسم نقد گرامی نثار
 ساخت یک منظر فیروزه فام * تا بکند شیخ درانجا مقام
 عرصه آن منظر میناسرشت * روح فزا همچو حریم بهشت
 اهل صفا معتکف آن حریم * ساده رخاں خادم وانجا مقیم
 زرکمـران در پس دیوار و در * بسته چو زنجیر بخدمت کمر
 حورنـژادان ملایکـسـرشت * ساده بیاضان سواد بهشت
 بادل گویا و زبان خموش * چون در و دیوار همه چشم و گوش
 بسکه درو شمع شب افروز بود * تا بسحر شب همه شب روز بود
 بود مهیا همه اسباب او * منعم و خوشدل همه احباب او
 با همه قدر و عدم احتیاج * یافتی از گنج و بردع خراج
 چون دلش از قید جهان ساده شد * خاطر او از همه آزاده شد
 سر بگریبان تحیّل کشید * پای بدامان توکل کشید

خیمہ برون زد ز گل و آب تن * رفت بمعراج بیان سخن
 آنچه پس پردہ اسرار بود * جملہ در آیینہ او رو نمود
 ساخت کتابے کہ ز اوج برین * نعرہ برآمد کہ ہزار آفرین
 نامہ خود بر ہمہ فرخندہ ساخت * نام خود و نام ہمہ زندہ ساخت
 نسخہ او معدن امید شد * مخزن گنجینہ جاوید شد
 ہاشمی آنها کہ نظر یافتند * از نفس اہل ہذر یافتند
 هست درین پردہ سرای کہن * نام نکو باقی و باقی سخن
 * در خاتمہ گفتہ *

شکر کہ این نظم بدایع نظام * گشت بتوفیق الہی تمام
 در بلد تہ حریم شمال * حرہ اللہ عن الاختلال
 نہ صد و چل بود کہ از فیض پاک * نقش بقایافت برین لوح خاک
 نامہ خاصیت مبرا ز عیب * صفحہ او مظہر آثار غیب
 لاجرم این نامہ قدسی نظام * شد ز قضا مظہر آثار نام

۱۵ و برین وزنست گوهرشہوار عبدی جنابدی - در

ریاض الشعر نوشتہ عبدی گونابادی اصلش از تونست شاعرے
 خوب گوی خوش اعتقادے بودہ مداحی اہل بیت طاہرہ میکرده
 کتاب گوهرشہوار از تصنیفات اوست از انجاست • بیت *
 عشق چو شد قفل بقا را کلید * منت جان بہرچہ باید کشید
 شکر کہ بے عشق بتان نیستم * چون دگران زندہ بجان نیستم
 بہاء الدین عاملی در کشکول خودش این چند شعر ازو آوردہ کہ در

آسمان اول (۱۰۰) مشهد انوار غزالی مشهدی

طالع مطالع پدري گوید * شعر *

زود چو شمع فتد از سر کلاه * چند کنی موی سفیدت سیاه
موی سیه گر بصد افسون کنی * قد که دورتا گشت باو چون کنی
وہ کہ مرا بر چہل افزود پنج * وز بی آن قافیه گـردید رنج
منکہ دومویم ز سپہرِ ائیر * پیشِ حریفان نہ جوانم نہ پیر
رام نگردند جوانان بمن * من نکم نیز بہ پیران سخن
آنکہ درین مرتبہ داند مرا * هیچ نداند کہ چہ خواند مرا
در نفایس المآثر و ہفت اقلیم بسیار اشعارِ ابدار ازین مثنوی منقولست
۱۶ و برین وزنست مشہد انوار غزالی مشہدی - در ہفت اقلیم
و مرآۃ العالم و خزائن عامرہ مرقومست کہ مولانا غزالی طوسی
بفضایل کمالاتِ صوری و معنوی محلی بوده و بغایت رنگین و
و مجلس افروز و خوش صحبت میزیستہ - غزال خیال رام او -
و خیل خیل آہوان در دام او * نظم *

آنکہ در شیوہ گویاری * ابر خواهد زبانش یاری

در قفس کردہ صریرِ قلمش * طوطیانرا ز شکـر گفتاری

و مولانا ابتداء بہند دکن وارد شدہ چنانچہ باید اخترِ مرادش صعود
نمود لاجرم علیقلیخان مشہور بخانزمان کہ از عمدہ امرای اکبری
و حاکمِ جونپور بودہ شخصے را با چند سراسب و ہزار روپیہ خرجِ راہ
بوی فرستادہ مصاحبتش را التماس نمود چنانچہ ازین قطعہ کہ در
بدیہہ گفتہ استفاد میگردد * قطعہ *

ای غزالی بحق شاه نجف * کہ سوی بندگان بیچون آی
 چونکہ ببقدر گشتہ آنجا * سر خود گیر و زود بیرون آی
 سر غزالی کہ غین باشد اشارہ بہزار روپیہ است - غزالی بجانب
 خانزمان خرامید و در مرغزار آسودگی جا گرفت و سالہا با او بسر
 برد - و اشعار آبدار در مدح او نظم کرد - و بعد از مقتول شدن
 خانزمان رو بآستان اکبری آوردہ و بعواطف دارایی و خطاب
 ملک الشعرائی تحصیل مباحثات نمودہ - در مفتاح التواریخ نوشتہ
 کہ در عہد دولت طبقہ تیموریہ اول اوست کہ باین خطاب نامور
 شدہ و پس از فیضی و طالب آملی و قدسی و کلیم ہریکی این
 خطاب یافتہ انتہی - غزالی در سنہ نہصد و ہشتاد ہمرگ مفاجات
 از عالم گذشتہ - شیخ فیضی کہ از معتقدانش بودہ تاریخ فوت او
 صوری و معنوی گفتہ * قطعہ :

قدرد نظم غزالی کہ سخن * ہمہ از طبع خداداد نوشت
 نامہ زندگئی او ناگاہ * آسمان بر ورق باد نوشت
 عقل تاریخ وفاتش بدو طور * سنہ نہصد و ہشتاد - نوشت
 در نفایس المآثر این چند شعر از مشہدانوار آوردہ * بیت
 پاکب دامن خود آنکس کہ جست * دامن ازین خاک بہفت آب شستہ
 آنکہ درین لوث نید آورد تاب * نے کہ بہفت آب بہفتاد آد
 ترسم ازین گفبد گرمابہ گون * از حدت خود جنب آیی برو
 خیز غزالی و قلم تیز کن * بحر سخن را گہرانگیز

پایه معذی بثریا رسان * کوبه شعر بشعرا رسان
 هست جهانگیرتر از مهر و ماه * تیغ زبان من و شمشیر شاه
 تا سخن سوی لب از جان رسد * جان بلب مرد سخندان سد
 بسکه شدند از تو ضیعفان دلیر * گشت صف مورچه زنجیر شیر
 ۱۷ و برین وزنست مرآة الصفات او که در ستایش اکبر شاه

گفته - در نفایس المآثر این ابیات از آنجا آورده * شعر

آنکه قضا پیشرو تیر اوست * قاف قدر حلقه زهگیر اوست
 تاج ده تارک رویین تنان * سرشکن گبر قوی گردنان
 شاه فلک مسند خورشید رخس * ملک ستانده و اقلیم بخش
 گر بکشد تیغ جهان سوز را * قطع کند سلک شب و روز را
 ورنخورد مهر می از جام او * تیغ شود موی بر اندام او
 سوی فلک گرنند چشم کین * آب شود چرخ و رود در زمین
 رای وی از عقل جوان پیرتر * بخت وی از صبح جهانگیرتر
 ابر حیا کان کرم بحر جود * تازه گل گلشن چرخ کبود
 خسرو عادل دن جمشید - درای * اکبر غازی شه گیتی گشای
 باد درین سقف برانگیخته * تا بابد ریخته و بیخته
 گرد فنا بیخته بردشمنش * نقد بقا ریخته در دامش
 ۱۸ و برین وزنست نقش بدیع او - در هفت اقلیم و خزانه عامره

نوشته که از جمله اشعار که غزالی در مدح خانزمان نظم کرده
 نقش بدیع است که هزار بیت دارد و بر هر بیت یک اشرفی صله

یافته انتهی - اشعارِ نقشِ بدیع منقول از هفت اقلیم و خزانه * بیت *

خاکِ دل آنروز که می بیختند * رشحه از عشق برو ریختند
 دل که بآن رشحه غم اندود شد * بود کبابی که نمکسود شد
 دیدۀ عاشق چو دهد خونِ ناب * هست همان خوری که چکد از کباب
 بے اثرِ مهرِ چه آب و چه گل * بے نمکِ عشق چه سنگ و چه دل
 چند زنی قلبِ سیه بر محک * سنگ بود دل چو ندارد نمک
 ذوقِ جنون از سرِ دیوانه پرس * لذتِ سوز از دلِ پروانه پرس
 آنکه شررِ تخمِ نجاتش بود * شعله به از آبِ حیاتش بود
 سبزه شمارانِ ثریا گسل * مهره گل را نشمارند دل
 غفلتِ دل تیرگی جوهر است * خاکِ بران لعل که بدگوهر است
 آهن و سنگی که شرارِ دروست * خوشتر ازان دل که نه یارِ دروست
 در هفت اقلیم این چند شعر هم نوشته * نظم *

از پسِ این پرده سیمابگون * آنچه نبایست نیامد برون
 هر سرِ موئی که درین رشته است * از سرِ یک رشته جدا گشته است
 تا نشوی خوار مشو خود پرست * هست بصدِ خوبی ما هر که هست
 پایِ عزیزانِ سرِ ما به است * عیبِ کسان از هنرِ ما به است
 بے هنری زان شدۀ عیبِ جوی * بے هنرِ البته بود عیبِ گوی
 نامِ خود و نامِ پدرِ زنده کن * مردۀ خود را بهنرِ زنده کن
 از پدرِ مرده مگو هر زمان * گر نه سگی دمِ مزن از استخوان
 خوشِ پسرانِ که سمنِ غیغاب اند * تا خطشان نیست تنک مشربند

آسمان اول (۱۰۴) قدرت آثار غزالی مشهدی

کاش خط آرزو ز اول برون * تا دل عشاق نسازد خون
بارے اگر نوحط اگر ساده اند * هستی ما را بفنا داده اند
راه دل آنها که نشان داده اند * روی نکو دیده و جان داده اند
روی نکو گرچه سراسر خوش است * بنده آنیم که عاشق کُش است
لاله عذارے که جفاجوی نیست * همچو گلے دان که درو بوی نیست
دل نه بهر چشم سیه مبتلاست * تیز نگه کردن خوبان بلاست
در شکن زلف چه سودا که نیست * در خم گیسو چه بلاها که نیست
قوله نام خود و نام پدر الخ درین معنی شعر امیر خسرو دهلوی
علیه الرحمة که در مقاله دوم مطلع الانوار واقع شده خیل
خوبتر است میفرماید * شعر *

از هنر خویش گشا سینه را * مایه مکن نسبت دیرینه را
زنده بمرده مشو ای ناتمام * زنده تو کن مرده خود را بنام
از پدر مرده ملاف ای جوان * گرنه سگی چون خوشی از استخوان
۱۹ و برین وزنست قدرت آثار غزالی مشهدی بقول داکتر

اسپرنگر صاحب فهرست مطبوعه کتاب اوده و غیره *

غزالی مشهدی سر دیوان خود مسمی با آثار غزالی قصیده
دارد بشرح حروف بسمله - مطلعش اینکه * بیت *

بسم الله الرحمن الرحيم * هست شهاب از پی دیو رجیم

در تاریخ بدآونی نوشته که غزالی در سجع گفته * نظم *

بسم الله الرحمن الرحيم * وارث ملک است محمد حکیم

۲۰ و برین وزنست منظور انظار رهایی مروی - در مرآة العالم آورده که رهایی مروی از نبایر شیخ زین الدین خوافیسست منظومات رنگین و اشعار متین دارد و در اوایل ایام سلطنت عرش آشیانی اکبر پادشاه از خراسان به هندوستان رسیده مثنوی منظورانظار را که در برابر مخزن اسرار گنجور گنجه پرداخته بنام نامی و القاب گرامی آنحضرت موشح ساخته گذرانید و از انعام و احسان آن پادشاه فضلا پناه بهره مند گردید - و تاریخ تمامی آن نسخه سامی نهصد و هشتاد و دو (۹۸۲) مرقوم نموده و پس ازین تاریخ باندک مدتی مرغ روح آن طوطی هند شکرخایی از قفس تن رهایی یافته بشاخسار قدس پرواز کرد - این چند بیت که در ستایش عرش آشیانی از آن کتاب بلاغت ایابست منظور انظار سخن فہمان روزگار باد * شعر *

چرخ که این قبۃ خرگاہ تست * ہالہ زدہ گرد رخ ماہ تست
ذات تو لعلست و جہان حقۃ * اطلس چرخ از علمت شقۃ
می زلبت خون جگر میخورد * زہر بدور تو شکر میخورد
مس بقبول تو چو زر میشود * عیب بلطف تو ہنر میشود

۲۱ - ۲۲ و برین وزنست دوتا مثنوی نویدی شیرازی

صاحب دو خمسہ - در فہرست انگریزی از تذکرۃ تقی کاشی آورده کہ خواجہ زین العابدین علی عبدی بیگ نویدی شیرازی صاحب دو خمسہ است بتصانیف دیگر عبدی تخلص میکند - سوی خمسہ جام جمشید ہم دارد - در اردبیل سنہ (۹۸۸) ہجری وفات

یافتِ انتهی میرزا علاءالدوله کامی قزوینی در نفایس المآثر نوشته که
عبدی نویدی خمس گفته است با آنکه تمامی روز اوقاتش
صرف استیفا و نویسندگی میشود و در شبها ب فکر شعر می پردازد
ازو اشعار بسیار است انتهی و در ریاض الشعرا مرقومست خواجه
عبدی بیگ مفرد نویسن شیرازی در سلک محرران دفترخانه
شاه طهماسب ماضی انتظام داشته بغایت خوش طبعیت و
عالی فطرت بوده در سیاق و حساب نظیر نداشته - در جواب خمس
مثنویات جواب دارد نویدی تخلص میکرده - سام میرزای مبرور در
تحفة السامی نیز ذکر دی نموده انتهی محمد مبین رازی در هفت اقلیم
نوشته که او دو مرتبه تتبع خمس نموده انتهی در نفایس المآثر
۱ هفت اقلیم از مثنوی مخزن او این چند شعر آورده * شعر *

ای دلم آزرده اندیشه ات * غارت خواب و خور من پیشه ات

حرف تواندیشه شبگرد من * وقف خیالت دل پردرد من

کرده نمک لعل تو در می زخال * گشته بدور لب تو می حلال

شوق کجا تاب صبری کجا * عشق کجا طاقت دوری کجا

۲۳ و برین وزنست مشاهد داعی شیرازی در سلم السموات

نوشته که شاه نظام الدین محمود داعی شیرازی با سلطان ابوسعید

شاهرخ معاصر بوده - از آثار او مثنوی موسوم بمشاهد بحسن عبارت

و لطف اشارت موصوفست و از انجاست * شعر *

در طلبند اهل جهان دیر شد * هیچ ندیدم که یکم سیر شد

در طلب هر چه بسر میبری * آن طلب اوست اگر بنگری
طالب یاری و ندانسته * بر سر کاری و ندانسته
نیستی آگاه که با شوق یار * دست در آغوشی و سر بر کنار

۲۴ و برین وزنست مثنوی قاسم کاهی - ابوالفضل در

آیین اکبری گفته که کاهی عرف میان کالی لخته رسمی علوم
اندوخته بود و بسا از آینده گفته - بداننی گوید که میان کالی کابلی
اگرچه صحبت مشایخ متقدمین و زمان مخدومی مولوی جامی
قدس سرّه و غیر ایشانرا دریافته اما همه عمر بالحد و زنده
صرف کرده و بالین همه صفت ارستگی و آزادی و بذل و ایثار او
بر وجه اتم است انتهى محمد امین رازی گوید در پانزده سالگی
خدمت مولانا عبدالرحمن جامی را دریافت و پس از آن در بکر
بصحبت هاشمی کرمانی که شاه جهانگیر نام داشته رسیده منفعت
بسیار یافته عمرش آنچه شهرت دارد صد و ده ساله بود چنانچه
از روی طرفگی می گفته که من از خدا ده سال خورد ترم - تاریخ فوت
او را شیخ فیضی چنین یافته *

تاریخ وفات سال و ماهش جستم * گفتا - دوم از ماه ربیع الثانی
در آتشکده نوشته که اصلش از سادات گلستافه و در ترکستان متولد شده
و در کابل نشو و نما یافته و مشهور بکابلی گشته این چند شعر او را است
چشمه که میزاید ازین خاکدان * اشک مقیمان دل خاک دان
نرگس شهلا نبود هر بهار * آنکه بوید بلب جویبار

چشم بتانست که گردونِ دون * بر سرِ چوب آورد از گل برون
 در سلم السموات دو شعر پسین را بعدی جاویدی منسوب کرده والله اعلم *
 ۲۵ و برین وزنست مهر و وفای سالم - کامی در نفایس المآثر
 آورده - سالم - محمد بیگ ولد ابوالفتح بیگ ترکمانست - در ایام
 جوانی کرکیراق قاضی جهان بود - از ملازمت ایشان بشیراز رفت
 و تحصیل نمود و حالا در تبریز است - شاعری بلیغ است و سلیقه
 موافق دارد و منظومات او بسیار است مهر و وفا - تدبیر یوسف زلیخا -
 و شاهنامه - از کتاب مهر و وفای اوست که در صفت پیری گفته * شعر *

چون غم پیری بکس رو نهد * روی بر آینه زانو نهد
 هردم از آینه زانوی خویش * روی اجل را نگرد سوی خویش
 چشمک اگر چه کدت چار چشم * یکدو قدم جا نکند کار چشم
 لرزه در افتد ز ضعیفی بیا * دست شود از پی رفتن عصا
 خلعت شیبست چو دهد آسمان * رگ شود آجیده و ش از تن عیان

۲۶ و برین وزنست مظهرالاسرار حکیم ابوالفتح دواپی
 محمد طاهر نصرآبادی نوشته که حکیم ابوالفتح دواپی لاهیجی
 خلف حکیم دواپیست و طبیب هوشمند است بکمالات آراسته
 نسخ و شکسته را خوب می نویسد - و در شعر هم خالی از
 لطف نیست - شعر بسیار گفته چنانچه مثنوی در بحر مخزن
 مستی بمظهرالاسرار گفته - اسرار مخفی دران درجست - چون
 فقیر قابلیت فهم آن معانی ندارم اکثر نفهمیده ماند خدا توفیق

دریافت آنها کرامت کند - انتهی *

۲۷ و برین وزنست خلدبرین مولانا وحشی کرمانی

که هیچگاه بے زمزمه درده و سوز نبوده است و پیوسته عشق بر مزاجش غالب بوده کذا فی هفت اقلیم - آذر اصفهانی گوید اصل آنجناب از بافق من اعمال کرمانست - اما چون اکثر اوقات مولانای مزبور در دارالعباده یزد بسر می برده مشهور بیزدی شده الحق سخنانش ملاحظه تمام و حلاوتی ما لا کلام دارد - از مراتب عشق و عاشقی آگاه و غزلیات رنگینش باین معنی گواهست - و سه مثنوی دارد یکی در بحر مخزن الاسرار مسمی بخلدبرین بد نگفته (و دردی دیگر بجای خود می آید) گویند در مجلس باده پا بعالم بقا نهاده انتهی - صاحب فهرست انگریزی گفته که سنه وفات او بقول تقی کاشی نهصد و نود و دو (۹۹۲) - یا نهصد و نود و یک - و در مرآة العالم نوشته که عزیزه تاریخ فوتش گفته * ع *

بلبل گلزار معنی بسته لب (۹۹۱)

و آنچه در مرآة الخیال نوشته که وحشی دولتآبادی در سنه هزار و شصت و سه مرغِ روحش از قفسِ بدن پرواز نموده انتهی اگر این دیگریست نسبت هر سه غزل مندرج آن تذکره که در دیوان وحشی کرمانی موجود است باو درست نبود و اگر همان یکیست زمان و مکان غیر معتبر - خلدبرین مرتب بهشت روضه است - آغاز آن

خامه بر آورد صدای صریر * بلبل از خلد برین زد صغیر

* تا قول او *

طرح نوع در سخن انداختم * طرح سخن نوع دگر ساختم
 بر سر این کوی جز این خانه نیست * رهگذر مردم بیگانه نیست
 ساخته ام من بتمنای خویش * خانه اندر خور کالای خویش
 هیچ کس نیست بهمسایگی * تا زدم طعنه به بیمایگی
 بانی مخزن که نهاد این اساس * مایه او بود برون از قیاس
 خانه پر از گنج خداداد داشت * عالم از گنج خود آباد داشت
 از مدد طبع گهرسنگ خویش * مخزن آراست پی گنج خویش
 برد دران گنج فراوان بکار * مخزن صد گنج چه صد صد هزار
 گوهر اسرار الهی درو * آنقدر اسرار که خواهی درو
 هر که بهمسایگی او شتافت * غیرت شاهي جگرش را شکافت
 شرط ادب نیست که پهلوی شاه * غیر شاهانرا بود آرامگاه
 منکه در گنج طلب میزنم * گام درین ره بادب میزنم
 * در توحید گوید *

آنکه بما قوت گفتار داد * گنج گهر داد و چه بسیار داد
 کرد بما لطف ز فیض عمیم * نادره گنج و چه گنج عظیم
 آنکه ازین گنج نشد بهره مند * قیمت این گنج چه داند که چند
 بود یکی ذات هزاران صفات * واحد مطلق صفتش عین ذات
 زنده باقی احد لایزال * حی توانا صمد ذوالجلال
 زنگ زدای دل دلخستگان * قفل گشای در در بستگان

عقل که هست از همه آگاه‌تر * در راه او از همه گمراه‌تر

راه بکنش نبرد عقل کس * معرفه الله همینست و بس

این مثنوی که جزو بیش نیست در مطبع لیسبی بطبع آمده *

۲۸ و برین وزنست مجمع‌الابکار جمال الدین عرفی شیرازی - بعضی

جا مجمع‌الافکار بفا دیده شد و برخی مخزن الاسرار عرفی خوانند - بدآونی

گوید عرفی شیرازی جوانی بود صاحب فطرت عالی و فهم درست و

اقسام شعر نیکو گفته اما از بس عجب و نخوت که پیدا کرد از دلها

افتاد و به پیری نرسید - اول که از ولایت بفتحپور رسید پیشتر از همه

بشیخ فیضی آشنا شد و الحق شیخ هم با او خوب پیش آمده و او

در منزل شیخ می بود و مایحتاج الیه او از وی بهم می‌رسید و در

آخر در میانه شکرآبها افتاد و او بحکیم ابوالفتح ربطی پیدا کرد و

از انجا بتقریب سفارش حکیم بخانخان مرتبط شد و روز بروز هم

در شعر و هم در اعتبار او ترقی عظیم روی داد دیوان اشعار و

مثنوی دارد در بحر مخزن اسرار که مشهور آفاست انتهى -

داغستانی گوید عرفی شیرازی پختگی و شستگی الفاظ و عذوبت

کلام و نازکی مضمونرا باهم جمع نموده است الحق از شعرا کم کسی

باین جلالت شان گذشته انتهى - در خزانه عامره آورده که عرفی

سی و شش سال عمر یافت و در لاهور سنة تسع و تسعین و

تسعمایه (۹۹۹) در آغوش زمین خوابید فتم - شیخ ابوالفضل

در آیین اکبری گوید که عرفی شیرازی از "کوتاه بینی در خود

نگریست و در باستانیان زبان طنز گشود غنچه استعداد او نشکفت
 پرمرد انتهى - در تذکره سرخوش حکایت نقلِ نعشِ او بنجف
 اشرف منقولست - صاحبِ سلم السموات در ذکرِ عرفی نوشته
 که گاهی معانی بلندش دست میداد و گاهی ناخوشیها در اشعارش
 اتفاق می افتاد - آذر اصفهانی در آتشکده گفته که سید محمد
 متخلص بعرفی در باب استعاره اصرار بسیار دارد بحدّی که
 مستمع از معنی مقصود غافل میشود از انجمله مثنوی که در برابر
 مخزن الاسرار گفته شاید بر بیوقوف مشتبه شود اما استاد ماهر
 میدانند که بسیار بد گفته - چند شعر که خالی از فصاحت نبود
 از آنجا نوشته شد

* شعر *

غازه فروشِ سرِ بازارِ شرم * آبله ریزِ ته دلهای نرم
 سینه عرفی حرمِ رازِ تو * کبک دلش زخمی شهبازِ تو
 انتهى فقیر نیز از اوایل این مثنوی جز این دو شعر بیته چند که
 بفصاحت نزدیک بود می نویسم

* شعر *

بسم الله الرحمن الرحيم * موج نخست است ز بحر قدیم
 تا برم این نامه بتکمیلِ عرش * زو کنم آرایش قنديلِ عرش
 به که بنامِ صمد بے نیاز * نامه نواز آیم و عنوان طراز
 از اثرِ او صمدیت رفیع * وز گهرِ او احدیت وسیع
 پنگر ز جامه اصحابِ شید * دامنه عابدِ گم کرده صید
 زهرچکانِ مرّه دلبران * حسن فزاینده عصمتِ بران

شیرگشایندۀ پستانِ صبح * یاسمن افشانِ گریبانِ صبح
 زمزمه‌کارِ لبِ ناقوسِ دل * داغ‌فرورِ دمِ طاووسِ دل
 زیورِ آوازۀ ناقوسیان * چشمۀ آرایشِ طاووسیان
 آستینِ افشانِ نسیمِ صبا * آشتی‌انگیزِ اثرِ با دعا
 جوهرِ آیینۀ حوری‌وشان * جرعهٔ پیمانهٔ معنی‌کشان
 انجمنِ آرایِ حریمِ سماع * نوحه‌طرازِ لبِ گرمِ وداع
 بر نفسِ گرمِ ترحم‌فشان * وز اثرِ گریهٔ تبسم‌چکان
 بال‌گشایِ فلکِ اندرِ صعود * ناصیه‌سایِ ملکِ اندرِ سجود
 سرمه‌کشِ عبهرِ زرینِ قدح * وسمه‌ندۀ ابرویِ قوسِ قزح
 راه‌نمایندۀ آیندگان * مایهٔ هستی‌دهِ پایندگان
 شمعِ مه‌افروزِ شبستانِ شب * شیرِ سحر‌دوشِ ز پستانِ شب
 لوحِ عمل‌سازِ ورع‌پیشگان * نامه‌براندازِ جزع‌پیشگان
 شمع‌فرورِ حرمِ احترام * نامیه‌سوزِ چمنِ انتقام
 بر شفقِ گریهٔ عطارِ دشم‌سار * بر ورقِ دیدهٔ تماشا‌نگار
 تاب‌دهِ رشتهٔ کوتاهِ عمر * تا بابدِ رفته‌خس از راهِ عمر
 موردِ می‌دادهٔ ببادِ بهار * نقش‌کشیِ کردهٔ خزانِ شعار
 گوهرِ دل‌شستهٔ بدریایِ خون * نورِ اثرِ دادهٔ بدودِ درون
 جلّ جلالهٔ علمِ شانِ اوست * عمّ نوالهٔ مگسِ خوانِ اوست
 بردهٔ دل از دستِ چه‌یغماست این * گوهرِ خودزادهٔ چه‌دریاست این
 خاک‌نشینِ درهٔ او بندگی * مردهٔ بیم‌ساریِ او زندگی

بندگی از داغِ قبولش فگار * گردنِ آزادی ازو طوق دار
 بسکه بود تشنه عفو و عطا * دست نیارد بره سهو ما
 نغمه ناقوس خروشان ازوست * سینه هر زمزمه جوشان ازوست
 لغزش مستانه دهد سهورا * چشمه افسوس کند لهورا
 عرفی اگر بلبل اگر زاغ اوست * نغمه توحید زن باغ اوست
 آزاد بلگرامی گوید که عرفی در قصیده گویی صاحب یدِ طولیست
 غزل و مثنوی او مرتبه مساوی دارد - اما باعتقاد حکیم حافظ
 پسر حکیم هم برادر ابوالفتح گیلانی پایه مثنوی او کم است -
 درین باب میگوید * بیت *

عرفی ما در غزل استاد بود * خانه خراب و ده آبک بود
 مثنویش طرز فصاحت نداشت * کان نمک بود و ملاحت نداشت
 اشاره است بمثنوی عرفی که در همین وزن گفته مطلعش این است
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * موج نخست است از بحر قدیم
 مؤلف گوید بجای لفظ موج لفظ مد مناسبتر است انتهای - من
 میگویم اگرچه لفظ مد با بسم الله و بحر هر دو نسبت دارد اما
 بزبان شعرا با بحر مد چندان روان و جاری نیست که موج *

(۳۰) و برین وزنست زبدۃ الافکار نیکی اصفهانی - در
 آتشکده آورده که نیکی اصفهانی مرد نیک و حریص بدل نزدیک -
 اسمش زین الدین مسعود خلف علی اصلاح اصفهانیست و
 و تجارت روزگار میگذرانید - و اکثر اوقات بسیاحت مشغول می بوده

طبع خوش داشتہ اما بسیار باشعار خود معتقد بودہ و خالی از وقوف نیست - گویند مثنوی در برابر مخزن الاسرار شیخ نظامی گفته بنظر نرسیدہ انتہی والہ داعستانی نوشتہ - مولانا نیکئی اصفہانی از دانشمندان زمان و هنرمندان دورانست در تصوف و کشف حقایق ، و آفاق بودہ نہایت دیر و صلاح و تقوی داشتہ - تقی اوحدی نوشتہ کہ در نہ سالگی بخدمت وی در اصفہان می رسیدم و با مولانا لسانی نیز ویرا صحبتها واقع شدہ - یکصد سال عمر یافته در شہر رمضان سنہ الف (۱۰۰۰) در حالت سجده بے مرض و المہ درگذشتہ - این رباعی را تقی اوحدی در تاریخ فوت او گفته است و الحق خوب گفتہ

* رباعی *

نیکئی کہ بد از جملہ نیکان زمان * مرکز شدہ در دایرہ کون و مکان
تاریخ شدش ز بعد رفتن ز میان * نیکئی ز میان برفت و نیکئی ز جهان
اشعار خوب در روزگار از وی بسیار یادگار مانده انتہی *

(۳۱) و برین وزنست مرکز ادوار شیخ فیضی فیاضی -

کنیتش ابوالفیض - بسر شیخ مبارک ناگوری و مہین برادر شیخ
ابوالفضل علامی - با انواع فضایل و اقسام کمالات اتصاف داشت -
در زمان اکبر پادشاہ بمدارج دولت و جاہ ارتقا نمودہ از فدما و مصاحبان
آن پادشاہ فلک بارگاہ بودہ - سالها فیضی تخلص میکرد
در آخر بواسطہ موافقت وزن کلمہ علامی کہ خطاب شیخ ابوالفضل
برادرش بود فیاضی تخلص کرد و مد و یک کتاب تصنیف کردہ -

کذافی مرآة العالم - شیخ عبد القادر بدائنی معاصر او گوید شیخ فیضی ملک الشعرا در فنون جزئیة از شعر و معما و عرف و قافیه و تاریخ و لغت و طب و خط و انشا عدیل در روزگار داشت - در اواخر بتقریب خطاب برادر خود که او را علامی می نامند بجهت علو شان دران وزن تخلص فیاضی اختیار نمود و سازگار با و بعد از یک درماه رخت حیات از عالم در بسته تنگ تنگ حسرت با خود برد - تا قول او - مدت چهل سال درست شعر گفت و دیوان و مثنوی او از بیست هزار بیت زیاده است انتہی صاحب مفتاح التواریخ نوشته - آورده اند که در اوایل روز پادشاه فیضی را که بملازمتش رفته بود بیرون کتھرہ نقرہ استاده کرد فیضی فی البدیہہ این قطعہ خواند

پادشاہا برون پنجرہ ام * از سر لطف خود مرا جادہ
زانکہ من طوطی شکرخایم • جای طوطی درون پنجرہ بہ
پادشاہ پسندید و مراتب او افزود - در طبقہ سلاطین تیموریہ ہند اول کسی کہ بخطاب ملک الشعرائی تحصیل مباهات نمود غزالی مشہدی بود کہ از اکبر پادشاہ باین خطاب نامور گردیدہ - و بعد فوت او شیخ فیضی باین لقب بلند آوازہ گشت - و در عہد جهانگیر پادشاہ طالب آملی - و در زمان شاہجہان اول حمد جان قدسی پس ابوطالب کلیم باین خطاب نامور شدہ - ولادت فیضی در سال نہصد و پنجاہ و چہار ہجری اتفاق افتادہ - و وفات او در دہم صفر سنہ

هزار و چهار هجری بسن پنجاه سالگی بوقوع آمده انتهای و آله
 داغستانی در ریاض الشعرا نوشته که مولد و وطنش ناگور است که از
 مضافات اجمیر است - و اینکه در ایران بدکنی اشتهار دارد غلط است -
 خلاصه شیخ فیضی در سخنوری مسلّم زمان بوده - انتهای و هم او در
 رجمه ثنائی مشهدهی که ذکر او در آسان ششم می آید گوید که -
 الحق چاشنی و عذوبتی که در کلام شیخ فیضی یافت میشود از
 فیض اثر محبت خواجه حسنین ثنائیست انتهای صاحب
 هفت اقلیم که هم معاصر اوست گفته که فیضی بموجب فرموده
 حضرت شاهنشاهی تتبع خمسہ نموده در برابر هر کتاب حکایت
 چندی گفته اما باتمام نرسانیده - باوجود آنکه از همه علوم بخشه
 دارد اما عربیت و حکمت را بیشتر تتبع نموده - و در انشا و
 مکارم اخلاق و انبساط طبع خود بیهمتاست انتهای ابوالفضل علامی
 بعد از فوت فیضی که بسال چهارم اکبری واقع شده بدو سال ابیات
 مرکزادوار که پراکنده افتاده بود و نامنظم و نامرتب بوده فراهم
 آورده و خاتمه منثور دران نوشته که بدفتر سیم مکاتبات علامی
 منقولست - و هم ابوالفضل علامی در جلد سیم اکبرنامه بوقاعات
 سال سی و نهم از جلوس شاهنشاهی مرقوم کرده که - عرق دی ملک الشعرا
 شیخ ابوالفیض فیضی نلدمن به پیشگاه والا برد و فراوان آفرین برگرفت -
 سال سی ام الهی نهصد و نود و سه هجری آن فارس عرصه سخنوری را
 بسیم آن شد که زمین خمسہ را چولانگاه طبع آسمانگرای سازد و در

برابر مخزن اسرار مرکزادوار سه هزار بیت گوهر افزای بیدش گردد - و مقابل
 خسرو شیرین سلیمان و بلقیس نوباوه از بستاد سرای دانش سر برزند -
 و بجای لیلی مجنون نلدمن که از داستانهای باستانی هندوستانیست
 بر سخته آید و هریک بچهار هزار بیت پدراپه بلندنامی گیرد -
 و در وزن هفت پیکر هفت کشور به پنج هزار بیت پذیرای آبادی
 شود - و در بحر اسکندرنامه اکبرنامه قرار گرفت که در همان قدر
 ابیات فهرستی از جراید شکوه شاهى نگاشته آید - در همان روزگار آغاز
 نخستین نامه شد - و بآیین پیشینیان در رموز حرفی بسمله بیته
 چند سامعه افروز گشت - و همچنان در نیرنگی نفس و سخن و قلم
 و آفرینش و دل و علم و نظر و تمیز داستان داستان از دریابار ضمیر
 ریزش یافت - و بدیده وری آن یگانه آفاق منتظم شد - کشور خدای
 آن چهره نمای حقیقت را بگرامی خطاب مرآة القلوب روشناس ملک
 و ملکوت گردانید - و از آنجا که همت آویزه پیشطاق آگهیست خاطر
 شمیده بهیچ چیز نمی پرداخت - و بجهت سرگرمی و دلویزی هر زمان
 نقشه دیگر بر روی کار می آورد - در کمتر زمان عنوان هر پنج نامه با برخه
 داستان هوش افزا نشاط آرای سوامع آگاهان سخن شناس آمد - چون^(۱)
 بنیاد شعر و شاعری بر تخییل و ناراستی نهاده اند گیهان پیرا بدان
 کمتر پردازد - و بالین حال آن یکتای بزم شناسایی را بنظر شاعری
 نگریده خواهش سخن گذاری میفرماید - و او از ارادت درستی و

سعادت یاری خویشتن را از گروه بادسنجانِ قافیه پیما برکناره دارد
و همزبانِ خاموشی بوده بحکمت نامهای باستانی ژرف درنگرد - و
پاسِ گرامیِ انفاس داشته در ایزدی آفرینش دور بینش بکار برد -
هرچند دمسازان در برافراختنِ آن پنج کاخ والااساس برکوشند درنگیرد -
از معنوی گشایشهای روزافزون همگی آهنگِ خاطر ستردنِ نقشِ
هستی است نه نگارین ساختنِ پیشطاقِ بلندنامی - تا آنکه درین
سال (ای سالِ سی و نهمِ الهی) اورنگ نشینِ فرهنگ آری
آن دانای رموزِ انفسی و آفاقی را طلبداشته اهتمام بپایان بردنِ
آن پنج نامه فرمود - و اشارتِ همایون بران رفت که نخست افسانه
نلدمن بترازوی سخنِ سنجی برسخته آید - در چهار ماه چهار هزار
بیت بالغونه انجام پیراسته گشت انتهی و در خاتمه مرکزادوار
بعد ازین میگوید - شبِ رام بیست و یکمِ مهر ماهِ الهی سالِ چهارم
یکشنبه دهمِ صفر هزار و چهار هجری (۱۰۰۴) آن آزاد خاطر آگاه
از آهنگِ بازپسین بشهرستانِ تقدس خرامش فرمود - تا قول او - باخاطرِ
پژمان و حالتِ نژند بخیالِ همزبانِ آن دمسازِ دل افروز و بتصورِ بقای
ذکرِ جمیل در گردآوریِ تصانیفِ آن قسطاسِ دانش فراوان
کوشش پیش گرفت - روشن شد که از دشوارپسندی و بالاروی
از شعرِ پیشین نقشِ پنجاه هزار بیت از صفحه هستی سترده
آمد و آن لعبقانِ تخیل گاه را از پیشطاقِ شناسایی انداخته -
سالِ چهل و دومِ الهی بتکاپوی خاطرِ سراسیمه و دلِ مدجای درگرو

پنجاه هزار بیت از نظم و نثر یکجا نگاشته آمد - امید که همگی تازه رویان شبستان حقیقت و تمامی نورسان آن بوستانسرای آگهی فراهم آمده انجمن افروز نشاط گردند - درین دواو جای بیاض شوریده خط که هر ایام بیماری خامه نگار آن سفرگزین ملک تقدس بود بنظر در آمد - بوزن مرآة القلوب ابیات دشوارخوان چهره افروز شد - بهمنزبان محفل آن یکتای روزگار برارگویی نشست - چون ترانه نومیدی آن گروه سامعه کوب آمده پای همت افشوده بنور آگهی و نیروی دل برخوانده لخت لخت گردانید - و هر طایفه بطومار نگاشته بیت بیت آنرا بکارد تمیز جدا ساخت - و بر سطح کاغذین پیوند داده سامان داستان داستان نمود و بترتیب گزین و سرسخه تازه آرایش یافت - از بدایع برکات هر گوهرین داستان که اندیشید ازان مسوده نامنتظم ابیات آن چهره نمایش افروخت - و هر در شاهوار که در سلك انتظام بایستگی داشت ازان لجه آگهی برگرفته آمد - و ازانجا که فطرت قافله سالار بود و بخت یاور آن منظوم و منثور که سخن شناسان بزم فیاضی انتظام آنرا نمی اندیشیدند غار حسن تالیف بر روی کشید - و بتأییدات سمایی برادرزاده والانواد خود را پیام زندگانی جاوید آورد - مرا شادمانی و این گروه را حیرت فرو گرفت

* شعر *

دل من ازین داستان تازه شد * دماغ نشاطم پرآوازه شد
بیفزود ازان گوهر هوش من * چو گوهر شد آویزه گوش من

آسمان اول (۱۲۱) مرکزادوار فیضی فیاضی

بوکه دلہای آسودہ را سرمایہ تنومندی آید و پیرایہ تقدس
آن نورانی پیکر گردد۔ از انجا کہ آگاہ دلائل بیدار مغز سرنوشت انجام را
از ناصیہ سرآغاز برخوانند و حسن خاتمت را کہ از فروغ قبول
دلہا پدید آید از عنوان نیک سگالی و خیر بسیجی برگیرند نسیم
پذیرایی بر نزهتگاہ دل می‌وزد - و نوید جاوید نامی در کاخ صماخ
فطرت خروش نشاط می‌اندازد * شعر *

بحمد اللہ این داستان نخست * بطرز فریبندہ کردم درست
نشاط اندر آرد بخوانندگان * مفرح رساند بدانندگان
باین نامہ نامور دیرباز * بمآندم برو نام اورا دراز
دلِ دوستانرا بدو نور باد * وزو طعنہ دشمنان دور باد
تمت - سرآغاز مرکزادوار * بیت *

بسم اللہ الرحمن الرحیم * گنج ازل راست طلسم قدیم
گنج ازل چیست کلام خدای * مہر ابد کردہ بنام خدای
بستہ در گنج بمہر خفی * دادہ کلیدش بکف مصطفی
نقد و کونست درین مایہ خرج * چار کتبست درین آیہ درج
فیضی اگر یافتی از حمد بوی * بسم اللہ حمد خدا را بگویی
* در توحید *

زمزمہ سنج نفس آتشین * لخلخہ سایی دل آتش نشین
بادہ چکان لب آتش رخان * آبہ خندہ گل باسخان
مہرہ کش تختہ میثاقی صبح * پنجدہ گشائی بد بیضایی صبح

موزنِ محرابِ مناجاتیان * ساقیِ هبه‌ای خراباتیان
 پرده‌کشِ بلبلِ نیلی عبا * منطق‌ه‌بندِ گلِ زرین‌قبا
 بتکده‌آرایِ بتانِ بهار * تاب‌دهِ مغکدهِ لاله‌زار
 ذره‌درین دشت سرافرازِ او * ریگِ روانِ قافله‌رازِ او
 نه‌کره را بر سرِ کرسی نهاد * هرچه درین دایره پرسید نهاد
 معرفت از خاکِ درش ناامید * عجز بر سرچشمه او روسفید
 عقل، کجا فکرت یزدان کجا * بر درِ واجب ره امکان کجا
 دیده‌رمدسنج و جهان پرشعاع * عقل تهیدست و دکان پرمتاع
 نطق یکِ واله گفتارِ او * درک یکِ مفاسسِ بازارِ او
 عقل درین سلسله دیوانه‌ایست * علم درین قافله بیگانه‌ایست
 من که و این کلک نیایش سرا * چند گشایم سرِ این ماجرا
 کلّ لسانه خطِ پیشانییم * طال بیانه دمِ روحانییم
 هرکه درین بزم قدح درکشید * باده باندازه ساغر کشید
 شیشه‌کشی کز پس و کز پیش بود * نیم نمِ نه کم و نه بیش بود
 منکه درین خمکده فیاضیم * از می و خون هرچه رسد راضیم
 * پدیرایه آغاز *

آنچه برون جست ز مدهوشیم * روحِ قدس گفت بسرگوشیم
 حکمتی از پرده بساز آورم * مغزِ فلاطون بگداز آورم
 بر سرِ آنم که بسازِ فراق * بر کشم از هند نوای عراق
 گورم روان چون نشوم آهزن * ره همه یک گام و دوشد راهزن

ره نه باندازه پای من است * گروم از دست سزای من است
 خضر درین بادیه گم کرده راه * نوح فرو رفته درین موجگاه
 نیست مرا چون بره دل قدم * رفته ام این راه بی پای قلم
 وه چه کنم با قلم رهگرای * بادیه آتش و چوبینه پای
 * تا قول او *

فادره طفلے ببقا نامزد * عمر طبیعیش ازل تا ابد
 جوش صنمخانه بالاست این * غلغل ناقوس مسیحا ست این
 کاخ نخست از رصد کبریا * ریخته از بیخته کیمیا
 از پی هنگامه کشیدم ز جیب * یعنی از پرده نشینان غیب
 غمزه زنان چون شود ابرونما * گوهر انصاف برد رونما
 از رخ این شاهد شیدائیان * تا چه ببینند تماشا ئیان
 * تا قول او *

فیضی ازین فیض دلت تازه باد * مغز ز جوش تو پر آرازه باد
 * در مدح و تسمیه کتاب خود گوید *

مستی طبع است درین بوستان * فیل شود مست بهندوستان
 از گل و می مجلس انگیزه * بوی گل و می بهم آمیخته
 خضر یک سبزه بوستان او * نوح یک شبند طوفان او
 مجمل اسرار الهی ببین * قافله سالار معانی ببین
 در خم این چنگ فسونکار ببین * پنج نوا بسته بیک تار ببین
 پی بفلک می برد این پنج راه * راه سخن میزنند این پنج گاه

چون شود این پنج گهر تابناک * غوطه خورد پنجه قلم بخاک
نقش ازل بین که بسطح بسیط * مرکز من دایره را شد محیط
آنکه چنین جنبش پرگار کرد * نام دوار مرکزادوار کرد
* در ستایش سخن *

با رقه عالم بالاست این * بهر سخن رتبه والاست این
* تا قول او *

شعر باندازه جمع ظریف * پیرومی قافیه هست و ردیف
رفته و خود را بعبارت زده * فکرشان خانه غارت زده
تا ز تو آراسته گردی سخن * معنی نو باید و لفظ کهن
دره دل پیش رو و پس مگرد * گرد بگرد سخن کس مگرد
تصفیه باطن مرتاض کن * رو بسوی مبداء فیاض کن
دزد سخن راه بجای نبرد * کز کف او باز قفای نخورد
چند بتاراج سخن ساختن * بزم ز شمع دگر انداختن
چند خیال دگر انداختن * کیسه پی نقد دگر دوختن
گر بتو گویم که خیال تو نیست * وین همه اندیشه مجال تو نیست
بانگ برآری که نکو بسته ام * معنی او را به ازو بسته ام
گرچه تو این حرف کزو بسته * خود بگرفتم که نکو بسته
ماشطه با غالیه و سندروس * دعوی شویی نکند بر عروس
قطع نظر کن ز خیال دگر * زانکه پسر خوانده نگردد پسر
هرچه خداداد بآن شاد باش * طالب معنی خداداد باش

قصدِ خیالِ دگران تا بکي * جود بمالِ دگران تا بکي
 گه بتوارد علمِ افراختن * گاه بتضمین سپر انداختن
 اینهمه از کودکی راه تست * وین همه از فکرِ کوتاه تست
 فیضِ ازل را نبود انقطاع * ملکِ ابد را نبود انتزاع
 * در ستایشِ قلم *

کرد دوات از پیِ خلوتِ گزین * همچو فلاطون که شدی خم نشین
 رازِ سفیدی و سیاهیِ درو * حرفِ الهی و مـالهی درو
 طرحِ سلیمی و خطاییِ درو * صورتِ بومی و هماییِ درو
 * فروغِ خسروی *

برقِ تجلیِ چو سحر تاب زد * شعشه بر عقلِ ره خواب زد
 گوهرِ دل مخزنِ اسرار کرد * جوهرِ جان مرکزِ ادوار کرد
 بزمِ قدحِ مطلعِ انوار شد * عقلِ بصدِ مشعله بیدار شد
 * درِ مقصود بکف آوردن باوجودِ کشاکشِ دنیا *

شکر که جماره بمنزل رسید * زورقِ اندیشه بساحل رسید
 گامِ فحست از قدمِ جست و جوست * منزلِ اولِ زرهِ آرزوست
 شد چو ز فیضِ ازل انجام او * مبدأ فیضِ نهم نام او
 مآلِ عبدالقادرِ بدارنی که در حق گویی و حقیقت نگاری ملاحظه
 اکبر پادشاه هم کم داشته - در ذکرِ فیضی جای که انتخاب از دیوان
 و مثنویات او میکند میگوید - از مثنوی مرکزادوار که در زمین
 مخزنِ خیال کرده بود و مبارک نیامده
 * بیت *

تا بچه دروِزه برین در شدم * تا بدل و دست توانگر شدم

کم طلبیدم گهرم بیدش رفت * پس بنشستم قدم پیدش رفت

(۳۲) و برین وزنست مثنوی زاهد - ملا عبد القادر بدائونی

در ترجمه علمی از شعرای اکبری نوشته - علمی الملقب بمیر

مرتضی از سادات دغلباد و از امرای معتبر خانزمانست

چند گاه بداون در حوزه تصرف او بود - بسمت فضیلت و حیثیات

اتّصاف داشت - و از حد گذار خوش طبع بود - چون جهجازه خان نام

یکی از اکابر بداون زاهد تخلص این بیت از مثنوی خویش که در

تعریف بسمله واقع شده خوانده * شعر *

کنگره سین چو خندان شده * خنده او از بن دندان شده

میر گفت که کنگره سین چه باشد بر شعر شما در دیوار خندانست -

انتهی - اظهار نون غنه نیز خنده انگیز *

(۳۳) و برین وزنست مثنوی نامی در ریاض الشعرا

مذکور است که میر محمد معصوم خان نامی از امرای نامی

اکبر پادشاهست در سنه (۱۰۱۲) ویرا بعنوان ایلچی گری بخدمت

شاه عباس صفوی فرستاده بود - در اصفهان با حکیم شفائی و

محمد رضای فکری و تقی اوحدی صحبت داشته - و از آنجا بتبریز

در خدمت شاه مغفور رفته است - وی اشعار بسیار گفته و تتبع

خمسه نیز نموده است - همیشه سنگتراشی همراه داشته در هر جا

بر سنگها نقش میکرد انتهی - دکتر اسپرنگر صاحب از تذکره تقی

کاشی آورده که امیر محمد معصوم نامی از امرای اکبری پنج مثنوی دارد تخمیناً ده هزار بیت یک جواب مخزن و یک حسن و ناز بوزن یوسف زلیخا و یک پری صورت جواب لیلی مجنون و یک جواب هفت پیکر و یک جواب سکندرنامه انتهی *

(۳۴) و برین وزنست مثنوی نشانی - نام او مولانا

علی احمد نشانی تخلص - در تاریخ بدوانی مسطور است مولانا علی احمد نشانی ولد مولانا حسین نقشی دهلوی مهرکن است که فاضل ولی مشرب و استاد شاهزاده بزرگ (ای جهانگیر شاه) بود و پدر و پسر هر دو این فن را بکرسی نشاندند و در گذرانیده اند - بفضایل علمی و کمالات انسانی متصف است - گاه گاه طبع روشن و ذهن باریک بین او بشعر می پردازد و بمناسبت شیوه خود تخلص اختیار می نماید انتهی داغستانی گوید - مولانا علی احمد نشانی مشهور بمهرکن از فرقه اولیا و زمره اصفیا بوده معیشتش از اجرت مهرکني می گذشته - و پیوسته بعبادات و ریاضات مشغول بوده بسیار از طالبان راه حق از خدمت فیض موهبتش بمنزل مقصود رسیده هدایت یافته اند - روز در حضور جهانگیر پادشاه که صوفیه سرگرم سماع و تواجد بودند مطرب این بیت را میخواند

* شعر *

هر قوم راست راه دین و قبله گاه

من قبله راست کردم بر سمت کج گاه

جهانگیر پادشاه از امرا و حضار مجلس معنی این بیت می پرسد -
 همگی خاموش میشوند - مولانا که در سماع بوده از سوال پادشاه
 اطلاع یافته در عین ذوق و کمال شوق که در انوقت بر مولانا غالب
 بوده رقص کنان و دست فشانان نزدیک تخت آمده میگوید که در
 یکی از ایام اعیاد هند که آن جماعه از ذکور و اناث با کمال آرایش و
 تقطیع بکنار دریای جون بجهت غسل فوج فوج و جوق جوق
 میرفته اند حضرت شیخ نظام اولیا از خانقاه برآمده تفرج
 آن جماعه میفرموده اند این مصراع بر زبان مبارک میگردد که * ع *

* هر قوم راست راه دین و قبله گاه *

و در انوقت طایفه شیخ بر سر مبارکش کج شده بود - امیر خسرو
 دهلوی که از مریدان شیخ است حاضر بود عرض میکند که * ع *

* من قبله راست کردم بر سمت کج گاه *

و مولانا دست بر سر می برد که طایفه خود را کج کند تا بپادشاه
 بنماید که باین نحو کج شده بود - کج کردن طایفه همان بود و صیحه
 زدن و قالب تهی کردن همان بوده - حضار مجلس بر سرش هجوم
 آورده گمان کردند که غش نموده - و جمعی را مظنه آنکه بزرق و تزویر
 خود را بیهوش کرده است - چند آنکه تدابیر کردند سودمند نشد -
 اطبّا را گمان رفت که سخته شده باشد - فرق مبارکش داغ کردند
 و پادشاه از تخت فرود آمده سرش را بدامن گرفته هر سعی که
 که متصور بود فرمود - اثری مترتب نشد - آخر مولانا را در تابوت

اشته با هزاران ناله و آه بخاکش سپردند- وقع هذا الامر سنة عشر
 لالف من الهجرة النبوية (۱۰۲۰) مولانا را با شیخ فیض
 احداث و مشاعرات بسیار بوده و مکرر کنایات بوی فرموده اند
 جمله درین مثنوی - و الحق ازین چند بیت کمال قدرت طبع
 و قماشِ نفسِ مولانا میتوان یافت *

* این زمزمه آن مرغ شناسد که بدامست *

انتهی - بدآونی نیز نوشته - و از جمله اشعار که در باب یک
 از محتشمان ستمظریف ابزاری جنس گفته اینست که * شعر *

چند زنی لاف که در ساحری * سامریم سامریم سامری
 هر نفس معجزه عیسویست * شعله نور شجر موسویست
 در سخنم نادره روزگار * اهل سخن را منم آموزگار
 هر نفس برده ز جادو شکیب * هر سخنم سحر ملایک فریب
 خسرو ملک همه دانی منم * حاکم اقلیم معانی منم
 جوهری سلك سخندانیم * صیرفی نقد سخنانیم
 این منم امروز درین دایره * شعله آتش بزبان آوری
 دعوی ایجاد معانی مکن * شمع نه چرب زبانی مکن
 شعله سرشتا ز گهرهای پاک * لافمن نیست چو در کیسه خاک
 طبع تو هر چند در هوش زد * یک سخن تازه نشد گوش زد
 آنچه تو گفتی دگران گفته اند * در که تو گفتی دگران سفته اند
 خانه که از نظم بیارستی * آب و گلش از دگران خواستی

سقفِ منقش که دران خانه است * رنگِ وی از خامه بیگانه است
 طبع تو دارد روشِ باغبان * ساخته باغِ زنهالِ کسان
 سبزه آن باغ ز راغِ دگر * هر گلِ رعناش ز باغِ دگر
 غنچه آن گرچه روانِ پرور است * لیک ز خونِ جگرِ دیگر است
 بید که بے میوه سر بر کشید * برگش از ان دانه مشجر کشید
 تازگی آن نه ز بارانِ تست * از خویِ پیشانیِ یارانِ تست
 چند پی نقدِ کسان سوختن * چشمِ بمالِ دگرانِ دوختن
 جمع مکن نقدِ سخنِ پروران * کیسه مکن پر ز زرِ دیگران
 شربتِ بیگانه فراموش کن * آب ز سرچشمه خود نوش کن
 گر خضری آبِ حیاتِ تو کو * در شکرِ شاخِ نباتِ تو کو
 نخلِ صفتِ سربلکِ میبیری * میوه بجز خسته نمی آوری
 سرو که بر چرخ بساید سرش * چاشنی میوه نباشد بوش
 بر سخنِ خویش تفاخر چراست * بر من دلخسته تمسخر چراست
 من اگر از شرم نگویم سخن * حمل به بید انشی من مکن
 نه چو رطب سینه پر از خسته ام * همچو صدفِ پردر و لب بسته ام
 من اگر از بند گشایم زبان * لب نگشایند زبانِ آوران
 طعنه چو ابلیس بآدم مزین * حالتِ من درنگر و دم مزین
 سامریم من که بزورِ فسون * لعبتِ از سحر برآرم برون
 غلغله در زهره و ماه افکنم * نسخه هاروت بچاه افکنم
 این مریخ آن ساحرِ جادو مزاج * کز سخنم یافته جادو رواج

منکه بجاد و سخنی شهره ام * هم فلک و هم مه و هم زهره ام
 سامریان در گره موی من * بابلیان در چه جادوی من
 دولت این کار بکام منست * سکه این ملک بنام منست
 از سخنم طرز سخن یاد گیر * عار مکن دامن استاد گیر
 هر که باستاد ارادت برد * در دو جهان گنج سعادت برد
 یک سخن از نظم تو نبود درست * مضحکه اهل سخن نظم تست
 گرچه بروی تو نگوید کسی * عیب تو پیش تو نجوید کسی
 لیک بغیب تو ملامت گران * انجمن آرای سخن پروران
 شعر ترا گر بمیان آورند * عیب تو یکیل بزبان آورند
 شعر ترا پیش تو تحسین کنند * وز پس تو لعنت و نفرین کنند
 نه تو بکس یار و نه کس باتویار * عیب تو بر تو نشود آشکار
 وه که یک یار نداری دریغ * مونس غمخوار نداری دریغ
 ثابت و عیب تو نماید که چیست * و آنچه مجیب تو گشاید که چیست

(۳۴) و درین وزنست تحفه میمونه - داکتر اسپرنگر صاحب

فهرست انگریزی رقم فرموده که تحفه میمونه از محمد حسن
 دهلوی در نعت سرور کائنات صلی الله علیه و آله و سلم برون
 مخزن - مطلع آن * بیت *

بسم الله الرحمن الرحیم * کرد خدا رحمت خود را عمیم

او در تاریخ وفات یکی از دوستان خود نظم کرده * بیت *

بود ثلاث و عشر سال فرزین از هزار * قطب حرم فوت شد حضرت عبدالوهاب

(۳۵) و برین وزنست مثنوی شانی تکلو - داغستانی

گوید - مولانا شانی تکلو - نامش نشف آقاست - اگرچه مولانا
مزبور در سخنوری چندان مایه نداشته لیکن بحکم سلیقه اشعار
خوب دارد انتهی در آتشکده آورده که مولانا شانی اصلش از اویماق
تکلو بوده و گاه در ری و گاه در همدان روزگار میگذرانیده و در
اشعار خود اعتقاد تمام داشته انتهی در مفتاح التواریخ نوشته
که شانی شاعر در عهد شاه عباس ماضی بوده و در سنه هزار
و بیست و سه (۱۰۲۳) هجری در ایران فوت نموده - پادشاه
سخن - تاریخ فوت اوست - داکتر اسپرنگر صاحب گفته که شانی
مثنوی دارد بر وزن مخزن در مدح شاه عباس * مطلع آن *
بسم الله الرحمن الرحيم * ماهچو رایت امید و بیم
کام خود از بسمله اول بشوی * پس سخن از حمد خداوند گوی

در مناجات

ای کرم متقاضی حاجات ما * صبح غمت شام مناجات ما
پیشه ما تخم گنه کاشتن * شیوه تو ناشده انگاشتن
عذر پذیر گنه بنده * عذر پذیرم که پذیرنده
تا چون نظامی کنم از آگهی * سکه ده پنجهی خود ده دهی
باغ دلم را ثمر معنوی * تازه کن از مایه خسروی
ای شده شایسته پابندگی * از تو خدایی چو ز ما بندگی

حکم دوسنگ آمده ارض و سما * دانه تویی در دهن آسیا
تا مگر از گردش این کوزپشت * نرم شود طینت نفس درشت
در کتابخانه اشیا تک سوسیتی کلکته این مثنوی هست *

(۳۶) و برین وزنست منبع الانهار ملک قمی - و آله
داغستانی گوید - مولانا ملک قمی ملک ملک سخنوری و شهریار
کشور بلاغت گستری بدکن آمده دران ملک سکونت اختیار
کرد و مدت چهل سال درانجا گذارید - سلاطین دکن شفقت
بر احوالش داشتند - و تفقد بسیار بوی میفرمودند - مولانا
ظهوری فرزند خوانده و داماد او بوده و تربیت از وی یافته است -
مولانا ملک را دوسه مثنوی خوبست لیکن بنظر راقم حروف
نرسیده است انتهی در مفتاح التواریخ مسطور است - ملا ملک
قمی در سنه نهصد و هشتاد و هفت از قزوین بر آمده سرے بدیار
دکن کشید و از مرتضی نظام شاه والی احمدنگر و بعد او از
برهان شاه اکرام و انعام فراوان یافت - و در بیجاپور دامن دولت
ابراهیم عادل شاه والی انجا گرفته از مقربان بساط عزت او گردیده -
و چون جوهر قابلیت ملا ظهوری درانجا مشاهده کرد فریفته
گردیده دختر خود را در حباله نکاح او در آورد - شیخ فیضی وقتی
که از درگاه اکبری بمسغات برهان شاه والی احمدنگر مامور شد در
عریضه خود از احمدنگر باکبر شاه نوشته بود که در احمدنگر
دو شاعر خاکی نهاد صافی مشرب اند و در شعر رتبه عالی دارند

یکه ملک قمی و دیگر مآظهوری - و ناظم تبریزی میگوید که
 مآملک قمی در سنه یکهزار و بیست چهار (۱۰۲۴) فوت شد -
 و مآظهوری یک سال بعد از وی - و ابوطالب کلیم بیست و پنجم
 نظم کرده - انتهای بداونی گوید - او را ملک کلام میگیرند -
 در خزانه عامره مرقومست - که خان آرزو مینویسد مولانا ملک
 قمی و ظهوری در برابر مخزن کتاب تصنیف کردند و یک شتر بار
 زر از عادلشاه گرفتند - ذهنی کاشی درین باب گوید * رباعی *
 در مدح و ثنایت ای شهنشاہ دکن * معذرم دار گر نگفتم مخزن
 میسند که بهر یک شتر زر گیرم * خون دو هزار بیت بد در گردن

مطلع منبع الانهار

بسم الله الرحمن الرحيم * اهدنا الصراط المستقیم

اگر کسرۀ دال و صاد اهدنا الصراط را باشباع خوانند مصرع ثانی
 بوزن مصراع اول مستقیم و راست بود *

(۳۷) و برین وزنست دیدۀ بیدار حکیم شفایی اصفهانی -

داغستانی گوید اسمش شرف الدین حسن - طبیب حاذق
 اما عجبش دشمن جان بیمار - و شاعر عاشق لیکن از کبرش
 خلق در آزار - در مجلس شاه عباس صفوی رتبه منادمت یافته
 طبع خوشه داشته صاحب دیوانست اما اشعارش بالنسبه بهم تفاوت
 بمیارے دارد انتهای و هکذا فی آنشکده - میرزا طاهر نصرابادی
 گوید - حکیم شفایی که طبعش در کمال استغنا بوده در سنه

(۱۰۴۷) فوت شد ملا شاه عرشی تاریخ فوت او گفته * ع *
 بشاه دین شفایی داد جانرا * گوینده صاحب خمسه است
 سه مثنوی او در تذکرها مذکور و در کتابخانه سوسیته کلکته
 موجود - یک این و مطلعش آنکه

بسم الله الرحمن الرحيم * تیغ الهیست بدست حکیم
 در نظم کتاب گوید

هاتف از جانب گنج سخن * گفت که ای خونی طرز کهن
 پایه معنی ز تو بالانشین * خاک سخن از تو ثریانشین
 زین همه افغان که دلت چیده است * نغمه شناسی نپسندیده است
 در نظر جوهریان سخن * جوهر خود را بمحک عرض کن
 بلبل ترنمه نظامی کزو * یافته گلزار سخن رنگ و بو
 نغمه و شیون بهم آمیخته * برده و بر طاق دل آویخته
 هر که باو نغمه نظیر آورد * زودش ازان پایه بزیسر آورد
 حلقه زده پنج کمان هنر * هر یک ازان دیگر پرزورتر
 کرده برو خامه دعوی رقم * کاین عمل فطرت جاد و قلم
 تا قول او

مژده شفایی که ز روز نخست * فیصل این کار حواله بتست
 رخصت از طرز نظامی بخواه * معذرت از خسرو و جامی بخواه
 یک بیک این پنج کمانرا بشست * صاف بکش گربتوانی شکست
 ازین مثنوی دو نسخه در اشیاتک سوسیته کلکته هست *

آسمان اول (۱۳۶) زبدة الاشعار قاسمی جنابادی

(۳۸) و برین وزنست زبدة الاشعار قاسمی گونا بادی

بقول خودش - در ریاض الشعرا نوشته - میرزا قاسم گونا بادی
کلیم طور کلام بوده - جامع کمالات صوری و معنویست - در ریاضی
ریاضت تام کشیده و درین علم سرآمد سروران گردیده - در مجلس
میرزا الغ بیگ بامولانا علی قوشچی مباحثات نموده است -
و تتبع خمسة شیخ نظامی کرده است انتهى در آتشکده نوشته که
قاسمی اسمش میرزا محمد قاسم از سادات جناب است شاعر
معروف و ببلندی موصوف - و بیشتر اوقات در مثنوی گوئی
شتافته و باتمام خسرو شیرین و لیلی مجنون و شهنامه که
باسم شاه طهماسب صفوی گفته توفیق یافته انتهى میرزا علاءالدوله
قزوینی کامی تخلص که یک از امرای اکبری و معاصر قاسمی
بوده در نفایس المآثر نوشته که قاسمی جنابدی* در خراسان و
عراق بمزید فهم و استعداد ممتاز و معروفست و در فنون شعر
عروض و معما سرآمد امثال و اکفاست - و از اقسام شعر بمثنوی
بیشتر می پردازد - الحق دران وادی داد سخنوری و بلاغت داده -
و در ادای تشبیهات و خیالات بے نظیر افتاده - و فضایل و کمالات
بسیار دارد - و در ریاضیات بے بدل زمان خود است - استفاد
علوم در خدمت علامه دهر استاذ البشر میر غیاث الدین منصور
شیرازی نموده - در فرصتی که جامع این کلمات متوجه دیار هند
بود در بلده کاشان بصحبت ایشان رسید - این چند کلمه بر سبیل

عریضه به بندگان حضرت اعلیٰ قلمی فرمودند - شرح منظوماتش
فی الجمله ازان معلوم میگردد و العبارة هذه *

بندۀ کمترین قاسم جذابدی بذروه عرض ملازمان درگاه عرش اشتباه
پادشاه خلایق پناه خلد الله تعالی ظلال دولته و معدلتہ علی
مفارق العالمین - میرساند کہ فلانی در گذرگاهے کہ متوجہ سفر ہند
بودند این کمینہ بخدمت ایشان رسیدم - و فرصت بغایت تنگ -
ازین مخلص استدعای بعضی ابیات کردند - عجالۃ الوقت خود را
بوسیلتہ صفت معراج حضرت نبوی مذکور ضمیر منیر اقدس
ساخت - انشاء الله تعالی کتاب شاہنامہ ماضی کہ چہار ہزار و
پانصد بیت است و شاہنامہ نواب اعلیٰ کہ آن نیز اینقدر است
و شاہرخنامہ کہ پنج ہزار بیت است و لیلی مجنون کہ سہ ہزار
بیت است و خسرو شیرین کہ آن نیز سہ ہزار بیت است -
وزبدۃ الاشعار کہ چہار ہزار و پانصد بیت است ببحر مخزن الاسرار -
و گوی و چوگان کہ دو ہزار و پانصد بیت است تمامی بخدمت
فرستادہ میشود - و الامر اعلیٰ - پس ازان مجموع کتب و اشعار
مذکور بدرگاہ معلی حضرت اعلیٰ فرستادند و در مقابل بتحف و
ہدایای پادشاہانہ سرفراز شدند اثنیٰ از مثنویات او یکہ شہنامہ
است دوم لیلی مجنون سیوم کارنامہ کہ گوی و چوگان نیز اورا نامست

(۱) در نسخہ نفایس المآثر کہ پیش نظر است اینجا بدین وتیرہ مرقومست

کہ - زبدۃ الاشعار کہ چہار ہزار و پانصد بیتست و مخزن الاسرار

چهارم شیرین و خسرو پنجم شاهرخنامه ششم عاشق و معشوق هفتم زبدة الاشعار - و جز سیومین و هفتمین باقی پنج مثنوی او بیک جلد بخط ولایت در کتابخانه اشیاتک سوسیته کلکته هست *

(۳۹) و برین وزنست دولت بیدار ملا شیدا - در خزانه عامره

آورده - شیدا دیوانه گرفتار زنجیر سخن - شیفته رنگ و بوی این چمنست - از طایفه تکلو بود - پدرش از مشهد مقدس بهند افتاد - مولد و منشأ شیدا فتحپور از توابع اکبرآباد است - ابتدای حال در سلك احدیان جهانگیر پادشاه انتظام داشت و بعلاوه اقطاع کامیاب بود - و در عهد صاحبقران ثانی شاهجهان در ذی بندگان شاهی درآمد - آخر مستعفی شده در کشمیر گوشه گیر گشت و بمواجبه از سرکار صاحبقران موظف گردید - و در عشره ثامن بعد الف (۱۰۸۰) همانجا شربت منات چشید - انتهی در ریاض الشعرا نوشته که مولانا شیدا بسیار بلندطبعیت واقع شده لیکن پست فطرت بوده زیرا که اکثر اشعارش ماخوذ از مضامین دیگرانست نه اینکه بعنوان توارد واقع شده باشد بلکه درین امر عامد و مصر بوده - در تذکره میرزا طاهر نصرآبادی مرقومست که شیدای هندی خیالش غریب و افکارش لطیفست - شعر بسیار گفته چنانچه مسموع شد که پنجاه هزار بیت گفته اما از بیدماغی تمام بهاره کاغذها نوشته در اشعارش بندرت شعر بلند بهم میرسد - بسیار تندخو بوده کم الفت بمردم میگرفت - وضعش هم کثیف بوده چنانچه

ملاّ رشدی باو شباهتی داشت - پیوسته بمحض توهّم از اقامان و امثال
 که حاجی محمدجان قدسی و طالب کلیم است و هریک بصفات
 حمیده یگانه آفاق اند میرنجیده انتهی در سروآزاد آورده که از
 منظومات اوست مثنوی مسمی بدولت بیدار در برابر مخزن اسرار -

مطلعش اینست * شعر *

بسم الله الرحمن الرحيم * آمده سرچشمه فیض عمیم

انتهی میرزا طاهر این دو بیت ازان مثنوی آورده * شعر

خامه من تیر شد از راستی * دور ز ننگ کجی و کاستی

تیر چوبه پر نشود کارگر * گشت سه انگشت برو چون سه پر

(۴۰) و برین وزنست مثنوی بهایی - شیخ بهاءالدین

عاملی بهائی تخلص معاصر شاه عباس صفوی بوده - در مفتاح التّواریخ
 و تذکره نصرآبادی نوشته که او والد شیخ حسین است در هجرت
 بتحصیل علم مشغول گردیده - در جمیع فضایل و کمالات باندک روز
 سرآمد افاضل اعصار گردید - بروز سه شنبه دوازدهم شوال سنه ثلثین
 و الف (۱۰۳۰) در اصفهان در گذشت - نعش او را بموجب
 وصیتش در مشهد برده مدفون ساختند انتهی در آتشکده و
 ریاض الشعرا نوشته که اصلش از جبل عامل که از مضامین
 شامست و اصفهان را وطن ساخته اشعار عربی و فارسی دارد - انتهی
 نان و حلوا - شیر و شکر - خلاصه الحساب - کشکول - جامع عباسی
 در قفّه اهل تشیع ازو - و بعضی که او را آملی بالف نوشته اند

سہواست چہ آمل بالف شہرست از مائزندان و عامل
بعین در شام - شیخ مصلح الدین سعدی شرازی رحمۃ اللہ علیہ

فرمودہ * مثنوی *

گوش تواند کہ ہمہ عمر وی * نشنود آوازِ دف و چنگ و نی
دیدہ شکید ز تماشاۃ باغ * بے گل و نسرين بسر آرد دماغ
گر نبود بالشِ آگندہ پر * خواب توان کرد حجر زیر سر
ور نبود دلبہرِ ہمخوابہ پیش * دست توان کرد در آغوشِ خویش
ور نبود مرکبِ زرین لکام * پای تواند کہ رود چند گام
این شکم بے ہنر پیچ پیچ * صبر ندارد کہ بسازد بھیچ

بہاء الدین عاملی در تتبع او گفتہ * مثنوی *

گر نبود خنک مظلالم * زد بتوان با قدمِ خویش گام
ور نبود مشربہ از زر ناب * باد و کف دست توان خورد آب
ور نبود بر سرِ خوان آن و این * ہم بتوان ساخت بنانِ جوین
ور نبود جامہ اطلس ترا * دلِ کہن سائر تن بس ترا
شانہ عاج ار نبود ہر ریش * شانہ توان کرد بانگشتِ خویش
جملہ کہ بینی ہمہ دارد عوض * وز عوضش گشتہ میسرِ غرض
آنچہ ندارد عوض ای شہریار * عمر عزیز امت غنیمت شمار

(۴۱) و برین وزنست حسنِ گلو سوزِ زلالی خوانساری -

در مرآۃ الخیال مرقومست - بلند پروازِ اوجِ بے مثالی سرآمدِ
وقتِ ملا زلالی شاگردِ میرزا جلال اسیر است - و استادِ سخنورانِ

غامضِ تقریر - خیلِ صفای شامه استعداد باید تا بوی از گلهای
معانی رنگینش تواند شنید - و فراوان دقتِ نظر شاید تا بشرفه
ایوانِ اندازِ بلندش تواند رسید - کیفیتِ صهبای خیالش بر
صدرنشینانِ مصطفیٰ هشیار مغزی خُم خُم باده شوق پیماید - و
سرجوشِ سبویِ فکرش گرموانِ بادیۀِ طلب را بشارِ عشق و
محبتِ رهبری نماید - انتهای و در هفت اقلیم نوشته زلالي
خوانساری - شاعریست که آبِ سخنش خاکِ کدورتِ خاطرها
فرو نشانیده و آتشِ فکرش باد را در تگابوی غیرت افکنده - و آله
داغستانی گوید مولانا زلالي خوانساری زلالِ افکارش اکثر درد آمیز است
اما آنچه صاف افتاده کوثر را درخوی خجلت نشانیده - در زمانِ
شاهِ عباسِ ماضی بوده مداحیِ میر محمد باقر داماد بسیار
نموده نوازشها از وی یافته - چند مثنوی در سلکِ نظم کشیده
است - و در ذکرِ میرنجاتِ اصفهانی گفته که - زلالي خوانساری
و میرزا جلالِ اسیر را در بعضی اشعار راهِ بوادیِ مهملات افتاده
با اعتقادِ خود این روش را نزاکت گویی دانسته اند و حل آنکه
از فرطِ توجه درین وادی پی غلط کرده از منزلِ مقصود دور
افتاده اند - از عهده روشِ نزاکت بندی ملاحظه فرمائی ترشیزی بقوتِ
طبع و زورِ مایه برآمده - و هر کس تتبع او کند البته کارش بمهمل گویی
می انجامد - انتهای آذر اصفهانی نیز گوید که زلالي از اربابِ نظم
خوانسار است اما پشت و بلند در اشعارش بسیار است - طبعش در

کمال سلاست - اما بصحّت و سقم شعر مربوط نبوده بهر حال بیشتر اوقات صرفِ مثنوي کرده و هفت مثنوي دارد - محمود وایاز - آذروسمندر - شعله دیدار - میخانه - ذره و خورشید - حسن گلوسوز - سلیمان نامه - و قصاید نیز دارد انتهای آزاد بلگرامی گفته که زلالي خوانساري زلال طبعش در مثنوي طوفان میکند - و نيسان کلکش درین بحر لالي شاهوار مي افکند - انتهي هفت مثنوي زلالي را سبعة سيّاره و هفت آشوب لقب است - و او در بهمرسانیدن مصارع بسمله خيله طبع آزمائيها کرده چنانکه در ديबाچه منثور سبعة سيّاره گوید - چار مصراع بسمله فرقاني چنين پرداختم * بيت *

بسم الله الرحمن الرحيم * نصّ صحيح است و کلام حکيم

بسم الله الرحمن الرحيم * پنجه اعجاز و عصای کليم

بسم الله الرحمن الرحيم * سرو سیه پوش رياضِ نعيم

بسم الله الرحمن الرحيم * ابروي خوش و سمة حسنِ قدیم

آغاز مثنوي حسن گلوسوز * نظم *

بسم الله الرحمن الرحيم * تیر شهابست بدیو رجيم

این مصرع بمصرع غزالي مشهدي که گذشت اقربست - و ميرزا

ظاهر نصرآبادي بسمله حسن گلوسوز بدین اسلوب نوشته * شعر *

بسم الله الرحمن الرحيم * اره کش تارك ديو رجيم

بعضی این را نیز از زلالي نوشته اند * شعرا *

بسم الله الرحمن الرحيم * مطلع ديباچه نظم قدیم

سبعه سیاره که در کتابخانه اشیا تک سوسیته و غیره هست در آن جز
 محمودایاز از هر شش باقی ورق چند مرقومست چنانچه
 حسن گلوسوز شانزده ورقست و بهر صفحه چارده بیت -
 داغستانی در ترجمه میر نجات جای که ذکر مهملات زلای میکند
 میگوید - از حسن گلوسوز زلای

* بیت *

ای ز تو جستن پی دیدن سراغ * هست سبکباری حفظ دماغ
 تا قلم ما رگ گردن بود * طوق بر ابلیس نوشتن بود
 (۱۴۲) و برین وزنست مثنوی باقر کاشی خرده - داکتر

اسپرنگر صاحب فهرست کتابخانه اوده نوشته که باقر کاشی خرده
 گویند برادر خرده ملا مقصود کاشیست و معاصر شاه عباس -
 داغستانی گوید باقر خرده کاشی - بنسبت مقصود خرده فروش
 که از شعرای مقرر کاشان و برادر او بود باین لقب علم شده - وی
 صاحب اخلاق حمیده و عاشق پیشه بود از ایران بدکن آمده در
 بیجاپور مدتها اقامت داشته انتهى هم صاحب فهرست میگوید که او
 مثنوی دارد در بیان خلوت و غربت و خوف و رجا و وحدانیت
 و رسالت که مطلعش اینست

* شعر *

بسم الله وَ بِه نستعین * تنزیل من رب العالمین

وفات باقر کاشی در سنه (۱۰۳۸) - اسپرنگر *

(۱۴۳) و برین وزنست مثنوی قدسی - محمد طاهر

نصر آبادی گفته که حاجی محمد جان مشهدی قدسی تخلص میکرد -

آسمان اول (۱۱۴۴) مثنوی قدسی و سلیم

و حقا که قدسی خلقت مردم طینت بود - بسعادت مکه معظمه
مشرف شده - از طول سخن او کمال شاعری ظاهر است - ازین
ولایت دلگیر شده بهند رفت کمال عزت و قرب منزلت داشت
در خدمت پادشاه و امرا و شعرا بحدی که طالبای اصلی که
بمنصب ملک الشعرایی ممتاز بود جهت مراعات او در دربار
پادشاهی پایین دست او می ایستاد - درانولایت فوت شد -
استخوانش را بمشهد مقدس آوردند - این بیت از مثنوی اوست
پاکي دامن ز نکویان نکوست * آینه را زخم قفا روبروست
در سر آزاد سنه وفات محمدجان قدسی (۱۰۵۶) مرقومست *
(۱۴۴) و برین وزنست مثنوی سلیم - اسمش محمدقلی -
میرزا طاهر نصرآبادی گفته که سلیم از طهرانست من اعمال ری -
طبعش لطیف و سلیقه اش در غایت انگیز است - اگرچه شهرت
در اخذ معنی مردم دارد اما معانی غریب لطیف هم زاده
طبع خود دارد - چنین مسموع شد که بدخو بوده و لطیفهای بیجا
ازو بیشتر سرزده انتهای سنه وفات سلیم در سرآزاد (۱۰۵۷) نوشته -
در کلیات او که نسخه ازان خوشخط در کتابخانه اشیاتک سوسیته
میباشد چند مثنویست - بوزن مخزن مثنوی پنج ورقه اولش اینکه
بسم الله الرحمن الرحیم * هست عصای ره طبع سلیم

* حکایت دوم *

ساله دلی از پی سیاه دور * داشت خرقه همچو مسیحا ضرور

آستان اول (۱۴۵) مثنوی حاذق - و ناز و نیاز

در آتشکده نوشته که سلیم مثنوی در مطایبه گفته این سه بیت که
در وصف خر گفته از او نوشته شد * شعر *

از فرسِ عمر سبکتازتر * از خرِ طنبور خوش آوازتر

بانگِ زراکب نشنیده است سخت * چوبِ ندیده است مگر بر درخت

کار نه با نیک و بدِ مردمش * به بود از ریشِ منافق دُمش

(۴۵) و برین وزنست مثنوی حاذق - در سرو آزاد

مرقومست که حکیم حاذق بن حکیم همای گیلانی واقف فن است -

و نبض شناس سخن - مولد حاذق فتحپور سیکریست - در عهد

جهانگیری بمنصب شایسته سرفرازی داشت - صاحبقران ثانی

شاهجهان در سال اول جلوس خود حکیم حاذق را بسفارت نزد

امام قلیخان والی توران رخصت فرمود - حکیم حاذق بعد ادا

سفارت مراجعت نمود و از درگاه خلافت بمنصب سه هزار

خدمت عرض مکرر بمعرض امتیاز درآمد - و پایان عمر در

مستقر الخلافه اکبرآباد گوشه انزوا گرفت و بسالیانه پانزده هزار روپیه

از سرکار موظف گردید و تا سنه اربع و خمسين و الف سالیانه او

باضافه های متعدد بچهل هزار رسید - حکیم در شوال سنه سبع و

ستین و الف (۱۰۹۷) در اکبرآباد شربت فنا چشید انتهای شعر این

مثنوی در ذکر عرفی گذشت *

(۴۶) و برین وزنست ناز و نیاز نجاتی گیلانی - واله

داغستانی گوید مولانا نجاتی گیلانی از شعری زمان شاه عباس

صفوی بود . صاحب مثنوی ناز و نیاز است چون این مثنوی
مشهور نبود و از مولانا نجاتی شعر دیگر بدست نیامد لابد قطعه از
قطعات آن مثنوی که بعنوان مَثَل و قَوم یافته بود بضرورت تحریر
نمود و آن اینست

گشت ز تائیر هوا تلخ کام * شورِ عرب لیلی شیرین کلام
ز آتش تب یافت عذارش گزند * خال رخس ریخت بآتش سپند
گشت شفق گونه عذارش ز تب * پُر دُر تبخاله شدش دُرِج لب
لجّه اعجازِ وی آمد بجوش * معدنِ یاقوت شدش دُر فروش
بر طبقِ نقره طلا کرد حل * گشت بزر صمغ سیمش بدل
داشت عیارِ زر او بیم شک * صیقلی حال زدش بر محک
دست چو آورد به نبضِ سقیم * کردِ اِشارت سوی فصدش حکیم
دید چو فصّاد ترازش کرد * رشته جان بستّه بازوش کرد
نشته آردش اُستادِ کار * بر سرِ خونریز چو مژگانِ یار
چون سرِ نشترِ رگ او برگشود * شعله نمایان شد و برخاست دود
لیک از آنجا که ز عینِ و داد * هست میانِ دل و جان اتحاد
بود دران واقعه پرتعجب * بر طرفِ بادیه مجنون بتب
در تب غم صبر و تسلّیش نه * آگهی از تبِ لیلیش نه
ناگه از اشباهِ دویی گشت فرد * نشترِ عشقش سرِ رگ باز کرد
شد چو نویدسندّه لوح آن قلم * صورتِ لیلی همه جا شد رقم
(۴۷) و برین وزنست مثنوی الهی بقولِ والاجذاب

آسمان اول (۱۴۷) مثنوی الهی و ادهم

دکتر اسپرنگر میگوید میر الهی ابن حجة الدین سعدآبادی -
(سعدآباد قریب همدانست) او بوقت تقی اوحدی بوده و نیز یار
محمد جان قدسی - سنه وفات (۱۰۶۰) یا (۱۰۶۴) - غنی
کشمیری تاریخ او چنین یافته * ع * برد الهی ز جهان گوی سخن *
مثنوی دارد بوزن مخزن در مدح شاهجهان - اولش اینکه * شعر *
بسم الله الرحمن الرحيم * قافله سالار کلام حکیم
در تذکره سرخوش مذکور است که میر الهی در اواخر عهد جهانگیر
از ولایت همدان بهند آمده شاعر نازک مزاج و خوشخیال بوده نام
الهی تخلص خود کرده انتهى *

(۱۴۸) و برین وزنست مثنوی ادهم - سرخوش نوشته

ابراهیم ادهم سید عالی نسب صفوی نژاد است در زمان شاهجهان
پادشاه بهند آمده دیوانه مشرب بوده طبعش بطور ایهام میل تمام
داشت انتهى ملخصا - کیفیت دیوانه مشربی ادهم در تذکره
سرخوش و ریاض الشعرا مفصلا مرقومست - در فهرست کتابخانه
اوده نوشته که میرزا ابراهیم ادهم در سنه (۱۰۶۰) مرد یا کشته شد -
مثنوی دارد بوزن مخزن که مطلعش اینست * شعر *

بسم الله الرحمن الرحيم * راه حدیث است بسوی قدیم

ذاتمام نسخه که در کتابخانه اشیانک سوسیته کلکته هست
دران - راه حدوث - بنظر فقیر آمده - و آنچه در فهرست کتابخانه
اوده نام این مثنوی رفیق السالکین نوشته سهواست - و در آسمان

سیم حال رفیق السالکین او می آید *

(۴۹) و برین وزنست مثنوی غافل - محمد طاهر نصر آبادی

گفته که غافلا محمد تقی نام داشت گویا^(۱) از طالقانست در معنی سنجی
ترازوی انصاف در کف داشت درد سخنش بحدّ بود که از
استماع معنی لطیف حالت او را دست میداد حقا که در سلسله
موزونان بسوز و درد او کم دیدیم هیچگاه بے سوز و محبّتی نبود -
در زمان شاه عباس ثانی فوت شد - شعرش اینست از مثنوی
بسکه جهان تیرگی اندود شد * آب در آینه گل آلود شد
تخم درین خاک میفشان دلیر * دانه بد هقان کشد از خوشه تیر

(۵۰) و برین وزنست مثنوی فدایی در تذکره نصر آبادی

مرقومست که محمود بیگ فدایی تخلص از ایل تکلو و ساکن طهرانست
مدّتی قبل ازین از قید علایق نجات یافته در لباس فقر درآمد -
خویشان و اقربا که عداوت طبیعی ایشانست در لباس مهربانی
آن بیچاره را از جامه آرام عریان ساختند و باصفهان آمده در خدمت
اغورلو خان بود - درین سال فوت شد شعرش اینست * مثنوی *
بسکه شده خاک پسندیده اش * قالب خشتی شده هر دیده اش
در سرش از حسرت گل شور بود * هر دو لبش چون دو لب گور بود
آینه اش گشت چو خشت لحد * دیده درو صورت هر نیک و بد
(۵۱) و برین وزنست مثنوی مولانا غیاث سبزواری

(۱) گویا بجای گویند درین تذکره بسیار مستعمل است || (۲) در نسخه نگلنو ||

آسمان اول (۱۴۹) مظهر الانوار و مثنوی غیاث و صفا

در ریاض الشعرا آورده که مولانا غیاث سبزواری فاضل و طبیب بوده
تتبع مخزن الاسرار کرده است انتهى

(۵۲) و برین وزنست مظهر الانوار هاشمی بخاری

در آتشکده آمده که هاشمی از سادات عالیمقدار و شیخ الاسلام
بخارا ست آخر الامر سفر حجاز کرده در مدینه مطهره بجنت
خرامیده گویند مثنوی مظهر الانوار در برابر مخزن الاسرار شیخ
نظامی گفته اما بنظر نرسیده انتهى *

(۵۳) و برین وزنست مثنوی صفا - میرزا طاهر نصرآبادی

گوید - مولانا محمد باقر نایینی در حدائق سن از جمیع علوم
بهره برده و زنگ تعلقات را از مرآت خاطر ستوده صفات او بیانی
نیست - در اوایل جوانی یکسال قبل ازین فوت شد و دل فقیر را
قرین هزار گونه محنت ساخته - صفا تخلص داشت شعرش اینست
بسم الله الرحمن الرحیم * هست عصای ره آمید و بیم

این چه عصائیست که در دست ما * آید ازو کار دل و چشم و پا
ای همه معدوم و تو اصل وجود * وی همه محتاج و تویی عین جود
چون قلمت مدّ زمان می کشید * نقطه خورشید و مه آمد پدید
در ره توجنبش پنج و چهار * گرم عنان ز ابلق لیل و نهار

(۵۴) و برین وزنست مثنوی ملا صبحی در تذکره طاهر

نصرآبادی نوشته که بیرم بیگ صبحی تخلص تویی سرکانیست و از
کدخدایان معتبر آن ولایتست و در کمال مردمی و آدمیت بود -

دلیلش آنکه گوهرِ صدفِ فضیلت و آدمیتِ آخوندِ کمالات -
مدتی در اصفهان از شاگردانِ خلفِ علامی آقا حسین بود - توفیقِ
زیارتِ کعبه یافته - الحال مسموع شد که از مجلسیانِ عالیجاهِ حسین
علیخان حاکمِ کرمانشاهانست - مجملًا ملاً صبحی خوش طبعیت
بوده و لطیف سخن شعرش اینست * مثنوی *

ای که چو نی از نفسِ زنده * اینهمه آوازه چه افکند
تا نفسِ میکشی ای سست پی * جای تو خالیست چو آوازِ نی
(۵۵) و برین وزنست مثنوی ملاً شریف طاهرِ نصرآبادی
گفته که ملاً محمد شریف از قریه درنوسفادران من اعمالِ
اصفهانست از اقربا و شاگردانِ ملاً عبدالحی ست - مثنوی
در بحرِ مخزن الاسرار گفته چند بیت از نوشته شد * شعر *

کرد ز راندودِ جواهرنشان * طوقِ مه و منطقه کهکشانشان
شیشه دل را می خونابه داد * بی رِقِ اسلام بسبابه داد
کوه بدل بست که رازِ بست این * شعله بجان ریخت که نازِ بست این
بارِ غمش در دل و در دیده اشک * کوه در انبانه و دریا بمشک
(۵۶) و برین وزنست مثنوی فایز - نصرآبادی نوشته که
میرزا علاء الدین محمد از جانبِ والده صبیّه زاده شاه عباسِ ماضی
و از جانبِ پدرِ خلفِ میرزا رفیع صدرِ ممالکِ خاصه که از اعظم
ساداتِ شهرستان من اعمالِ اصفهانست - میرزا صایب تخلص فایز
بایشان دادند - در ترتیبِ نظم نهایتِ قابلیت داشت - مثنوی

گفته و این چند بیت از انست . * شعر *

ریخته از ششپَر هیبت شکوه * مورچه زلزله در مغز کوه
عزم جهانگیریش ار دم زند * هر دو جهان چون مژه برهم زند
سکه بنام تو زند آسمان * بر زر خورشید که گردد روان
دوش یلانرا سپر پر شکوه * مهر درخشان زبر پشت کوه

(۵۷) و برین وزنست مثنوی طاهر وحید میر غلام علی آزاد

بلغرامی در سرو آزاد نوشته که میرزا محمد طاهر وحید قزوینی یگانه
عصر بود - و در فنون علوم و نظم و نثر گرو از همعصران می برد - الحق
در ایجاد مضامین تازه و ابداع مدعا مثل بے نظیر افتاده و آنقدر
دوشیزگان معانی که از صلب طبیعتش زاده دیگر حرف آفرینانرا
که دست بهم داده - ابتدای حال بتحریر دفتر از دفاتر توجیه نویسی
شاه عباس ثانی صفوی که در سنه اثنین و خمسین و الف
(۱۰۵۲) بر تخت فرمانروایی برآمد مامور بود - رفته رفته
بمجلس نویسی شاه که عبارت از وقایع نگاری کل باشد سر بلند
گردید - و در عهد شاه سلیمان که در سنه سبع و سبعین و الف
(۱۰۷۷) بر مسند دارائی نشست نیز چندگاه دران کار مستقل
بود و بکمال تقرب اختصاص داشت - آخر الامر بوالا پایه وزارت
متصاعد گشت - و در آغاز عهد سلطان حسین میرزا که در سنه
خمس و مایه و الف (۱۱۰۵) جلوس نمود مورد عتاب گردید -
تا آنکه از کدورت هستی وارست و رخت سفر ازین عبرتکده بعالم دیگر

بست - چند مثنوی دارد - یکے مقابلِ مخزنِ اسرار مطلعش اینست
 بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ * هست نهالِ زریاضِ قدیم
 در صفت تیغ * شعر *

بسکه بود تیزی تیغش رسا * لفظ توان کرد ز معنی جدا
 (۵۸) و برین وزنست مثنوی و الهی قمی در ریاض الشعرا
 نوشته میر و الهی قمی از استادان فصیح زبان و شعرای شیرین بیانست
 اشعار نمکین و افکار رنگین دارد - موسیقی را خوب ورزیده بود دران فن
 تصانیف درست کرده - در سنه (۱۱۰۶) در عرصه حیات بوده انتهای
 و نیز در آتشکده ذکر او آمده - در یکتا بیاض کتابخانه اشیا ننگ سوسیتی
 کلکته دو مثنوی او دیده شد - یکے بوزن مخزن این اشعار از انجاست
 بلبل خوش نغمه بستان چود * دفتر گلزار سخاوت گشود
 گفت که جمعه ز دیارِ یمن * باز بیدستند بعزمِ ختن
 جمله ز شهر از پی سود آمدند * بر درِ دروازه فرود آمدند
 عارضشان مطلع انوار بود * قلب همه مخزن اسرار بود
 مهر چو شب رو بعدم باز کرد * قافله هم عزم ره آغاز کرد
 رفت بهر سوی دران دشتِ تار * مردم آن قافله بیجان چو مار
 مشعلی از دور بران کاروان * مهر صفت در دل شب شد عیان
 بر اثر روشنیش تافتند * راه بسرم منزل جان یافتند
 مرقده آمد بنظر آشکار * بام و درش لعل و زبرجد نگار
 زنده دل بود درین کاروان * مرد جهان دید شایرین زبان

رفت بآن مرقد و الامقام * داده بآداب کریمان سلام
گفت که این مقبره خوش با صفاست * راستی این جای کدام اولیاست
عارف از دور دران انجمن * گفت بآن طوطی شکرشکن
مرقد سلطان سخا حاتمست * پای چراغ همه عالمست

(۵۹) و برین وزنست مثنوی واله هروی - نام او درویش
حسین تخلص واله - امّاداغستانی و الهی هروی بیانوشته و گفته
که او در عهد سلطان حسین مرزا بایقرا بوده - انتهای چند مثنوی
دارد صاحب بهار عجم از مثنوی مخزن او این شعر که در حمد
باری تعالی واقعست آورده * بیت *

خنده طراز لب گلهای باغ * دیده گشای دل عاشق ز داغ
(۶۰) و برین وزنست مثنوی سنجرکاشی - در ریاض الشعرا
و آتشکده نام او میر محمد هاشم خلف میر حیدر معنائی
کاشی نوشته - غلام علی آزاد بلگرامی در سرو آزاد آورده که سخنش
هموار است و گهرش آبدار - دیوانش بنظر امعان درآمد غزل و قصیده
و مثنوی یک رتبه دارد - در سلك ملازمان اکبر پادشاه انتظام
داشت - در اواخر عهد اکبری جانب بیجاپور حرکت کرد و در
ظلّ عنایت ابراهیم عادلشاه قرار گرفت - در ایام اقامت بیجاپور
فرمان طلب شاه عباس ماضی با خلعت فاخره بنام او صدور یافت -
امّا پیش از وصول فرمان منشور اجل نامزد او گردید و این صورت

در سنه احدی و عشرين و الف (۱۰۲۱) رو داد * مصرع *

افکند پادشاه سخن چتر سنجری

تاریخ است - مورخ دو عدد زاید را بحسن تعمیه افکند تم کلامه - در

بهار عجم این شعر از مرقومست * بیت *

شمع چو در جلوه به بیند قدش * خیزد و تقدیم دهد بر خودش

(۶۱) و برین وزنست مثنوی 'میرزا فصیحی' هروی -

در مرآة العالم نوشته که میرزا فصیحی هروی انصاری در زمان

شاه عباس ماضی خطاب ملک الشعرائی داشت و شاه انجم سپاه

در احترام و اعزاز آن فصیح نکته طراز بغایت میکوشید انتهی - میرزا

جلال اسیر که از شاگردان اوست میگوید * بیت *

آنانکه مست فیض بهارند چون اسیر * ته جرعه زجام فصیحی کشیده اند

دیوان وی که در کتابخانه اشیاتک سوسیتمی کلکته است دران دو

مثنوی از دیده شد بیکه بوزن مخزن که درستایش سید محمد امین

گفته آغاز آن * بیت *

بدر شرف مهر صفاهان سپهر * نسخه نقش قدم ماه و مهر

بوسه بهای کف پایش جهان * غاشیه بردوش درش آسمان

یکه نشین صف دین مبیس * قباله اسلام محمد امین

(۶۲) و برین وزنست مطلع الانوار میرزا قرداماد اشراق

تخلص - در ریاض الشعرا آورده که میر محمد باقر داماد اشراق

قدوة فضایی عالیمقدار و زبده حکمای روزگار بوده ویرا ثالث

المعلمین گویند - تصانیفِ عالیہ اش مدارِ علیہ فضایی نامدار و حکمای والامقدار - از فوطِ شهرت محتاج بتفصیل نیست - مجملہ جنابِ میر ثمرہ شجرہ و جودِ مسعودِ میر شمس الدین الشہیر بداماد است یعنی دامادِ مجتہد شیخ علی عبدالعال است - جنابِ میر مدتها در خراسان و عراق در خدمت دانشمندان مشغول تحصیلِ علوم شد - در تصفیہ باطن و تزکیہ نفس ریاضاتِ عظیمہ کشیدہ - مشہور است کہ چہل سال پہلو بر بستر نگذاشتہ - در عہدِ شاہ صفی باتفاق بزیارتِ عتباتِ عالیات رفتہ در نجف اشرف لباسِ عاریت را انداختہ در جوارِ آن امام البشر آسود - ملاً عبداللہ امانی تاریخِ فوتِ آن قدوة الفضا را چنین یافتہ

* ع *

عروسِ علم و دین را مردہ داماد (۱۰۴۶)

حضرتِ میر در انشای شعر طبع بقوت و قدرت داشتہ اشراقِ تخلص میفرماید انتہی - در بہارِ عجم این دو شعر از ان مثنوی آورده - در توحید گوید

* بیت *

در شرفِ در صدفِ دل نہاد * درِ افقِ بر کمرِ گل نہاد

سرمہ دہ چشمِ عدم از وجود * نور دہ جبہ چرخ از سجد

(۶۳) و برین وزنست مثنوی 'میرزا جلال' اسیرِ شہرستانی

اصفہانی - در سرو آزاد نوشتہ کہ میرزا جلال اسیر ابنِ مرزا مومن شاعرِ ادبند است و موجدِ اندازہای دلپسند - اسیر اگرچہ تلمیذِ فصیحی ہر ویست اما با میوزا صایب اعتقاد تمام دارد و مکرر

نغمه ستایش می سنجد و جای میگوید * شعر *

بارجود آنکه استاد فصیحی بوده است مصرع صائب تواند یک کتاب من شود
میرزا از اجله سادات شهرستان اصفهانست و بمصاهرت شاه عباس
ماضی ممتاز زمان - اما با گردش جام شراب و شرب مدام آنقدر
خوگر شد که در عین جوانی بر بستر ناتوانی افتاد و در سنه تسع
و اربعین و الف (۱۰۴۹) غبار هستی بباد فنا داد انتهی - و اله
داغستانی گوید که چون اکثر سرمست باده ارغوانی بود و دران
حال شعر میگفت عرایس بعضی ابیاتش از لباس معنی عور مانده
اما اشعار خوش بسیار خوبست انتهی ملخصا - در کلیات او که
در کتابخانه فقیر است چند موجز مثنوی بنظر آمده یک بوزن
مخزن اولش اینکه

خسر و دریادل غفران پناه * مرشد جم مرتبه خلد از تباہ

(۶۴) و برین وزنست مثنوی میریحیی کاشی - داغستانی

گوید که میریحیی بعضی ویرا کاشی و بعضی قمی دانسته اند انتهی -
میرزا طاهر نصرابادی قاضی یحیی کاشی و میریحیی قمی دو شخص
نوشته - صاحب بهار عجم بیشتر یحیی کاشی و بعضی جا میریحیی
شیرازی ثبت نموده - و آزاد بلگرامی در خزانه عامره چنین
تحقیق کرده که میریحیی کاشی شیرازی الاصل بود پدرش در کاشان
طرح توطن انداخت لکن با کاشیان بسیار بد بود مذمت اینها
بسیار کرده در مثنوی که در دم اکولی گفته میگوید * شعر *

پدرم این خطا بعرفان کرد * که ز شیراز جا بکاشان کرد

در عهد شاهجهان از ولایت بهند آمد و در سلکِ نذاکستران پادشاهی
منخرط گردید و چون قلعهٔ ارک شاهجهانآباد با سایر عمارات بصرفِ
مبلغِ شصت لک روپیه در سنه ثمان و خمسين و الف (۱۰۵۸)
انجام گرفت میر یحیی شاعر تاریخ بر آورد * ع *

شد شاهجهانآباد از شاهجهان آباد

و پنجهزار روپیه از پادشاه صله یافت - میر روزگار بکام میگذرانید تا آنکه
در شاهجهانآباد سنه اربع و ستین و الف (۱۰۶۴) طومارِ عمر را
بانجام رسانید - این مصرع تاریخ وفاتِ اوست * ع *

احیاء سخن چو کرد یحیی جان داد

مخفی نماند که همزه که بعد الف می آید مورخان فرس بخلافِ
عرب اکثر او را بجای الف در تاریخ حساب میکنند و گاهی حساب
نمیکنند زیرا که شکل از اشکالِ حروفِ تهجی ندارد - و در تاریخ
میر یحیی مورخ همزهٔ احیاء را محسوب نساخته انتهای - و سرخوش
نوشته که این بیت را با آن تاریخ بر لوح مزارش نوشته اند * شعر *

ای که از دشواری راه فدا ترسی متوس

بسکه آسانست این راه میتوان خوابیده رفت

در بهار عجم این چند شعرا ز منقولست در صفتِ باغ * بیت *
بلبلِ خوشخوان چو رآهنگ زد * بردلِ مستانِ چمنِ چنگ زد
شعله صفتِ لاله ز جا چست تیز * گشت بفتحچانِ طلا قه - وهریز

در صفت تاریکی شب

* بیت *

یک قلم از تیرگی شب جهان * پرز سیاهی شده چون حبر دران

در صفت زن حیاله

* بیت *

دهرز مکرش دل پرزاله * هر سر مودش دله محاله

در بیان مسافر گفته

* بیت *

داشت دران بلده یکم خانه خواه * بر درش افکند ز خود گرد راه

(۹۵) و برین وزنست مثنوی اشرف ماژند رانی - در

سرو آزاد آورده که ملا محمد سعید اشرف پسر ملا صالح ماژند رانیست
و صبیحه زاده ملا محمد تقی مجلسی - فاضل صاحب جودت بود و
شاعر و الا قدرت - طبع چالاکش معانی تازه بهم میرساند و عجایب
گلهای در دامن سامعه می افشاند - در آغاز جلوس خلد مکانی بهند
رسید و بملازمت سلطانی استسعاد یافت و بتعلیم زیب الذسابیگم
خلف پادشاه مقرر گردید مدتی باین عنوان بسر برد - آخر حب الوطن
مستولی گشت و قصیده در مدح زیب الذسابیگم مشتمل بر
درخواست رخصت بنظم آورد - و در سنه ثلث و ثمانین و الف
(۱۰۸۳) باصفهان معاودت نمود - و گرت دیگر قاید روزگار زمام او را
جانب هند کشید و در عظیم آباد با شاهزاده عظیم آتشان بسر می برد -
شاهزاده خیل طرف مراعات او نگاه میداشت و بنابر کبر سن در
مجلس خود حکم نشستن کرده بود - ملا در پایان عمر اراده بیت الله
کرد و خواست که از راه بنگاله در چهار نشسته عازم منزل مقصود

شود در شهرِ مونگیر از توابعِ پَنَنه سزاولِ اجل در رسید و اورا بعالمِ دیگر رسانید - قبرِ ملا در انجا مشهور است - اولاد او در بنگاله می باشند - دیوانِ ملا محمد سعید اشرف بمطالعه در آمد انواع شعر قصیده و غزل و مثنوی و قطعه و غیرها دارد و همه جا حرف بقدرت میزند انتهی - در بهار عجم این شعر ازو منقولست * بیت *
گشته یلی زن همه بر بانگ نی * همچو زنان یله از بهر می
(۴۶) و برین وزنست مثنوی 'خفاف' - حال او معلوم نشده - در نوادرالمصادر این بیت ازو آورده * شعر *

تا بکی از عجب گرازدنت * در نظر خویش برازدنت
(۴۷) و برین وزنست مثنوی 'ابوشعيب' - حال او نیز معلوم نشده - غالبا این غیر ابوشعيب هروی باشد که معاصر رودکی بوده - این شعر در نوادرالمصادر ازو آورده * شعر *

افشرد خون دل از چشم او * ریخته پالون مرگان فرو
(۴۸) و برین وزنست مثنوی 'صادق' - در ریاض الشعرا نوشته که آقا صادق تفرشی از شاگردان حکیم ربانی مولانا محمد صادق اردستانیست بسیار بشعور و لطافت طبعست و در شعر صاحب مذاق خوشیست - باشعار مولوی جامی بسیار مانوسست و خود مثنویها گفته بیشتر بطور مثنوی شیخ بهایی - و اقسام دیگر شعر کمتر میگوید - شنیده شد که الحال در حیات و در تفرش میگذراند انتهی -
آذر اصفهانی در ذکر معاصرين خودش نوشته که محمد صادق

سمان اول (۱۶۰) مثنوی لایق جونپوری

سیدے والانزاد و عالمے پاک اعتقاد قطع نظر از کمالات در مراتب نظم و نثر کمال مهارت داشته * ع * از کوزه همان برون تراود که دروست *
و گاهی اشعار عاشقانه بصفحه خاطر می نگاشت و بگفتن مثنوی بیشتر مایل بوده و باسم تخلص میکرده و غزل و رباعی نیز میگفته -
صحبتش مکرر اتفاق افتاده و کمال شفقت ازو دیده - این چند بیت از مثنوی اوست

* شعر *
نه بفرزندۀ این نه سپهر * نه بفرزندۀ این ماه و مهر
کار بدنیا و بعقبام نیست * غیر خدا هیچ تمام نیست
گرچه زبون فلک قوسیم * من نه ابوالقاسم فردوسیم
شاعری و شعر نه کار منست * شعرو روشی نه شعار منست
این دوسه بیت که تقاضای حال * پرده بر افکنده ز روی مقال
شعر نه شعرای یمانیست این * ثانی ترکیب مثنایست این
بارقه طور تجلیست این * شعله ناکه لیلیست این

(۶۹) و برین وزنست مثنوی لایق - غلام علی آزاد بلگرامی

در سرو آزاد بذکره میر عبدالجلیل بلگرامی آورده که میر محمد مراد متخلص بلایق جونپوری که در عنفوان جوانی بشوق ملاقات میرزا صایب پیاده از هند بصفاهان رفت و روزگارے بخدمت میرزا بسر برده بهند بازگشت - و از پیشگاه خلد مکان مدتی بسوانح نگاری دارالسلطنه لاهور سرانرازی داشت با علامه مرحوم (یعنی میر عبدالجلیل) بسیار مرتبط بود و باشاره ایشان خمسه در سلک نظم کشید - چهار

کتاب از خمسه او بنظر راقم الحروف رسیده - در خاتمه مثنوی
مقابل مخزن اسرار تصریح بتکلیف علامه مرحوم میکند و زبان
بستایش والا میگشاید که

* شعر *

راقم این نامه معنی سواد * محور سخن بنده محمد مراد
بود شب انجمن آرای فکر * داشت سرے گرم ز سودای فکر
یافته از قید تعلق خلاص * خامه بکف منتظر فیض خاص
از درم القصه درآمد بدرون * اهل سخن را بسخن رهنمون
نشسته سرجوش خمستان هوش * از پی تحقیق سخن چشم و گوش
صورت ازو گشته بمعنی دلیل * سید علامه عبدالجلیل
کرد بموزنی طبع سلیم * طالب خویشم چو کلام کلیم
میدهد از لفظ بمعنی پیام * زودتر از نکبت گل با مشام
می برد از طرز بمطلب سراغ * گرمتر از نشئه می با دماغ
دید که فکر سخنم پیشه است * دل گرو صورت اندیشه است
گفت سخن ساده و پرکار به * تاب کش سبزه و زنار به
بس بود از بهر سخنور کرا؟ * معنی بیگانه لفظ آشنا
گفتن او فکر مرا تازه کرد * روی سخن را بنفس غازه کرد
شد ز پریشان دل جلوه گر * خیل معانی ز پی یکدگر
خامه بتحریر گرو ساختم * نقش دلاویز بپرداختم
از مدد باطنی گنجوی * طرز سخن یافت ز فکرم نوي
(۷۰) و برین وز دست مطمح الانظار حزین - احوال او

در ریاض الشعرا و خزانه عامره و تذکره المعاصرين که خودش نوشته
 مفصلاً مرقومست - خلاصه اینکه شیخ محمد علی حزین اصفهانی
 که بعلم عقلي موصوف - و در سخنوري و شاعري معروفست
 سلسله نسبش بهجده واسطه بشیخ زاهد گیلانی مرشد شیخ صفی الدین
 اردبیلی که جدّ سلاطین صفویه است منتهی میشود - تولد شیخ
 در ماه ربیع الآخر سنه یکهزار و یکصد و سه (۱۱۰۳) در اصفهان
 واقع شده - و او شاگرد محمد مسیح فسیلی و او شاگرد آقا حسین
 خوانساریست در ابتدای حال پا در سیاحت ایران دیار گذاشته
 اکثر بلاد خراسان و دارالمرز و عراق و فارس و آذربایجان را سیر کرد -
 و از فضایل دهر اکتساب علوم نمود - و با شعرای معاصرین صحبت
 داشت - و در سنه یکهزار و یکصد و چهل و سه (۱۱۴۳) سفر حجاز اختیار
 کرد - و هنگام معاودت گذارش بر بلده لار افتاد - دران بلده از آشوب
 زمانه که بسبب نادر شاه بوده توقف نتوانست کرد بالضروره خود را
 بساحل عمان رسانید و از آنجا به بنادر فارس آمد - و از آنجا آبخورش
 بکرمان کشید - و بعد چنده وارد هندوستان گشته - و آله داغستانی
 گوید که تا حالت التکریر در شاهجهاناباد تشریف دارد - پادشاه و
 امرا و سایر ناس کمال محبت و مراعات نسبت بوی مرعی میدارند
 لیکن از آنجا که مروت جبلی و انصاف ذاتی حضرت شیخست
 عموم اهل این دیار را از پادشاه و امرا و غیره هجو هلی رکیک که
 لایق شان شیخ نبود نموده - هر چند او را ازین ادای زشت منع کردم

فایده نبخشید - و تا حال در کار است - لابد پاسِ نمکِ پادشاه و حقِ صحبتِ امرا و آشنایان بے گناه گریبانگیر شده - ترکِ آشنایی و ملاقاتِ آن بزرگوار نموده این دیده را نادیده انگاشتم - آمربن بخُلِقِ کریم و کرمِ عمیم این بزرگان که با کمالِ قدرت در صددِ انتقامِ بر نیامده بیشتر از پیشتر در رعایتِ احوالش خود را معاف نمیدارند - اینمعدنی زیاده موجبِ خجلتِ عقلای ایران که درین دیار بدلای غربت گرفتار اند میشود

* شعر *

هر که پا کج میگذارد ما دلِ خود میخوریم

شیشه ناموسِ عالم در بغل داریم ما

القصة بعضی از غیورانِ این مملکت کمرِ انتقام بسته تیغِ هجا بردی کشیده در نظرِ اربابِ خرد خفیفش کرد - از جمله سراج الدین علی خان آرزو که از شعرای این شهر است و در فضیلت و سخنوری گوی از میدانِ همگان میرباید اشعارِ غلط بسیار از دیوانِ شیخ برآورده رساله مسمی به تنبیه الغافلین نوشته و ابیاتِ مذکور را یک یک ذکر کرده و تعریضات نموده انتهای آزادِ بلغرامی هم که از همصحبانِ اوست گفته که عمدة الملک امیرخان متخلص بانجام سیورغالی سیرحاصل برای شیخ از فردوس آرامگاهِ محمدشاه گرفته داد - و بآن ماده توکل فارغبال آسوده حال در دهلی میگذرانید - قضا را شیخ اهل هند را هجو کرد از انجمله است این بیت

* بیت *

نسئاس سیوتیست تمفای مردمی

از دیولاجِ هند که انسان نداشته است

شعراي شاهجهانآباد بشور آمده متصدّي جواب شدند - شيخ اقامتِ دهلي بے لطف دیده باکبرآباد قدم رنجه کرد و از انجا بارادۃ بنگاله ببئارس پس بعظیم آباد پتنه شتافت - و نسخ عزیمت بنگاله نموده ببئارس عود کرده آن شهر را دلفهاک توطن ساخت - الحال در انجا عاقبت خانۃ ترتیب داده چشم بر راه داعي حق است انتهي - در مفتاح التواریخ نوشته که در بئارس قبری از برای خود ساخته انتظار اجل موعود میکشید و اکثر بر زبانش میگذاشت که اینقدر دیر چراست انتهي تا آنکه در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد (۱۱۸۰) راهی منزل فنا گردید - و در همان قبر مدفون گشته - شخصه این تاریخ بتعمیه گفته

* بیت *

تهی گشت هیئات روی زمین * ز شیخ محمد علی حزین
در مجموعه مثنویات شیخ که در کتابخانه دهلي و اشیاک سوسیته کلکته بنظر فقیر رسیده از هر یک ورقه چند بیش نیست چنانچه ازین نسخه همین دیباجه دو ورق است در حمد و نعت - ظاهرا بعضی صورت اتمام نیافته باشد - شعر اول مطمح الانظار

* بیت *

ای دل افسرده خروشت کجاست * خامشی از زمزمه جوش کجاست
(۷۱) و برین وزنست مثنوی حکیم قانّی - او ابوالفضایل

میرزا حبیب الله شیرازی متخلص بقانّی خلف میرزا ابوالحسن گلشن تخلص - حکیم قانّی که در پسینان اعجوبه روزگار است و بعد

از علی حزین شاعرے باین جلالتِ شان از ایران برنخاسته بنای
 وسیع الفضای هنر را بارکانِ اربعهٔ زبانهای چارگانه فارسی و عربی و
 ترکی و فرانسوی استوار نموده و بهر یک از زبانهای دیگر هم بجای رسیده
 که اگر بتغییر صورت و لباس رفعِ شبهه و التباس نمیشد کس واقف
 از آن نمیکشت که گوینده پارسی است یا پارسی عربیست یا ترکی -
 و از آنجا که او بنیانِ بیان را بر وضعِ خوش و روشِ تازه نهاده از پیشگاه
 ابوالنصر فتحعلی شاه مجتهد الشعرا لقب یافته - و چون در قصاید
 خاقانی ثانی بوده پادشاه جمجاه ماضی محمد شاه غازی اورا
 حسان العجم خوانده - و انعام و اکرام شاه و شاهزاده آنافاناً نسبت
 باو می افزود تا آنکه در سال (۱۲۷۰) پدرود جهان فانی نمود و عالم را
 حزین و حسرت آگین فرمود - اینست نبذ از احوال حکیم که در
 اولِ کلیات او (که در بمبی در سنه ۱۲۷۷ بطبع آمده) مفصلاً
 مرقومست - موجز مثنوی در بیان قصهٔ محبت بانوی و سرا و
 بره او بوزن مخزن گفته - اوایل آن اینکه

* شعر *

بانوی شه قبلهٔ اهلِ حرم * گلبنِ رضوان گلِ باغِ ارم

مهرِ فلک شیفتهٔ چهرِ او * زهره و مه مشتری مهرِ او

راهزنِ زهره دو هاروتِ او * لعلِ جگرخون ز دو یاقوتِ او

در آخر گوید

* شعر *

ای دل از معنی هر قصهٔ * کوش که بارے ببری حصهٔ

قصدم ازین قصهٔ نبذ یکسره * محبتِ بانوی و سرا و بره

بانو روحست و سراروزگار * بره همان سیرت ناسازگار

جا چو کند سیرت بد در بدن * روح گریزند بضـرورت ز تن

کوش که از سیرت بد واره‌ی * تا بسرای ابدی پا نه‌ی

هرکه بجان سیرت بد ترک کرد * صحبت نیکان جهان درک کرد

(۷۲) و برین وزنست مثنوی درد و داغ غالب - نام

او اسدالله خان - تخلص غالب - او خودش گفته * بیت *

غالب نام آورم نام و نشانم می‌درس * هم اسداللهم و هم اسداللهیم

عرف میرزا نوشه - اکبرآبادی المولد دهلوی المسکن - شاگرد میرزا

عبدالصمد اصفهانی که پیشتر هر مزد نام داشته - قوت طبع و قدرت

سخنگذاری نظماً و نثراً مرا و را مسلمست بلکه بیشتر نثر او دلربا تر -

لیکن حال سخن‌دانی او سیما کیفیت قاطع برهان او که پستر

درفش‌کاریانی خطابش کرده و همچنین جوهر تیغ‌تیز او از مطالعه

جوابهای آن خصوصاً مؤید برهان و شمشیرتیزتر بر تماشاگران سخن

حالیست - در لارنس گزیت میرتهه مطبوعه ۲۷ فبروری

سنه ۱۸۹۷ ع نوشته عمر او تخمیناً هشتاد و دو سال بوده است -

مولوی عبدالحکیم جوش تخلص مدرس اسکول میرتهه تاریخ وفات او

که در سنه * ع * یکهزار و دویست و هشتاد و پنج * واقع شده چنین یافته

* ع * * مرد هیهات میرزا نوشه *

اما شمس‌الملک مظفرالدین حیدرخان بهادر مظفر جنگ فرماید

* شعر * سال میلاد اوست لفظ - غریب * سال فوتش - بمرد غالب آه *

پس عمر هفتاد و سه باشد - آغاز این مثنوی (که پنج ورقه بیش نیست و در کلیات او بطبع آمده) اینک * بیت *

بے ثمر و بزرگری پیشه داشت * در دل صحرای جنون ریشه داشت
انچه از اعتراض و اصلاح برین شعر * خوک شد آه واقع شده
در مؤید برهان صفحه (۴۴۲) مرقوم گشته فلانکره *

(۷۳) و هم برین وزنست مثنوی رنگ و بوی او - که

همین چار ورقست - اولش اینک * بیت *

بود جوان دولتی از خسروان * غازه کش عارض هندوستان

(۷۴) و هم برین وزنست مثنوی یک ورقه او - که در

تهنیت عید الفطر بابوظفر بهادر شه نوشته - ابتدایش اینک * بیت *

باز بر آنم که بدیدای راز * از اثر ناطقه بندم طراز

(۷۵) و هم برین وزنست دیگر مثنوی یک ورقه او - که در

تهنیت عید بولیعهد فتح ملک رقم کرده - سرآغاز اینست * بیت *

منکه درین دایره لاجورد * کرده ام از حکم ازل آبخورد

قایمه بلهجه قدما - الفاظ و تراکیب متقدمان در کلامش بسیار

یافت میشود - هرچه دلش خوش میکند میذوبد قبیم بود یا

فصیح - در پایان این مثنوی گفته * بیت *

گرچه به از نظم نظامیست این * مدح مخوان خط غلامیست این

(۷۶) و برین وزنست مثنوی تاج سخن از وحیدالعصر

مخدومی والا جناب مولوی محمد عیدالرؤف متخلص بوحید

دام افاضه که امروز درین شهر بزمِ سخنوری ازو منور است -
 و در نثر و نظم کم همتا - این مثنوی تقریباً چار صد ابیاتست در
 موعظت - اما هنوز پیرایه اتمام نیافته - بیتہ چند از اوایل آن اینست
 بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ * تاجِ سخنِ راست چو درِ یتیم
 تاجِ سخنِ چیست ثنایِ خدای * کوست بجا نے بگہ و نے بجای
 جانِ بتنِ آمایِ حکیم و کریم * بے تن و جانِ پایِ رؤف و رحیم
 آنکہ بود معنی لفظِ قدم * آنکہ برآورد وجود از عدم
 آنکہ بود واجبِ یکتا بذات * مظهرِ او آیندہ ممکنات
 واحدِ مطلقِ احدِ بے نشان * قادرِ برحقِ صمدِ مہربان
 ہفت زمینِ ہفت فلکِ آفرین * جن و بشرِ حور و ملکِ آفرین
 اوست کہ این بزمِ جهان آفرید * تا بچہ فر و بچہ شان آفرید
 از پی این بزمگہ پُرس - رور * کرد مہ و مہر قنادیلِ نور
 کرد درین بزمِ ز حکمت بپا * مروحہ جنبانِ نسیم و صبا
 وہم او فرماید بر عنوانِ رسالہ تحفۃ الحاج

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ * کعبہ جان و دلِ اہلِ نعیم

(۷۷) و برین وزنست مثنوی مشرق الانوار - مولوی

عبدالرحیم گورکھپوری تمنا تخلص عرفِ عام دھری صاحبِ
 فرہنگی دبستان کہ بعد از تحصیلِ علومِ رسمیہ و فنونِ حکمیہ نزیلِ
 کلکتہ شدہ درسنہ (۱۲۷۳) رحلت کردہ - بفارسی نیکو مہارت داشتہ -
 بزبانِ انگریزی کتابے نظم در پند و اندرزِ محتوی بر شصت و چار

حکایتست که بنام گیز فیصل شهرت دارد حکایتِ اولیٰنش را تمثلاً
 بفارسی بوزنِ مخزنِ نظم کرده و شاگردِ رشید او والاجذاب مولوی
 عبیدالله عبیدی تخلص که از بزرگ شاعرانِ میدنی پور و مدرّس
 مدرسهٔ محسنیهٔ می باشد در پی اتمامِ آن گشته - و نامِ او
 مشرق الانوار کرده - سه بیتِ اولش از کلامِ عبیدی * بیت *

بسم الله الرحمن الرحيم * هست علاج از پی قلبِ سقیم
 دردِ دلت را نبرد ای لیب * بهتو از اسمِ الهی طیب
 نامِ خدا طرفهٔ پزشکیست هان * وه چّه پزشکی که مسیحایی جان
 بیتمه چند از حکایتِ اول من کلامِ تمثلاً

طرفه حدیثیست شنو پیش ازین * بود شبانِ سره صحرانشین
 خاطرش آسوده ز سود و زیان * پاک‌گهر پاک‌دم و پاک‌جان
 دیده‌ور آگاه‌دل و تیزهوش * وز بد و نیک همه عالم خموش
 پاسِ گله‌شام و سحر داشته * شب بگله چرخ نظر داشته
 آمدن و رفتنِ لیل و نهار * کرده بدش بُرخود و هوشیار
 گردشِ گردندهٔ صیف و شتا * معرفتش کرده فزون و دها
 از اثرِ بوقلمونِ زمی * مشکش کافور و بنفشه سمن
 و برین وزنست مثنوی چاره‌بیمار از (۷۸) *

ابوالعاصم عبدالحلیم عاصم تخلص که یکی از تلامذهٔ فقیر و از نومشقانِ
 این شهر است - و طبیعتی و سلیقهٔ نیکو دارد - بیمار بوده که
 طبعش این مثنوی را آغاز نموده - اولش اینکه * شعر *

بسم الله الرحمن الرحيم * حرف نخست است ز نظم حکيم
در حمد خداوند يگانه

حمد خداوند تعالی کنم * مرتبه نظم دو بالا کنم
حمد خدا تازه بهار سخن * حمد خدا حسن نگار سخن
حمد خدا مخزن اسرار ذکر * حمد خدا مطلع انوار فکر
حمد خدا نوگل گلزار جان * حمد خدا زمزمه انس و جان
در تعريف سخن و سخنوران

گنج معاني بسخن آورم * معني نو لفظ کهن آورم
چيست سخن مظهر اسرار قدس * چيست سخن سايه ديوار قدس
تا قول او

بود نظامي بسرير سخن * پادشه طرز جديد و کهن
ملک سخن ملک نظامي بود * شگه گي از خسرو و جامي بود
وله ايضا

بسم الله الرحمن الرحيم * خال رخ آري عروس قديم
بسم الله الرحمن الرحيم * گيسوي مشکين نگار قديم
بسم الله الرحمن الرحيم * زلف گرگير عروس قديم
بسم الله الرحمن الرحيم * گوهر يكدانه درج قديم
بسم الله الرحمن الرحيم * نغمه مرغان رياض نعيم
بسم الله الرحمن الرحيم * هست ز گلزار الهي شميم
بسم الله الرحمن الرحيم * مخزن اسرار خدای کریم

بسم الله الرحمن الرحيم * درغم و اندوه و مصیبت ندیم

بسم الله الرحمن الرحيم * غنچه سربسته راز حکیم

ذکر چند مصرع گویان بسمله

میرزا علاء الدوله قزوینی کامی تخلص که یکم از شعرای اکبری

بوده در اوایل نفایس المآثر که تذکره علایی نیز گویند نوشته * شعر *

بسم الله الرحمن الرحيم * مطلع انوار کلام قدیم

زینت دیداجه ام کتاب * زیب ده نامه فصل الخطاب

قفل گشای در گنج سخن * راهنمای سخن اندر دهن

سردیوان عبد الاحد وحدت تخلص نبیره حضرت سید احمد مجدد

الف ثانی رح * شعر *

بسم الله الرحمن الرحيم * وسمه ابروی عروس قدیم

لا أعلم - بسم الله الرحمن الرحيم * گوهر اکیل عروس قدیم

لا أدري - بسم الله الرحمن الرحيم * مصرع برجسته نظم قدیم

استاذی خدا بیامرز خواجه اسد الله کوکب یکم از بزرگ شاعران جهانگیرنگر

بسم الله الرحمن الرحيم * هست کلید در فیض کریم

والاجذاب مولوی ذوالفقار علی معنی مرشد آبادی که ناظم

مناظم سخن و بزرگ مدرس مدرسه عالیہ انگلوپرشن میباشد *

بسم الله الرحمن الرحيم * خال و خط شاهد نظم قدیم

بسم الله الرحمن الرحيم * مد تفصیل حساب قدیم

بسم الله الرحمن الرحيم * حاصل هر چار کتاب قدیم

بسم الله الرحمن الرحيم * فيه شفاء لِفَوادٍ سقيم
 بسمله با دوست عصای کلیم * بسمَلِ این تیغِ عدوی لثیم
 شد و مدِ خطبه شاعیست این * طغری منشور الهیست این
 طرُق طغرادش فصل الخطاب * هم خطِ پیشانی ام کتاب
 جلوهُ انوارِ جمال آمده * خود شجرِ طورِ جلال آمده
 نقشِ مرادِ دلِ معنی گرای * هیكلِ طفلِ خردِ رهنمائی
 نامه کزین نامِ نشانی نیافت * جسمِ سیاهیست که جانِ نیافت
 برادرِ عزیزم سید محمود آزاد که پیشتر شیدا تخلص داشت و امروز
 در نظم و نثر دستمایه دارد و شایستگی و فیض پذیری و بهروزی
 از ناهیه کلامش برتابد * شعر *

بسم الله الرحمن الرحيم * زینتِ عنوانِ کتابِ قدیم
 بسم الله الرحمن الرحيم * لوحِ طلسمِ سرِ گنجِ حکیم
 بسم الله الرحمن الرحيم * آیتِ الطافِ خدای کریم
 بسم الله الرحمن الرحيم * رهبرِ گنجینه فیضِ عمیم
 بسم الله الرحمن الرحيم * پرده گشای رخِ حسنِ قدیم
 بسم الله الرحمن الرحيم * نوگلِ گلزارِ ریاضِ نعیم
 بسم الله الرحمن الرحيم * هست دلیلی ره گنجِ کریم
 بسم الله الرحمن الرحيم * خالِ رخ افروزِ جمالِ قدیم

مولوی معراج الدین واصف تخلص از تلا مذهب فقیر

بسم الله الرحمن الرحيم * مفتاح الباب لکنز الحکیم

بسم الله الرحمن الرحيم * هست نمک بوسرخوان کریم

بسم الله الرحمن الرحيم * در گرانه سایه بحر قدیم

مولوی محمد اشرف خان متخلص باشرف از شاگردان فقیر

بسم الله الرحمن الرحيم * غار رخسار عروس قدیم

بسم الله الرحمن الرحيم * هست نسیم ز ریاض نعیم

حسان الهند میر غلام عالی آزاد بلگرامی در خزانه عامره بترجمه

عرفی شیرازی گوید که فقیر هم مصرع برای بسم الله

بههم رسانیده ام که * شعر *

بسم الله الرحمن الرحيم * تیغ سیه تاب رسول کریم

آما شیخ نظامی علیه الرحمه در آغاز مخزن اسرار قصب السبق از

مصرع گویان بسم الله ربوده انتهى کلامه *

به گزینی و امتیاز در مثنویهای این بحر

صاحب فرهنگی دبستان نوکیز خامه تحقیق کرده که - اول

کس که سفینه مثنوی درین بحر شیرین دلاویز روان ساخت - و

بآب و هوای دل افروزش طبائع سیاحت آن دریا بار را بنواخت -

شاید نظامی بود که دستین نامه از پنج گنج خود مخزن اسرار را

دران منظوم کرد - پاکي و تذک الدامی الفاظ و بلندی و نازکی

معانی این نامه پس آیندگار را بپژان محو جمال و کمال خود

گردانید که مدتها سودای بههم رسانیدن جواب شایسته آن بختند -

شاید آن خسرو از همه به گزینست و خیل شیرین انتهى - آری

مخزن الاسرار بقولِ جمهور خود معجزة ایست در اشعار - اما در جوابها
 اول مطلع الانوار خسرو بعد ازان تحفة الاحرار جامی پس مظهر الآثار
 هاشمی کرمانی - در نفائس المآثر گفته که - الحق تحفة الاحرار
 را کسی به از هاشمی کرمانی تتبع نذمودة تم کلامه - و در موجزات
 خلد برین وحشی کرمانی *

In 1872, he published his *Risálah i Ishtiqaq*, an excellent elementary Persian Grammar.

The *Haft Ásmán* is the last work of Ághá Ahmad 'Alí. It was originally written as an Introduction to Nizámí's works, to accompany the Society's edition of the *Sikandarnámah i Bahrí*. It contains a valuable history of the Persian Masnawí. As Masnawís are written in seven metres, the work was entitled *Haft Ásmán*, or the 'Seven Heavens.' Although only the first *Ásmán* has been completed, the book forms a whole, and will be found to contain invaluable hints on Persian poets and their works.

Ághá Ahmad 'Alí died of fever on the 6th Rabí' II, 1290, (June, 1873), at Dháká, deeply regretted by his numerous friends and pupils. His genuine enthusiasm for Persian literature, his profound knowledge of the language, his self-sacrificing kindness and singleness of mind, made him a general favourite. His pupils have lost in him a most excellent teacher, and the Asiatic Society a painstaking and conscientious editor, whom it will be difficult to replace.

H. BLOCHMANN.

Calcutta, Madrasah,
1st December, 1873.

BIOGRAPHICAL NOTICE OF THE AUTHOR.

The late Maulawí Ághá Ahmad 'Alí was the son of Ághá Shujá't 'Alí, whose family came with Nádír Sháh to India, and was born at Dháká on the 10th Shawwál, 1255, as indicated by his *tárikhí* name of Mazhar 'Alí. He distinguished himself at an early age by his extensive knowledge of Persian literature. In 1862, he founded at Calcutta the Madrasah i Ahmadiyah, over which he presided till his death. In 1864, at the recommendation of Prof. Cowell, he was appointed a Persian teacher in the Government Madrasah at Calcutta, and in the following year he published his *Muayyid i Burhán* (Royal 8vo, 475 pp., printed at the Mazharul-'Ajáib Press, Calcutta). This work is a critical review of the well known Persian Dictionary entitled *Burhán i Qáti'*, and its object is to defend the author of the lexicon against the hostile criticisms of the Dihlí poet Ghálib. A reply by the latter drew forth Ahmad 'Alí's rejoinder, entitled *Shamsher i Teztar* (lithographed at Calcutta, 8vo. 1868, pp., 106). Both works, the *Muayyid i Burhán* and the *Shamsher i Teztar*, are of the greatest importance to Persian lexicographers. In 1866, he wrote the *Risálah i Taránah*, a work on the Rubá'í of the Persians, which the writer of this notice printed as the tribute of a pupil in 1867 (Royal 8vo., pp. 28).

For the Asiatic Society of Bengal, Ághá Ahmad 'Alí edited the Masnawí entitled *Wís o Rámín*, the *Sikandarnámah i Bahrí* (or *Iqbálnámah i Sikandarí*) by Nizámí, the *Iqbálnámah i Jahángirí*, the *Muntakhab uttawárikh* by Badáoní, the *Maásir i 'Alamgírí*, and the first two fasciculi of Abul Fazl's *Akbarnámah*.

آخری درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب مستعار
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آنہ یومیہ دیرانہ لیا جائیگا۔

